



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۷ جلسه، از تاریخ ۶۶/۰۹/۱۰ الی ۶۶/۱۲/۱۵ به بحث‌هایی مقدماتی پیرامون **الگو** پرداخته است که متن جلسات اولیه، به عنوان مقدمه‌ی مباحث الگو می باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می نمایم.

فرهنگستان علوم اسلامی

مباحثات مقدماتی

پیرامون الگو

متن گزارش جلسات اولیه

فهرست الگویی شناسایی جلسه ۱

- ۱ ص — " درون ، بیرون ، ربط " : فرمول شناسایی يك موضوع
- ۱ ص — " نظام فکری اجمالی " : زیربنای شناخت بیرون يك موضوع
- ۱ ص — ملاحظه اثر شناسایی درون يك موضوع
- ۱ ص — بررسی تفاوت جایگاه يك موضوع در " نظام فکری " و " نظام هستی "
- ۲ ص — ضرورت ارتباط و هماهنگی نظام فکری و نظام عینی و تناسب آند و
- ۳ ص — تعریف درون يك موضوع و ملاحظه تعدد و وحدت در آن
- ۴ ص — بررسی رابطه تعدد و وحدت
- طرح اوصاف بعنوان مهره تبدیل زمانی تعدد به وحدت و برعکس و بررسی
- ۴ ص ویژگیهای این مهره
- ۵ ص — پیدا نمودن محور زمان (وصف زمانی درونی) : ضرورت شناسایی درون
- ۵ ص — بررسی حاکمیت جریان اوصاف بر جریان اشیا
- ۶ ص — طرح مفهوم اوصاف مکانی
- ۶ ص — بررسی چرایی اطلاق وصف به امور رابط بین وحدت و کثرت
- ۷ ص — مفهوم " مکان زمان " یا تناسبات زمان " و تاثیر آن در شناختن محور زمان
- ۷ ص — بررسی مخیر اصلی در درون و کیفیت تعادل آن
- ۹ ص — بررسی و طرح مکان درون و زمان درون
- ۱۱ ص — بررسی مکان درونی جامعه
- ۱۵ ص — تفاوت " مکان زمان " (تناسبات زمان متعلق اوصاف) و " مکان درونی "
- ۱۵ ص — بررسی مراحل شناسایی و کیفیت گسترش آن

- بررسی کیفیت ساده نمودن فرمول ص ۱۷
- بررسی اوصاف و تفاوت آنها با اشیا در جامعه ص ۱۹
- بررسی تفاوت تقسیم بندی اوصاف و تقسیم بندی اشیا ص ۲۲
- بررسی تفاوت وصف مبدل با اوصاف تعیین و کیفیت تقسیم بندی آنها ص ۲۴
- بررسی جایگاه کم در فرمول شناسایی ص ۲۶
- طرح سه نمودار و ضرورت ترکیب آنها در شناسایی ص ۲۸
- بررسی تفاوت شیئی و خصلت ص ۳۰
- بررسی جایگاه مفاهیم "اقتصاد و فرهنگ و سیاست" در فرمول شناسایی جامعه ص ۳۱
- ضرورت دستیابی به مغیر و علت تغییر ص ۳۲
- "جریان تبدیل جریان ترتیب و نسبت بینشان": بعنوان فرمول کلی شناسایی ص ۳۳

بسمه تعالی

فهرست الگوی شناسائی ۲

- ۱ ص — ملاحظه نمودار در نظام فکری
- ۱ ص — ملاحظه نمودار و فرمول حاکم بر آن
- ۱ ص — ساده ترین فرمول شناسائی
- ۲ ص — نسبت بین دو انتزاع و شناسایی آن بواسطه فرمول درون و بیرون و ربط
- ۲ ص — کیفیت شناسایی يك وضعيت
- ۳ ص — تبیین درون و بیرون در فرمول " درون و بیرون و ربط "
- ۳ ص — تفاوت مقسم بودن نظام فکری و مقسم بودن جهان و رابطه ایندو
- ۴ ص — کاملترین نمودار: نمودار تقسیم بندی جهان
- ۴ ص — دوئیت و ربط شاملترین فرمول حاکم بر تقسیم بندی
- ۵ ص — ضرورت تفسیر واحد از " رابطه " در کلیه تقسیمات
- ۱ — احتمالات مختلف در رابطه طولی اجزاء فرمول حاکم بر نمودار و ضرورت
- ۶ ص — دستیابی به فرمول واحد
- ۶ ص — آیا اولین نمودار نظام فکری است ؟
- ۷ ص — ضرورت مشخص بودن رابطه ذهن و عین در نمودار
- ۷ ص — آیا علم و عمل کدام مقدم بردیگری است ؟
- ۸ ص — ادراك : زیر مجموعه نظام هستی
- ۸ ص — آیا ذهن (نظام فکری) میتواند مبداء تقسیمات قرار گیرد ؟
- ۱۰ ص — آیا ادراکات میتواند مبداء تقسیمات قرار گیرد ؟
- ۱۱ ص — اولین نمودار: بررسی اصول نظام تعیین

- گستردگی نمودار و کیفیت شناسایی جایگاه امور ص ۱۳
- دوئیت و ربط : شاملترین قانون تقسیم ص ۱۵
- تبیین مفهوم دوئیت و ربط و وجه اختلاف و وجه اشتراك ص ۱۷
- تبیین رابطه " اصالت شیئی " و " اصالت شرایط " و " اصالت رابطه " ص ۱۸
- آیا مفاهیم نیز دارای وجه اختلاف و وجه اشتراکند ؟ ص ۱۹
- تبیین ارتباط مفهوم ربط با طرفین خود ص ۲۰
- آیا انتزاع مجرد از عینیت داریم ؟ ص ۲۰
- ضرورت تبیین رابطه کم و کیف ص ۲۲

فهرست الگوی شناسائی جلسه سوم

- ۱ ص — مفهوم کمیت و رابطه اش با فرمول کلی الگو
- ۲ ص — آیا ضرایب کمی مختلف را چگونه میتوان تحت یک فرمول آورد ؟
- ۲ ص — نسبت اوصاف مغیر تغییر اوصاف
- ۳ ص — رابطه " نسبت تا "تثیر اوصاف در نتیجه
- ۴ ص — نسبت تا "تثیر عامل وحدت کم و کیف
- ۴ ص — حقیقت وفایده " اشیاء در نسبت تا "تثیر آنهاست
- ۴ ص — نسبت تا "تثیر امری شامل بر هرگونه تعلق (اعم از کیف و کم و اعم از امور مادی و معنوی) ص ۴
- ۵ ص — آیا عمومیت نسبت تا "تثیر بمعنی بی ثمر بودن آن نیست ؟
- ۵ ص — نسبت تا "تثیر عامل کنترل تغییر جهت
- ۶ ص — ضرورت "هماهنگی و تناظر یک به یک سه جدول نهایی
- ۶ ص — نحوه جمع بندی نسبت تا "تثیر"۱
- ۷ ص — کیفیت رابطه " وحدت و کثرت : (دویه یک یا سه به یک)
- ۸ ص — آیا تفسیر " ربط " در مصادیق مختلف دوئیت چگونه است ؟
- ۹ ص — آیا " رابطه " در دوئیت مبین "نسبت تا "تثیر" نیست ؟
- آیا تا "تثیر کم و کیف («ردو» در نتیجه مبین اینست که " نسبت تا "تثیر حاصل
- ۱۰ ص — ترکیب کم و کیف باشد ؟
- ۱۱ ص — عدم انفکاک کم و کیف
- ۱۱ ص — ضرورت دهنده یابی به خصال اصلی کیفیات در پیدانمودن فرمول
- ۱۲ ص — ضرورت صدق فرمول در همه مراتب

- ۱۳ ص — بررسی مفهوم "نسبت" و "نسبت تاثیر" و تفاوت آند و
- ۱۵ ص — بررسی تفاوت معرفی يك کیفیت به "مجموعه خصال" یا "مجموعه اوصاف"
- ۱۶ ص — بررسی مفهوم "تاثیر یا اثر" و "نسبت تاثیر" و تفاوت آند و
- ۱۷ ص — لازمه شناسایی تقسیمبندی است و لازمه تقسیمبندی فرمول تقسیم است
- ۱۷ ص — آیا با شناسایی يك خصلت، شیئی شناسایی میشود؟
- ۱۸ ص — فرمول کلی و تغییرات آن در مواضع مختلف
- ۲۰ ص — بررسی کیفیت تعیین جایگاه يك شیئی
- ۲۰ ص — هدف و نقش آن در کیفیت حرکت
- ۲۲ ص — ضرورت ملاحظه نسبت تاثیر از موضع درون، بیرون و نسبت آند و
- ۲۳ ص — ضرورت توانایی و قدرت تعریف کیفیت به کمیت
- ۲۴ ص — اثر حل کمیت در کیفیت و برعکس
- ۲۵ ص — بررسی آثار عدم کمی کردن کیفیات و نداشتهن مقیاس
- مفهوم ضریب فنی کارشناسی و کارائی آن
- ۲۶ ص — آثار معرفی کیفیت به کمیت
- ۲۸ ص — بررسی رابطه کمیت و کیفیت و ملاحظه تناسب آنها در يك شیئی
- بررسی رابطه "ساختار کمیات موجود" و "ساختار کمیات مطلوب متناسب با
- ۳۳ ص — کیفیات مطلوب"
- مهره اساسی در تحلیل يك وضعیت = نسبت بین يك کیفیت با کمیت خاصی با
- ۳۵ ص — کیفیت دیگر و کمیت آن
- ۳۵ ص — آیا میتوان از همه اشیا عالم يك طبقه بندی داشت؟

- ۳۶ ص — ضرورت مبنا و محور جهت هر طبقه بندی
- ۳۹ ص — ضرورت دستیابی به فرمول طبقه بندی
- ۴۰ ص — آیا طبقه بندی عملی کمی است یا کمی کیفی؟
- ۴۱ ص — بررسی رابطه وضعیت فعلی و وضعیت مطلوب و اثر آن در تنظیم کیفیات
- بررسی تفاوت جایگاه فطری اشیا با جایگاه آنها در وضعیت فعلی (ضریب
فنی کارشناسی)
- ۴۲ ص
- ۴۳ ص — بررسی طبقه بندی فطری اشیا و طبقه بندی مطلوب
- ۵۲ ص — خلاصه روند مباحث و نتایج اخذ شده

الف : شروع از وضعیت مطلوب بدون فرمول ، اشکالات آن و ضرورت وجود

فرمول جهت تشخیص وضعیت مطلوب

ب : شروع از وضعیت فعلی بدون فرمول ، اشکالات آن و ضرورت وجود

فرمول جهت تشخیص وضعیت موجود

ج : کیفیت تبدیل وضعیت فعلی به وضعیت آیند و ضرورت وجود فرمول

جهت این امر

د : ضرورت وجود فرمول بصورت کلی

فهرست الگوی شناسایی جلسه ۴

- ۱ ص — ضرورت دستیابی به فلسفه نسبت کمیت و کیفیت
- ۲ ص — مفهوم ساختار قیمت‌ها در یک نظام
- ۳ ص — مقایسه قیمت و نسبت تاثير اشيا در نظام کفرو نظام اسلامی
- ۳ ص — مقایسه نسبت تاثير قلب ، نظرو حس نسبت بهم
- ۴ ص — اولین تخمین نسبت کمی در نظام تعلق
- ۶ ص — بررسی چرایی اصل بودن قلب ذهن و با عمل و لوازم هر یک
- ۷ ص — بررسی ارتباط اختیار و امور قلبی
- ۸ ص — بررسی تفاوت حس کافرو حس مؤمن
- ۱۰ ص — بررسی نقش الگوی معرف در تغییر ذائقه ها
- ۱۱ ص — بررسی ارجحیت ایمان یا ولایت در ساختار اسلامی و ضریب کمی آن
- ۱۲ ص — بررسی ارتباط کمیت و کیفیت و عدم انفکاک آنها از یکدیگر
- ۱۳ ص — بررسی تبدیل یا عدم تبدیل کیفیت به کمیت و لوازم آن
- ۱۴ ص — بررسی ارتباط سیاست ، اقتصاد و فرهنگ
- ارجحیت رتبه مولایت نسبت به طبقات دیگر و نسبت کمی آن
- اختلاف طبقه و ترتیب ، لازمه موجود جریان ترتیب است
- فرق ولایت مادی در شرق و غرب
- طرح سؤال :

— آیا کیفیت‌های موجود ، رتبه سوم تعلقاتی هستند که قبلاً در ذهن و قلب بود ؟

— آیا نسبت به نظر و حس قلب اصل است ؟

— آیا جهت کلی حرکت انسان را اختیار مشخص میکند یا قلب؟

— فرق حس مؤمن و کافر و تاثیر آن در قلب •

— مثال گوشت خوک

— مثال بوی عطر

— پرورش گیاه

— اختلاف رنگها

— اختلاف خوراکیهای قبل و حالا

— طرح سؤال :

— آیا اگر قلب نسبت به نظرو حس اصل شود به این معناست که قلب ۳ برابر نظرو نظر

۲ برابر حس باشد؟

— پاسخ :

— روابط طبقه بندی دارند

— طبقه بندی آنها بر اساس نسبت طبقات است

— ساختار مطلوبیتها نسبت بین کم و کیف است

— کمی شدن تعلق قلبی نظام قیمتها را معین می کند

— سؤال و پاسخ :

— آیا در تبدیل کیف به کم تبدیل میشود یا اینکه کیفیت از یک کمیت به کیفیت از کمیت

دیگر تبدیل می شود؟

الگوی شناسایی جلسه ۵

- ۱ ص — بحث پیرامون نحوه ورود از بحثهای کیفی به بحثهای کمی
- ۲ ص — بحث اجمالی پیرامون ضرورت فلسفه ساختار کمیات
- ۲ ص — ضرورت توجه به مفروضات در طبقه بندی کیفیات و کمیات
- ۴ ص — بحث پیرامون عینیت و رابطه آن با طلب و مشیت
- ۴ ص — تأثیر طلب و اراده انسان در عینیت
- ۵ ص — تأثیر دعا در تعیین
- ۵ ص — بحث پیرامون جایگاه احکام تکلیفی و توصیفی در تقسیم بندی کیفی
- ۶ ص — جایگاه احکام تکلیفی نسبت به احکام توصیفی
- ۷ ص — جایگاه احکام اخلاقی
- ۸ ص — جایگاه کمیات و مقدمات عینی
- ۸ ص — بحث پیرامون ربط بین کیفیات در الگوی مطلوب
- آیاد برنامه ریزی جهت رسیدن به اخلاق حسنه ابتدا باید از کمیات آغاز کرد
- یا تعیین هدف و بعد برگزیدن احکام تکلیفی متناسب با آن اخلاق و بعد ملاحظه
- ۱۲ ص کمیات متناسب با آن احکام تکلیفی
- ۱۴ ص — آیاد در عینیت ، قلب اصل است ؟
- ۱۵ ص — بحثی پیرامون جهت داری علوم
- ۱۶ ص — اگر دنیای ماباد نیای کفار هیچگونه اشتراکی نداشته باشد چگونه حجیت تمام میشود؟
- ۱۷ ص — عینیت چگونه ای است که تحمل آثار اختیار را دارد
- ۱۹ ص — آیا در تغییر چیزی اضافه میشود ؟

- بررسی تفاوت يك کیفیت در نظام کفرو نظام اسلامی ص ۲۰
- سه مطلب اساسی در رابطه با الگو ص ۲۰
- بررسی رابطه عمیت و کیفیت ص ۲۱
- تفاوت ملاحظه کم و کیف بصورت استاتیک و دینامیک ص ۲۲
- بررسی تبدیل کم به کیف و برعکس و مفهوم مقیاس ص ۲۳
- آیا کمیت نسبت بین دو کیفیت است؟ ص ۲۴
- بررسی هدف تقسیم جامعه به اوصاف فرهنگی، اقتصاد و سیاست و کیفیت ارتباط آنها ص ۲۵
- مفهوم حقیقی قیمت ص ۲۷
- بررسی حاکمیت روابط انسانی در تعیین قیمتها ص ۲۹
- مفهوم نظام تعلق و عدم ضرورت ضرب اوصاف در هم ص ۳۱
- جدول مطلوب و ضرورت مشخص شدن اشیاء در آن ص ۳۲
- عدم امکان گسترش فرمول در یک جدول بگونه ای که همه اشیاء را مشخص کند ص ۳۳
- بررسی جایگاه احکام در جدول ص ۳۴
- احکام نهایی ترین قوانین حاکم بر جایگاه اشیاء بهم ص ۳۵
- ضرورت وجود واحد مشترک بین کیفیتها جهت ترکیب و جمع بندی آنها ص ۳۷
- ضرورت بند شدن پای جدول به عینیت ص ۳۸
- بررسی مخیر اصلی در قلب، نظر و حس و با هماهنگی آنها ص ۳۹
- ضرورت تمیز حالتها درونی فرد در جدول ص ۴۱
- بررسی نظرات مختلف راجع به قابل محاسبه بودن یا نبودن امور درونی افراد ص ۴۲
- بررسی لوازم عدم توانایی فهمیدن حالات درونی افراد ص ۴۳

ص ۴۵ — بررسی جایگاه احکام در جدول بعنوان رابطه بین انسان وامکان

ص ۴۶ — بررسی معیار رابطه الهی و غیر الهی

ص ۴۷ — بررسی رابطه کم و کیف ومفهوم جامع مشترك در تبدیل آنها بهم

فهرست الگوی شناسایی جلسه ۶

- ۱ ص — حرکت از موجود به مطلوب و برعکس در برنامه ریزی و آثار آن
- ۲ ص — اهداف برنامه ریزی و نقش آنها در کیفیات مطرح در برنامه ریزی
- ۳ ص — اخلاق، کیفیات و قدرت مادی سه رتبه از اهداف برنامه ریزی
- ۴ ص — رابطه احکام با برنامه ریزی
- ۴ ص — بیان سه رتبه از اختیار و نقش هر یک در برنامه ریزی
- ۴ ص — بررسی رابطه قدرت کمی ولی فقیه و احکام
- ۴ ص — آثار تقدم جامعه شناسی اسلامی در تدبیر امور
- ۵ ص — کیفیت تعیین هدف در برنامه ریزی و رابطه آن با قدرت ولی فقیه
- ۶ ص — بررسی معیار حفظ و پایداری اسلام و رابطه آن با تبلور آن در انسانها
- ۷ ص — شکل گیری اشیاء و ارتباط آنها به تبع اراده انسانها
- ۸ ص — هدف برنامه ریزی = پیداشدن ملکات خاصی در افراد جامعه
- ۸ ص — بررسی ملکات انسانی و نقش امکانات و احکام در تحقق آنها
- ۹ ص — بررسی رشد فردی و رشد ساختار ارتباطات بعنوان هدف برنامه ریزی و تفاوت آنها
- ۱۰ ص — بررسی مفهوم ایجاد زمینه اجرای احکام
- ۱۱ ص — آیا هدف پیدایش نمودن همه احکام است؟
- ۱۲ ص — بررسی "اخلاق از طریق احکام" بعنوان هدف برنامه ریزی
- ۱۳ ص — آیا اخلاق اصل است یا احکام؟
- ۱۳ ص — بررسی رابطه اخلاق و احکام
- ۱۳ ص — بررسی ارتباط احکام و کمیت در مقام عمل

- ۱۴ ص — بررسی ارتباط کمیت و مصلحت
- ۱۵ ص — بررسی مفهوم "ارتباط يك به يك اخلاق واحكام" و آثار آن
- ۱۶ ص — بررسی تفاوت مصلحت و ضرورت و آثار هر يك
- ۱۷ ص — آیا ضرورت‌های کمی برای اثبات نفي حکم کافی است؟
- ۱۸ ص — بحث ضرورت و رابطه اش با احکام
- ۱۹ ص — بررسی تحقق هدف (اخلاق اسلامی) و رابطه اش با احکام و عینیت
- ۱۹ ص — بررسی مفهوم رشد و رابطه اش با اجرای احکام
- ۲۰ ص — آیا امکان توقف رشد تابع احکام وجود دارد؟
- ۲۱ ص — بررسی رابطه کم و کیف و تاثیر آن در کیفیت عمل
- ۲۳ ص — بررسی طریقت احکام در رسیدن به اخلاق فاضله (هدف برنامه ریزی)
- ۲۳ ص — بررسی رابطه احکام و مبتلابه های عینی و احتمالات مختلف در این باره
- ۲۵ ص — ملاحظه مبتلابه و نقش آن در گزینش احکام خاص
- ۲۶ ص — کیفیت (احکام) جدای از کم وجود ندارد
- ۲۶ ص — کمیت و کیفیت هردو سهیم در نتیجه هستند
- ۲۶ ص — نسبت بین کیف و کم را ولی فقیه معین میکنند
- ۲۷ ص — رشد در اجرای احکام رشد در خود رفتار است
- ۲۸ ص — اثر احکام توصیفی در جهت رشد و فرق آن با کفار
- ۳۰ ص — اثر احکام توصیفی در جدول و شناسایی وضعیت
- ۳۱ ص — اعمال همیشه میل بطرف موافقت بیشتر با احکام میکند (در سرپرستی ولی فقیه)
- ۳۲ ص — ولایت رکن در جریان احکام و مراحل رشد است
- ۳۲ ص — احتمالات مختلف راجع به تعریف کم و کیف
- ۳۷ ص — شناسایی شیئی باید با توجه به زمان و مکان صورت پذیرد

فهرست الگوی شناسایی جلسه ۷

- ۱ ص — بررسی فایده الگو
- ۱ ص — بررسی کارائی وابعاد مختلف الگو
- ۲ ص — بررسی کارائی الگو بصورت استاتیک و تفاوت آن با ملاحظه دینامیک
- ۳ ص — بررسی احتمالات مختلف راجع به ساد سازی
- ۴ ص — بررسی ارتباط جدول با کمیت (در حالت استاتیک و دینامیک)
- ۵ ص — بررسی وجوه اختلاف و اشتراك برنامه ریزی اسلامی و برنامه ریزی کفار
- ۶ ص — بررسی نقش اختیار در برنامه ریزی
- ۷ ص — بررسی فرمول حاکم بر برنامه ریزی
- ۸ ص — ضرورت دسته بندی کیفیات به لحاظ آثارشان در برنامه ریزی
- ۸ ص — بررسی مراحل مختلف ساد سازی بوسیله برنامه ریزی
- ۹ ص — بررسی رابطه اختیار انسان و مشیت خدا در برنامه ریزی
- ۱۰ ص — بررسی تفاوت تعاریف در برنامه ریزی اسلامی و کفار
- ۱۱ ص — بررسی اجرای احکام بعنوان هدف برنامه ریزی و آثار و لوازم آن
- ۱۲ ص — بررسی دوئیت و ربط بعنوان فرمول برنامه ریزی و احتمالاتی در کیفیت گسترش آن
- ۱۳ ص — بررسی ویژگیهای الگوی الهی
- ۱۴ ص — بررسی ویژگیهای الگوی اسلامی
- ضرورت دستیابی به نسبت بین کم و کیف بعنوان ابزار رسیدن به مطلوبیتهای
- ۱۴ ص مطرح در برنامه
- ۱۵ ص — آیا ملاحظه احکام ارزشی در الگو از کجا آغاز میشود ؟

— آیا اولویت در برنامه ریزی با تخصیص های کمی است یا با تغییر قوانین کیفی؟ ص ۱۵

— بررسی مفهوم ارزش، نظام ارزشی، ارزش الهی، ارزش توصیفی، ارزش تکلیفی و

ص ۱۶

ارزش عینی

ص ۱۸

— بررسی قیمت بعنوان رابطه انسان و عینیت

— ضرورت معین شدن معادله کلی حاکم برنامه ریزی (ضرورت تعیین نسبت

ص ۱۸

فرهنگ، اقتصاد و سیاست)

ص ۱۹

— ضرورت دستیابی به عامل مخیرد فرمول الگو

ص ۲۰

— احتمالات مختلف راجع به خود کردن فرمول دوئیت و ربط

ص ۲۰

— بررسی اموری که قبل یا بعد از الگو باید تعیین شوند

بسمه تعالی

الگوی شناسائی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: (برای شناسائی يك موضوع بایستی ابتداً جایگاه آن موضوع در بین سایر موضوعات را بشناسیم) و (مشخص شدن جایگاه ممکن نمی شود، مگر با شناسائی درون و بیرون و نسبت بین درون و بیرون) *

بنابراین ما ابتداً به يك نظام اجمالی فکری نیاز داریم که توسط این نظام يك طبقه بندی کلی نسبت به مفاهیم صورت گرفته باشد، تا بدینوسیله بتوانیم در حد اجمال جایگاه موضوع مورد مطالعه را مشخص نمائیم، درحقیقت لازمه ملاحظه " بیرون " در دست داشتن يك نظام یا يك تخمین ابتدائی نسبت به کل است. در دستیابی به این کل نیز همین شیوه فکرش، بیرون و درون اعمال می گردد یعنی ادراکات شاملی داریم که استثناء پذیر نیست، بعنوان مثال اگر گفته شد " متیقن واصل موضوعه است که خدای متعال وجود دارد " و بعد هم گفته شد که " عالم مخلوق بوده و مشیت بالغه ای در کار است " خود این مطالبی که گفته شده برای بدست آوردن نظام بیرونی بصورت يك اصل درمی آیند یعنی در خارج و سوای مخلوقات خالق وجود دارد که غیر از خود این مخلوقات می باشد، و هر گونه استحکامی که بعد ها پیدا شود به همین خالق بازگشت می کند *

بعد از يك تخمین ابتدائی و ملاحظه نسبت بین مفاهیم که حاصل آن درست شدن يك نظام اجمالی برای بیرون بود، اکنون بایستی به ملاحظه درون پرداخت ملاحظه درون برای این است که بتوانیم آن وصف و خصلت و نتیجه ای که بیرون بردرون و درون بر بیرون داشته و حاصل آن متعین شدن جایگاه موضوع است را بشناسیم. پس از اینکه به خاصیت ملاحظه درون و بیرون پی بردیم حال می خواهیم درون را که جایگاه آن موضوعاً به نحو اجمال مشخص شده است را بشناسیم *

برادر معلمی: در این بحث درون و بیرون که فرمودید در نظر داریم بصورت بسیار کلی جایگاه

موضوع را مشخص کنیم ممکن است دو نحوه برخورد وجود داشته باشد *

یکی این است که ابتداً چارت نظام فکری را ترسیم کرد و بگوئیم که جایگاه هر موضوع در نظام فکری ما اینگونه مشخص میشود که خود این بحث، بحث نظام فکری است، و نحوه دیگر برخورد به بحث این است که اعلام کنیم که در جهان هستی جایگاه این موضوع نسبت به سایر موضوعات اینگونه می باشد، هر چند که در این برخورد دوم هم فکر من است که وضعیت موضوع در جهان را تشریح کند، اما اینجا بین این دو مطلب تفاوت عمدی وجود دارد، که آیا ما در اینجا مفاهیم ذهنی خود را دسته بندی می کنیم که در این صورت هر آنچه که در چارت نظام فکری وجود دارد " مفهوم " است اما گاه است که اعلام می کنیم که اشیا عالم دارای چنین وضعیتی هستند، نه اینکه مفاهیم آنها در ذهن من چنین وضعیتی را دارا هستند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آغاز کار ما از نظام فکری است اما بایستی این مطلب به تناسب نظام ذهنی با عینیت ختم شود، البته در پایان کار هم وقتی که اعلام میشود که جهان اینگونه است در اینجا نسبتی از مطلب بیان شده است نه حقیقت آنچه که وجود دارد، آنچه که باید توجه داشت این است که هرگز نمی توانید در مورد نفس مفاهیم مجرد از عینیت صحبت کنید.

برادر معلمی: بنابراین اگر چنین باشد و بپذیریم که نمیشود از نفس مفاهیم مجرد از عینیت سخن گفت، از ابتداً کار هم نباید اعلام کنیم که، ما یک نظام فکری داریم، یک نظام تعین (عینیت)، و یک نظام که ربط بین این دو را تمام می کند، و تقسیم بندیهای نظام فکری در دو نظام دیگر هم اثر گذار بود و همیشه هم بهم مربوط هستند، یعنی در نمودار نظام فکری که نمی توان سراز عینیت در آورد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نظام فکری را از مرحله فکر آغاز می کنیم یعنی مفاهیم و ادراکاتی را که از جهان داریم بایستی به عینیت ختم شوند، یعنی هرگاه بگوئیم که یک نظام ذهنی داریم، یک نظام عینی و یک تناسب بین این دو، این تناسب مستقل از ما انجام نمی گیرد، کما اینکه

نظام عینی چنین است بایستی به نحوه ای از نظام فکری آغاز کنیم که وقتی به وضعیت تبیینی رسیدیم

مشخص شود که این نسبت بدست آمده انتزاعی نیست و توجه به آثار دارد *

اگر بخواهید عینیت تنها را منهای نظام فکری مطالعه کنید ، مجبور هستید که ابتدا نسبت موضوعات بهم را از نظر فکری بسنجید ، چون از همان اول که نمی توانید دست به آزمایش بزنید ، اما این شروع شما یعنی ملاحظه ذهنی نسبت موضوعات بهم بایستی با عینیت خارجی متناسب باشد در حقیقت اینگونه نیست که نظام عینی ابتداً مدعکس در ذهن بشود ، در سیر اجمال به تبیینی که دارید ، اجمال آن نظام ذهنی است و تبیین آن نسبتی است که مدعی هستید این نسبت نسبتی است بین ذهن و عین ، لذاست که ما ابتداً در مفاهیم ذهنی خودمان بحث از بیرون و درون — می کنیم *

بعد از بیرون سراغ ملاحظه درون می رویم ، همینکه قدم به قدم جلو می رویم بایستی تدریجاً بکار گرفته شود ادراکات حسی و عینی هم دخالت کنند تا نسبت بین آنها تدریجاً بدست بیاید ، بنابراین قدم اول در نظام سازی مشخص نمودن بیرون بصورت تخمین و قدم دوم ملاحظه درون است برای این که پس از مشخص شدن آن قادر باشیم نسبت بین " بیرون " و " درون " را مشخص کنیم *

در تعریف درون (در تعریف درون عرض می کنیم مجموعه اجزائی که دارای یکسری ربط های خاص می باشد ، که این ربط ها موجب میشوند که تعدد به وحدت برسد ، لذا بایستی یکسری اوصاف را برای اجزاء مفروض داشته باشیم و یکسری اوصاف را برای کل مفروض داشته باشیم ، تا بتوانیم بگوئیم که نزد یکترین وصفی که تعدد را به وحدت میرساند اوصاف کل است ، یعنی این اوصاف رابطه ای است که در آن رابطه زمان اجزاء به زمان کل تغییر پیدا میکند ، عبارتی آیا زمان کل منفصل و بریده از اجزاء است به نحوی که هیچ رابطه ای با زمان اجزاء ندارد یعنی آیا زمان کل مربوط به خودش و زمان اجزاء هم مربوط به خودش بود و هیچ نسبتی بهم ندارند یا اینکه خیر دارای نسبت بهم می باشند ؟

برای اینکه آثار جزء به اثر کل تبدیل شود بایستی تدریجاً درهم ادغام شود و عمل تبدیل آثار به اثر کل تحولی و یا مفصل از هم صورت نمی‌پذیرد و بعنوان مثال اگر صد صفت جزئی داریم بایستی اینها تدریجاً به نحوه ای درهم ادغام شوند تا کلاً بصورت سه صفت کلی دربیایند و این سه صفت هم بصورت يك صفت ظاهر شود *

اوصافی که واسطه بین تغییر زمان اجزاء و زمان کل است درحقیقت منتهجه براین زمان استوار است و بالعکس اگر از خارج بخواید اثری بر اجزاء گذاشته شود اول اثر بر منتهجه گذاشته میشود زمان کل به نسبت متاثر میشود و بعد این محوری که واسطه بین زمان کل و زمان اجزاء است متاثر می‌کند و بعد زمان اجزاء از اثر خارجی متاثر میشوند و درحقیقت این مهره تبدیل زمانی ما مهره ای است که درباره این مهره میتوانیم عرض کنیم خود این تبدیل شدن تعدد به وحدت که به آن وحدت ترکیبی میگوئیم براین اوصاف واقع میشود و این اوصافند که از تعدد به وحدت تبدیل میشوند نه اجزاء چون خود آن اجزاء که متعدد هستند و اما این اوصاف قابلیت ترکیب شدن را ایجاد می‌کنند و مثل بعضی از فعل و انفعالات شیمیایی که وقتی دو ماده با هم ترکیب نمی‌شوند با اضافه کردن يك ماده میل ترکیبی در آن دو ماده ایجاد میگردد و این چیز یکطرف آن وضعیت قبل از تبدیل شدن به وحدت است و طرف دیگر آن تعدد آثار است و به این چیز نه می‌توان لقب وحدت داد و نه لقب تعدد بلکه این واسطه است بین وحدت و تعدد که يك طرف آن تعدد آثار است و یکطرف آن وحدت آثار و لذا مادر هر شئی بدنهال چنین ربطی می‌گردیم و برای پیدا کردن این ربط تلاش می‌کنیم و نام این حلقه را " وصف زمانی درونی " می‌گذاریم یعنی اوصاف این اجزاء در عالی ترین مرتبه و قبل از تبدیل به وحدت به این وضع می‌رسند و که بعد ها عرض می‌کنیم که " سه " چگونه تبدیل به " دو " می‌شود که " يك " آن خود همان وحدت است و لذا ما " سه " را بعنوان زمان متصل بین " يك " و اجزاء متعدد داریم و یعنی به این اعتبار " سه " را داریم

که تا تبدیل به "سه" نشود، نمی‌توانند به "دوئی" تبدیل شوند که "یک" آن خود "وحدت" می‌باشد، یعنی درحقیقت بین این "سه" و آن "وحدت" یک جریان وصفی وجود دارد که تعدد این جریان وصف، تعدد قابل لحاظ بارز نیست.

حال چرا چنین است چون، قوام خود آن "دو" به "یک" است که آن یک خود آن کل است، معرفتی به کل می‌شود، دوئیتی است غیر مستقل از وحدت، بحت دوئیت غیر مستقل از وحدت تمام نمی‌شود مگر از این طریق که دوئیت را مستقل از وحدت بدانیم، درعین حال دوئیت آن مستقل از اجزاء هم هست، یعنی درحقیقت زمان ربط وحدت ترکیبی است.

بنابراین یک زمان را برای خود وحدت ترکیبی قائلیم و یک زمان را برای رابطه وحدت ترکیبی به اجزاء که قابل لحاظ مستقل از وحدت است از طرفی و مستقل از اجزاء از طرف دیگر است، نام این مبدل زمانی را "محور زمان" می‌گذاریم، وصفهای این محور بایستی قابل شناسائی باشد. تغییراتی که در نسبت این اوصاف پیدا می‌شود، بایستی همینگونه که در اجزاء منعکس می‌شود در وحدت نیز منعکس شود، یعنی درحقیقت همان درون و بیرونی را که قبلاً داشتیم در این جا هم بین وحدت و تعدد یک درون و بیرونی درست شد، که خود این "محور زمانی" بصورت مقومی برای تغییر نسبت تاثیر این درون و بیرون درآمد، در اینجا این اهرم تغییر است.

بنابراین یک اوصاف زمانی داریم که این اوصاف زمانی مرکب است و از سه وصف ترکیب شده و خود آن اوصاف دارای تناسباتی نسبت بهم می‌باشند. بنابراین یک جریان اوصاف داریم که می‌خواهیم عرض کنیم، این جریان اوصاف حاکم است بر جریان اشیا - اما چرا شئی را جریان می‌نامیم؟ عرض می‌کنیم که حبه قند تغییر می‌کند تا زمانی که لقب قند بودن از آن ساقط شود و این لقب در وقتاً از آن سلب نمی‌شود، اگر مدتی طولانی بر این قند بگذرد، و به ماده دیگری تبدیل شود دیگر خود بخود لقب "قند بودن" از آن ساقط خواهد شد، لذا این "شئی"

بواسطه داشتن اوصاف خاصی است که ملقب به "قند" میشود، و به لحاظ داشتن اوصاف خاصی است که شیئیت آن لحاظ میشود.

اینجاست که در مورد اوصاف عرض می‌کنیم، که هرگاه جریان آن اوصاف تغییر پیدا کند "قند" هم عوض خواهد شد، تعیین، تعیین دیگری میشود، اگر شما این وصف زمانی را تغییر دهید، رابطه اجزاء عوض شده و در نتیجه خود این اجزاء نیز عوض خواهد شد، و این عمل یعنی عوض شدن جایگاه موضوع در کل، بنابراین اگر چنین باشد که ذکر شد، اوصاف زمانی برای ما اهمیت زیادی دارد و باید دقت بسیار بر آن داشته باشیم.

و اما اوصاف مکانی* — اوصاف مکانی یعنی اشیاء دارای وصف، یعنی اشیائی که نسبت تاثیرها^ی آنها ترکیب شده، رویهم آمده و در مقابل فشاری که از خارج وارد شده این سه وصف را متعین ساخته و به ماتحویل داده است یعنی خارج و بیرون از وحدت ترکیبی هم از کاتال وحدت بر موضوع اثر گذار است که وحدت به اولین تعدد قابل لحاظ بر می‌گردد، اولین تعدد قابل لحاظ همان "سه" است که از طریق سه جر نسبت تاثیرهای اینها اثر گذاشته و جایگاههای اینها را عوض می‌کند، این مطالب هنوز در مورد زمان است.

در مرحله بعد وقتی که تغییر نسبت های اوصاف را موثر می‌دانیم، هر وصف موضوع سخن قرار می‌گیرد.

برادر معلمی: آیا اطلاق وصف به اینها به این خاطر است که فعلاً در نظام فکری قرار دارند؟

حجت الاسلام حسینی: بله در نظام عینی به اینها آثار گفته میشود، آثار متعددی که

* — مکان هم یک تبدیل و ترتیب دارد که بایستی سر جای خودش آنها را شناخت.

قبل از وحدت با هم است در حقیقت قبل از تعدد می باشد ، آثاری که یکطرف آنها میتواند وحدت باشد و یکطرف دیگرشان تعدد .

برادر معلمی : اگر به این آثار اینگونه نظر کنیم که یکطرف آنها وحدت و یکطرف آنها تعدد است چون از تعدد تغییر پیدا می شود و به وحدت می رسند و این یک جریان و یک حرکت است لذا بحث تغییر زمانی پیش می آید و اگر از این حیث به آنها نظر کنیم که اینها نسبت بهم دارای جایگاه خاص و نسبت های خاصی می باشند آنگاه بحث از مکان کرده ایم آیا این تغییر صحیح است .

برادر حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بله تغییر زمانی را که می گوئیم فقط به این خاطر است حلقه واسطه بین تبدیل شدن زمان اجزاء به زمان وحدت و تاثرات زمان وحدت به زمان اجزاء می باشد . درباره کل یکبار اجزاء مکان هستند و اوصاف زمان ، یعنی اوصاف مبدل زمان هستند ، یکبار خود زمان را ملاحظه می کنیم ، یعنی سؤال می کنیم که آیا زمان مرکب است یا مرکب نیست ؟ پاسخ این است که قطعاً زمان مرکب است ، سپس سؤال میشود که این اوصاف مبدل زمانی که سه وصف هستند آیا از نسبت تاثر خودشان رویهم نسبت ترتیبی بهم دارند ، و دارای تقدم و تاخر می باشند ، بحبابرتی نسبت بهم موثر و متأثر می باشند ؟ اینجا نیز پاسخ مثبت است . آن سه وصفی هم که واسطه هستند نیز چنین حکمی بر آنها جاری است ، که در آنجا مکان زمان داریم ، نه مکان به معنای ترتیبی که برای درون و اجزاء وحدت ترکیبی ذکر شد ، یعنی بهتر است که بجای مکان ، زمان تناسبات زمان گفته شود ، اینها اوصاف و آثاری هستند که حرکت میکنند این آثار مرکب بوده و دارای تناسباتی می باشند ، باید تناسبات اینها شناخته شود .

برادر معلمی : آیا تناسبات هر جریان نسبت خودش را باید شناخت یا تناسبات هر جریان نسبت به جریان دیگر ، اگر تناسبات جریان نسبت به جریان دیگری باشد که به معنای مکان نیست حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر تناسبات جریان نسبت به جریان دیگری باشد این

به معنای بیرون در زمان است + وقتی که شما میگوئید تناسبات این جریان را می‌شناسیم ، فرضاً این سه وصف را فرهنگ ، سیاست و اقتصاد می‌نامیم ، در اینجا معنای تناسبات بیرونی این است که جایگاه فرهنگ نسبت به اقتصاد و سیاست و متقابلاً آنها نسبت به فرهنگ مشخص شود ، این جا می‌گوئید تناسباتی که در خصیلت مبدل زمانی جاری هست را می‌شناسیم ، سپس می‌گوئید که در درون خود اینها نیز یک تناسباتی وجود دارد ، تناسبات درونی این زمانها را هم می‌شناسیم ، بعد نسبتی که بین تناسبات درونی و بیرونی اوصاف مبدل زمانی است خود وصف مبدل را برای ماعنواناً تعریف میکند ، اما چگونه ؟

می‌گوئید فرهنگ را تعریف کنید تا ببینیم معنوی این که می‌گوئید اثری است بنام فرهنگ در جامعه آن اثر چیست ؟

عرض می‌کنم که شما بایستی ، تغایر و وجه اشتراك و وجه اختلاف را ملاحظه کنید برای این کار بایستی ابتدا بیرون را ملاحظه کنید ، سپس درون را و بعد ببینید که اینها چه نسبت تا اثری رو به هم دارند تا وجه تا اثر گذاری اینها در تبدیل شدن به وحدت را بشناسید +

فرهنگ سیاست و اقتصاد را بیان میکنید و فرضاً فرهنگ را بعنوان مغیر اصلی معرفی می‌کنید ، و مغیر دوم را سیاست و مغیر سوم را اقتصاد فرض می‌کنید ، بعد از این قدم بد نیال پیدا کردن مغیر در درون هنر يك از اینها هستید ، با چنین کاری عاملی را که باعث شده است نسبت تا اثر فرهنگ در اقتصاد زیاد شود و یا نسبت تا اثر اقتصاد در فرهنگ بیشتر شود را پیدا می‌کنید ، بعنوان مثال می‌گوئید : فرهنگ همان مدرکات است + که این مدرکات یا فرهنگی یا سیاسی و یا اقتصادی است چون فرهنگ را مغیر اصلی دانستیم بنابراین در اینجا نیز بسراغ مدرکاتی که در مورد خود مدرکات است می‌رویم ، سپس می‌گوئید که مدرکات دارای سه ابزار می‌باشند ، قلب ، ذهن و حس ، سپس قلب را در اینجا موثرترین ابزار می‌باشد که باز در درون قلب نیز از سه پارامتر جهت ، ساختار ،

ونسبت تاثیر ، و جهت را مؤثرترین میگیریم سپس میگوئیم جهت حاکم بر فرهنگ است یعنی جهت حاکم است بر کلیه اوصافی که منسوب به فرهنگ است سپس همین مراحل را در مورد سیاست و اقتصاد نیز طی می‌کنیم ، در پایان کار سه اصل مغیر را در سه وصفی که داشتیم بدست آوردیم که نسبت بین این سه اصل مغیر را که نگاه کنیم باید وضعیت وحدت ترکیبی در عینیت را به ما نشان بدهد ، یعنی وقتی که ما اعلام می‌کنیم که وحدت ترکیبی ما از نظر آثار اینگونه بود است و اجزای اینگونه اثر گذاشته ، مثلاً وضع خانواده اینگونه شد و وضع جمع و سازمان نیز بدین نحوه بود است .

حال اگر بخواهیم ببینیم که علت این که وضع خانواده و جمع و سازمان چنین شده است چیست بایستی اوصاف سه گانه را ملاحظه کنیم تا ببینیم نسبت تاثیر کدام يك از اینها در این اجزای اصل قرار گرفته ؟

پس از این مرحله می‌توانید ادعا کنید که هرگاه وضع چنین باشد علامت این است که اقتصاد در آن حاکم شده است ، اقتصاد بعنوان يك وصف مهمل حاکم شده و ثمره حاکم شدن آن این است که وضع خانواده بعنوان اجزای وحدت ترکیبی بزرگ ما (نه اجزای زمانی) به این صورت دربیاید ، جمع چنان شود و سازمان به چنین وضعی دربیاید .

برادر معلمی : آنچه که در این مرحله ذکر شد بیرون و درون و نسبت تاثیر بیرون و درون بود بعد در مورد خود درون گفته شد که درون خود بصورت يك وحدت ترکیبی است که يك نسبت تاثیر بر خارج دارد ، و دارای مبهم جزء می‌باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آیا درون که دارای مبهم جزء است مبهم آثار هم دارد یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت باشد ، اثرها باید با هم جمع شود تا در يك اثر خلاصه شود ، قبل از يك دو وجود دارد که مستقل از يك نیست و قابل لحاظ هم نیست .

برادر معلمی : نه مستقل از يك است و نه مستقل از سه ، چیزی است که از يك بعد که به آن

نگاه کنیم سه است و از بعد دیگر يك است *

برادرحجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی زمان سه راکه نگاه می کنید مستقل از يك است و

متغیر با يك و مستقل از اجزاء *

برادرمحلمی: این سه که تبدیل به يك میشود درحقیقت نمایانگر وجود يك جریان درونی است

که باعث میشود این سه يك باشد، این همان زمان درون است، هرکدام از این سه تاهائی که

به يك تبدیل میشوند اگر نسبت به کل سنجیده شوند، بازخود دارای درون می باشد که دو مجموعه

دیگر بیرون آن هستند و يك نسبت تاثیر بین این دو است که تعیین این یکی در درون این اجزاء را

نشان می دهد *

اگر باز گفتیم که این هم در درونش اجزائی وجود دارد که این اجزاء ترکیب شده اند و به

سه رسیده اند و آن سه تا هم تبدیل شده اند به يك، بهمین نحو سیستم درسیستم جلو میرود، بنابراین

اگر از بعد تغییر سه به يك صحبت کنیم این بحث زمان درون است که میشود تا آنجائی که قدرت

ملاحظه داشته باشیم جلو برویم و تا جائی که قدرت اندازه گیری داشته باشیم آنرا شناسائی کنیم *

حال بهمین نحوه بحث زمان مطرح شد، يك بحث هم بحث مکانی است که این سه تا می که گفتیم

با هم ترکیب شدند و يك را بوجود آوردند مسلماً این سه تا نسبت بهم وضعیت قرار گیری خاصی دارند

که به يك تبدیل شده اند که این مکان درونی کیفیت رابه ما نشان می دهد که همان مکان اوصاف است

یعنی اگر سؤال شد که مکان درونی این ضبط صوت چگونه است؟ میگوئیم باید ببینید نحوه ترکیب

آن سه عنصر آخری که با هم ترکیب شده و این ضبط صوت را بوجود می آورند چگونه است یا بعبارتی

باید تناسب اوصاف را ملاحظه کنید تا بتوانید وضعیت مکان درون را ملاحظه کنید *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: باید تناسب اوصاف را ملاحظه کرد، اگر اوصاف، —

اوصاف آمریکائی باشد اقتصاد، نسبت تاثیر مخیر و حاکم واصلی را دارد، در این دستگاه گفته میشود

فرهنگ تابع این بخش است و این در دستگاه الهی برعکس است . مثلاً می‌گوئیم فرهنگ مغیر اصلی است و سیاست به این نحو ربط بین فرهنگ و اقتصاد شده است ، درحقیقت نقش سیاست نقش یک محور مبدل است که میتواند یکی از دو مهره دیگر را محور قرار دهد و دیگری را سیاره آن محور ، مثل اتم که یک هسته دارد و یک سیاره ، بنابراین هرگاه سیاست ، اقتصاد را محور قرار داد ، فرهنگ در اقتصاد می‌چرخد و تابع اقتصاد میشود و هرگاه سیاست ، فرهنگ را اصل یا محور قرار دهد ، اقتصاد دور فرهنگ گردش می‌کند ، نقش سیاست درحقیقت مثل نقش قوه اختیار نسبت به هوی و تقوی است . یعنی سیاست معنای ولایتی دارد ، هرچیزی را که درباره ولی در جامعه می‌گوئید همان را در مورد قوه اختیار انسان ذکر می‌کنید . اختیار ولایت جزئییه دارد (نه ولایت بزرگ) می‌تواند انسان را جهنمی کند یا این که بهشتی کند .

آنهائی که در جامعه خود کفر را انتخاب کردند ، نظام ولایتی و نظام سیاسی آنها نظام طاغوت میشود ، نظام طاغوت که شد ماده و دنیا را اصل قرار می‌دهند و آخرت را فرع قرار می‌دهند ، دنیا پرست میشوند .

برادر معلمی : اگر خواستیم مکان درونی را معرفی کنیم چگونه است ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : گاه منظور از زمان تناسبات مبدل زمانی را می‌گوئیم یعنی نسبتهای اوصاف را در خود زمان یا نسبتهای اوصاف داخلی را ذکر می‌کنیم ، اما گاه مکانی است که این اوصاف از آن اجزاء صادر میشود ، اینجا این مکان دیگر نسبت به وحدت ترکیبی تعریف میشود .

برادر معلمی : گاه است که یک کیفیت واحد داریم ، درون کیفیت واحد هم سه چیز است حال ممکن است از ما سؤال کنند که مکان این کیفیت را بگوئیم ، که ممکن است در مورد مکان آن کیفیت بگوئیم این یک مکان درونی دارد که عبارت است از آن سه جزئی که آخرین اجزاء آنرا تشکیل می‌دهند و

نسبت تا تغییر این اجزاء بهم و نسبت جایگاه اینها بهم اینگونه است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا اینجا جایگاه اینها نسبت به اوصاف مبدل راذکر

می‌کنید یا نسبت به اجزاء؟ شما باید بتوانید اجزاء یک کل راذر عینیت به سه بخش تقسیم کنید که

از این سه بخش این سه بخش ناشی میشود، البته نه سه بخشی که هرکدامشان در اینها مستقل باشند

برادرم محلی: مستقل نیستند، فرض کنید اگر گفتیم جامعه چیزی غیر از فرهنگ، سیاست و

اقتصاد نیست، سپس از ما سؤال شد که مکان جامعه کجاست؟ ممکن است بگوئیم که جامعه یک

مکان درونی دارد که بقول شما این مکان وصف مبدل است که این مکان درونی یعنی جایگاهی که

فرهنگ، سیاست و اقتصاد نسبت بهم دیگر دارند، بعنوان مثال جامعه جمهوری اسلامی

محورش فرهنگ بوده و سیاست دور فرهنگ می‌چرخد و اقتصاد دور سیاست، ما اینجا درون اینرا

توضیح میدهیم، این مکان درونی این جامعه است، اگر مکان بیرونی جامعه را از ما پرسیدند

مکان بیرونی جامعه یعنی جایگاهی که این جامعه نسبت به جامعه هم‌عرض خودش در دو سیستم

شاملتر دارد *

ف
حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حال درون را مورد بحث قرار می‌دهیم، درون اوصاف

مبدل اجزاء به زمان کل که خود موضوعمان هم کل است، اینجا می‌گوئیم مکان متعلق اوصاف،

حال این اوصاف، اوصاف چه چیز هستند؟ در این مدلی که فعلاً بحث می‌کنید، نمی‌آئید این

جامعه را با جامعه‌های بیرونی مقایسه کنید و نمی‌گوئید این جامعه با شرائط طبیعی، بلکه می‌گوئید

اوصاف مبدل در جامعه فرهنگ سیاست و اقتصاد می‌باشند، می‌گوئید این اوصاف مبدل و این

وصفها اثر چه چیزهایی هستند یعنی می‌گوئید صاحبان این وصفها عبارتند از سه بخش خانواده،

جمع سازمان، حال این بحث که این سه مربوط به کدام جامعه می‌باشد بحث دیگری است، آنجا

شما می‌خواهید یک مدل درست کنید و بر اساس آن مدل بگوئید که نسبت تا تغییر اروپا بر خانواده ایران

این مدل شما اعم از ایران و اروپاست، این جامی خواهید ببینید در جامعه الهی و در جامعه

الحادی چه خصوصیتی هست، این صحبت اعم از آن صحبت است.

برادر معلمی: البته مافعلاگاری نداریم به این که اجزاء یک سیستم را میتوان در یک سیستم

دیگری هم پیدا کرد و یا جامعه مشترک هم میشود پیدا کرد یا خیر؟ این مورد سؤال نبود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: گاهی مکان را تناسبات بین اوصاف مبدل بهم تعریف

میکنید و گاهی میگوئید مکان درونی اوصاف.

برادر معلمی: مکان درونی اوصاف یعنی هر اوصاف تقسیمات دیگری میخورد و از سیستم شامل

که شروع می‌کنیم و پائین می‌آئیم دوباره هر یک از آنها را به جای بالائی می‌گذاریم و ولی فعلاً با مکان

درونی اوصاف کاری نداریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس در تعریف مکان به تنهایی کاری نه به مکان درونی

اوصاف داریم و نه کاری به تناسبات اوصاف بهم.

برادر معلمی: مگر در جامعه ایران اوصاف را فرهنگ، سیاست و اقتصاد معرفی نمی‌کنید؟

اینها آخرین چیزهایی هستند که وقتی با هم ترکیب میشوند جامعه را تشکیل می‌دهند و حال

آیا مکان درونی جامعه همان جایگاه فرهنگ، سیاست و اقتصاد نسبت بهم است؟

حجت الاسلام والمسلمین حمعینی: شما بحث تناسبات مبدل را می‌فرمائید و جایگاهی که

نسبت بهم دارند، تناسبات مبدل یعنی شما نسبت ترتیبی که فرهنگ، سیاست و اقتصاد بهم را

بیان می‌فرمائید که این بحث مربوط به وقتی است که بخواهیم خود زمان را شناسائی کنیم. اگر

تعریف شما از مکان را " الف " بنامیم این شماره الف غیر از مکان درونی جامعه است که میتوانیم

آنها " ب " نامگذاری کنیم، که آن الف غیر از این ب است، به مکان درونی جامعه (ب) متعلق

اوصاف می‌گوئیم • اوصاف وصف چه هستند ؟ از کجا و وصف چه هستند ؟ می‌گوئید اجزائی داریم که این اجزاء صاحبان آن آثارند • اجزاء دارای آثار ، که اثر آن تبدیل به فرهنگ سیاست و اقتصاد شده • خوب عنایت کنید در اولی باشما همراه می‌شوم صحبت این است که وقتی می‌خواهیم مکان مجموعه را ببینیم باید برویم سراغ خانواده • جمع و دولت (سازمان) • وقتی سؤال شود خانواده چه نسبت تا تعبیری در مقابل سه وصف فرهنگ ، سیاست و اقتصاد دارد ؟ عرض می‌کنیم این سه وصف درهم ادغام می‌شوند یعنی ضریب خانواده • جمع و دولت میشوند • فرهنگ ، سیاست و اقتصاد بعنوان زمان جامعه ، و خانواده و جمع و دولت بعنوان مکان جامعه می‌باشند •

حال سراغ صحبت شما می‌آئیم الف را تقسیم می‌کنیم تناسبات اوصاف مبدل ، فرهنگ ، سیاست و اقتصاد • فرهنگ دارای نسبت تا تعبیر است بروصف وحدت ترکیبی ، سیاست و اقتصاد نیز بروصف وحدت ترکیبی دارای نسبت تا تعبیر می‌باشند ، حال فرمایش شما این است که مکان اینها مساوی است با تناسباتی که بین اینهاست •

برادر معلمی : منظور من مکان درون جامعه می‌باشد ، نه مکان اینها •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بفرمائید مکان درونی وحدت ترکیبی موضوع ، چون مایک وحدت ترکیبی موضوع داریم ، موضوع مورد بحث مادر این جا جامعه است ، لذا می‌خواهیم وحدت ترکیبی جامعه را شناسائی کنیم تا ببینیم وضعیت آن چگونه است •

برادر معلمی : حضرتعالی برای وحدت ترکیبی جامعه زمان و مکان قائل شدید که هر کدام از اینها یک درون دارد و یک بیرون • اگر درون جامعه را مورد بحث قرار دهیم ، می‌گوئیم سه عنصر آخری که وقتی با هم جمع شوند جامعه را تشکیل میدهند (فرهنگ ، سیاست و اقتصاد) این سه دارای نسبت خاصی از لحاظ وضعیت قرارگیری شان بهم دارند که به نسبت اینها بهم مکان درونی جامعه اطلاق میشود •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما تناسبات درونی اینهارا ذکر می کنید *

برادر معلمی : گاه تناسبات به معنای خصلت چیزی بکار گرفته میشود بعنوان مثال فرهنگ دو-

برابر سیاست است ، یعنی اینجا نسبت کمی بیان میشود ، این منظور بند ه است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : زمانی که میگوئید اقتصاد حاکم بر این جامعه است ،

نسبت جایگاهی آنرا بیان می کنید شما این نسبت جایگاهی را مکان درونی جامعه تعریف می کنید ، ^{نسبت به اجزاء} که زمان مکان ، مکان تناسبات درونی اوصاف و وقتی ^{که زمان مکان ، مکان تناسبات درونی اوصاف و وقتی} در حالی که بایستی به این نسبت جایگاهی اطلاق مکان زمان بشود نه مکان درون جامعه ، وقتی

که میخواهید نسبت به جامعه بدید فرض شما این است که در عینیت اجزائی داریم که آثار این-

اجزاء به یک وحدت ترکیبی تبدیل شده و لذا باید پذیرید که آن اجزاء جزء جامعه می باشد نه اینکه

جزء جامعه نباشد ، با این فرض شما ، آن اجزاء از جزء جامعه بودن خارج میشوند *

برادر معلمی : من قبول دارم که این اجزاء جزء جامعه هستند *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما انسانهارا که جزء جامعه می دانید ، اگر چنین

باشد باید بین انسانها تقسیمات بخشی کنید و آنها را از فرد بودن خارج کنید ، وقتی که بخش بخش

کردید ، سه بخش درست کنید که صحیح باشد در مورد این سه بخش گفته شود این سه بر سه وصف

نسبت تاثیر دارند که این همان تناسبات درونی اوصاف همدل است ، به این مکان درونی جامعه

گفته نمی شود بلکه به آن مکان زمان می گویند ، مکان زمان غیر از مکان جامعه است ، یعنی تناسباً

بین اوصاف همدل باید کاملاً ملاحظه بشود ، الان تقسیم بندی یهائی که می کنیم و وصفهارا زیاده

می کنیم برای این است که بعداً بتوانیم ببینیم که نسبتی هائی که در این اوصاف جریان دارد قوانینی

که دارد و ترتیبی که این تبدیل دارد که آن ترتیب منسوب به این تبدیل می باشد اینها چه چیز

هستند ؟

برادر معلمی : عرض بند ه این است که برای دست یافتن به جایگاه موضوعات باید یک سیستم

کلی راکه داریم ، آنقدر خود و تقسیم کنیم و این تقسیم بندی را تا آنجا که به وصفی برسیم که هر کیفیت به معنای وحدت ترکیبی خودش دارد ادامه می دهیم . بعنوان مثال اگر کل جهان را تقسیم بندی کردیم ، آنقدر جلو می رویم تا فرضاً ببینیم جایگاه قند در نظام اسلامی کجاست حال می خواهیم ببینیم که در این تقسیم بندی غیر از زمان و مکان و غیر از تعیین چیز دیگری هم هست یا خیر ؟ برای اینکه در تقسیم بندی دچار اشتباه نشویم و پارامترها را اشتباهاً در هم ضرب نکنیم باید برای این تقسیم یک نظم و ترتیبی قائل شویم ، بعنوان مثال بگوئیم که برای تقسیم ابتداً از حیث تعیین تقسیم بندی می کنیم که این تقسیم همان درون ، بیرون و ربط آن است و سپس هر درونی را از حیث زمان تقسیم بندی می کنیم و بعد از این مرحله از حیث مکان تقسیم می کنیم ، حال این چیزی که حاصل این تقسیمات است و در آخر کار بدست آمد ، خود یک تعیین است میتوانیم دوباره آنرا بصورت یک تعیین تقسیم کنیم و جایگاه آنرا نسبت به سایر تعیینات مشخص کنیم و بعد زمان و مکان خودش را مشخص کنیم . حال منظور این است که اگر این فرمول بهمین نحو در هم ضرب نشود ما دچار اشتباه می شویم ما غیر از این که میگوئیم هر چه راکه تقسیم کنیم سه چیز است باید بتوانیم بگوئیم که آیا همیشه باید تقسیم بندی زمانی کنیم یا تقسیم بندی دیگری ، مثلاً سال رابه ماه و ماه رابه هفته و هفته رابه روز و روز را به ساعت و ... آیا تقسیم بندی باید بدین نحو باشد ؟ اگر اینگونه باشد چیزی بدست نمی آید ممکن است فقط ضریب دقت ما را بالا ببرد تا متعلق آنرا پیدا کنیم که در این صورت اگر باز این تقسیم زمان همراه با مکان نباشد اصلاً فائده ندارد . حالا سؤال من این است که آیا یکدفعه تقسیم بندی زمانی می کنیم و جلو می رویم تا آنجا که دیگر ابزار تقسیم نداشته باشیم و یکبار هم تقسیم بندی مکانی و یکبار هم تقسیم بندی تعیینی ، یا اینکه خیر ما باید همیشه در تقسیم بندی سه چیز را پیدا کنیم یعنی هرگاه بخواهیم تقسیم بندی کنیم باید همیشه اول تعیین داشته باشیم بعد زمان بعد هم مکان و باز آن مکان خودش بصورت یک تعیین است که دارای زمان و

مکان می باشد آیا کدام يك از اینهاست ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ما عرض می کنیم مراحل تقسیم بندی چنین است : درون

بیرون ، زمان ، مکان • حال ابتدائاً به تعریف مکان کار نداریم ، زمان را تا آنجا تقسیم کنید که بتوانید مشخصاً اوصاف مخیر آن وصفها را تعریف کنید ، چون میگوئید زمان ما مرکب است ، پس باید اجزاء مرکب زمانی مشخص بشوند •

برادر معلمی : این باز دو زمان است ، يك زمان این است که ببینیم چه تخییراتی در درون

خود این وصف وجود دارد و يك زمان دیگر هم این است که ببینیم چه چیزی بود که تبدیل شده این وصف شده •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما باید قدرت تعریف وصف داشته باشید •

برادر معلمی : مادر هر دو حالی که ذکر شد قدرت تعریف وصف را داریم اما در يك حال بحث

تخییرات بیرون آن است و یکی تخییرات را درون آن بررسی می کند که میشود زمان درونی و بیرونی •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر بخواهیم خود زمان را درون و بیرون کنیم تناسبات

اوصاف مبدل تا جایی لازم است که مخیر اوصاف تعریف شود ، فصل اول شما همان تعاریفتان است

احکام شما صرفاً احکام توصیفی است یعنی شما ابتدائاً نیازمند احکام توصیفی هستید برای رسیدن

به احکام تکلیفی یعنی برای تعیین موضع تا وصف ند هیم که نمی توانیم حکم کنیم چون احکام تکلیفی

چیزی نیست جز نسبت بین اوصاف • لذا نسبت بین خود اوصاف بهم باید ابتدائاً مشخص شود •

حال برای انجام این کار باید در این سیری که داریم ابتدائاً بیرون و درون را ملاحظه کنیم ، درون

را هم زمانی و مکانی کنیم و تناسبات زمان را هم شناسائی کنیم ، تناسبات بیرون و تناسبات درون زمان

تا بتوانیم تعیینات زمان را شناسائی کنیم •

برادر معلمی : اما ما که از این راه نمی توانیم مخیر را پیدا کنیم ، یعنی اگر ما زمان را تقسیم بندی

کردیم می‌گوئیم که زمان بیرون از این چیزها تشکیل شده است یعنی در درون این زمان این چیزها و در بیرونش آن چیزها وجود دارد. بعد باید سراغ مکان رفت یعنی شما از راه زمان به مکان می‌روید بعد که میخواهید تقسیمات زمان را ذکر کنید می‌گوئید این سه چیز که در زمان وجود دارد به این نحو ترکیب شده اند، پس اینجا دارید مکان درونی را معرفی می‌کنید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما اینجا تناسبات درونی زمان را معرفی می‌کنید.

برادر معلمی: اگر اینطور باشد خود این زمان باز یک تعین است یعنی شما دوباره دارید زمان آن تعین را معرفی می‌کنید این چیز جدیدی نیست این همان چیزی است که در مورد تعین بالائی گفته بودید. ما دنبال این هستیم که فرمول خودمان را ساده کنیم، شما این کارها را که مرتباً تکرار می‌کنید، بگوئید که این تکرار است و چیز جدیدی نیست این همان فرمول اولی است اگر کسی آنرا تکرار کند به این جا هم می‌رسد، نه اینکه این خودش یک فرمول گسترده است که دارای پنجاه عضو می‌باشد، در حقیقت این پنجاه عضو همان سه عضو اولیه است که اگر بدین نحو پشت سرهم دیگر قرار بگیرد میتواند تا پنجاه تا متوقف شود و می‌تواند تا هزار تا متوقف شود. الان حضرتعالی در اینجا می‌فرمائید من به مکان کاری ندارم و مشغول تقسیم بندی زمان هستم تا آمدید مخیر معرفی کنید در مکان رفته اید، یعنی دارید نسبت کیفیتها به هم دیگر را معین می‌کنید، جایگاهی که معرفی می‌کنید تا بگوئید مخیر این است در آنجا دارید مکان معرفی می‌کنید نه زمان.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مکان نسبت به خصلتها، خود خصلتها را نسبت به

همدیگر دارید توصیف مکانی می‌کنید، توصیف مکانی زمانی، توصیف مکانی زمانی غیر از معرفی کردن مکان برای زمان است.

برادر معلمی: این مکان برای زمان معرفی کردن یعنی مکان بیرونی این کیفیت را معرفی کردن.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: جامعه یک اجزائی دارد و یک اوصافی، آن اجزاء

دارای يك خصلتهائی می‌شوند تا اوصاف آن جامعه عوض میشود ، اخلاق افراد و ادراك افراد يك
تغییراتی میکند ، تعلق افراد به عینیت يك تغییراتی می‌کنند تا اوصاف آن جامعه تغییر می‌کند
در جامعه 'اجزاء نسبت به کل' انسانها هستند .

برادر معلمی : آن اجزاء خیلی پاهین تر است ، مثل این که بگوئیم اجزاء نسبت به ضبط صوت
هد و مقاومت است ولی من تقسیم بندی کردم و گفتم همیشه قبل از این که بشود يك ، سه است ، و
آن سه هم دستگاه پخش و دستگاه ضبط و ربط بین این دو است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حالا اختلاف در همین جاست که آیا چند مرحله باید
موضوع را بالا بیاوریم تا بتوانیم بشناسیم ، یعنی برای شناسائی چند مرحله باید بیرون و درون کنیم
یا با يك مرحله هم ممکن است ؟

برادر معلمی : نه ، با يك مرحله ممکن نیست ، با يك مرحله بطرف اجمال روشن میشود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حالا شما هر چند مرتبه که اوصاف زمانی را درون و
بیرون بکنید ، از آن آدم بیرون نمی‌آید ، خانواده و دولت هم بیرون نمی‌آید .

برادر معلمی : این اوصاف زمانی را باید با مکان ترکیب کنید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : تناسبات زمانی را هرگاه درونی و بیرونی کنید امکان
زمانی را (ترتیب تبدیل اوصاف را) هر چند پائین تر ببریم از آن خانواده ، جمع ، سازمان یا
دولت بدست نمی‌آید . یعنی خود وصفها را نگاه کنیم ، هر چند که خورد بشود مشتقات همین
وصفهاست .

برادر معلمی : اگر این وصفها را فقط از درون خورد کنیم مشتقات همین وصفهاست ولی بیرون

کیفیت‌های دیگر هم درون این قرار می‌گیرد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بیرون زمان ، (فرهنگ) سیاست است نه خانواده .

بیرون فرهنگ ، سیاست و اقتصاد اگر وصف موضوع باشد برای تقسیم و نه شئی ، تا هر جا برویم وصف است یعنی اگر موضوع مورد شناسائی خود وصف شد .

برادر معلمی : آنوقت اگر وصف جلو برود به وصف اشیا می‌رسیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : به خود اشیا نمی‌رسیم ، بلکه به وصف اشیا می‌رسیم

پس شما يك بار باید روی اوصاف بیائید و جلو برود و همانطور که می‌فرمائید اوصاف اشیا است بدون

این که عنوان اشیا بیاید .

برادر معلمی : در آخر کار مگر يك شئی غیر از وصفش چی چی هست ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : متعلق وصف که میخواهد ، متعلق وصف یعنی آن

چیزی که دارای این وصف است ، یعنی اگر اوصاف موضوع تقسیم قرار گرفت .

برادر معلمی : آخر کار ما می‌آئیم می‌گوئیم ببینید چه اشیائی دارای این وصف هستند .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : همین جایی که اینک دارید مکان معرفی می‌کنید ، مکان

کلی را معرفی می‌کنید .

برادر معلمی : نه ما داریم این نمودار را تبدیل به عینیت می‌کنیم ، يك نمودار نظام فکری است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ولی بذهن ما می‌رسد که شما آنجا هم مجبور هستید بین

اینها تقسیمات کنید آنها هم عین همین تقسیم کنید . همه صحبت ما این است که موضوع تقسیم گاه

وصف است و گاه شئی . البته تعین شئی به وصف است همانطور که تعین وصف به شئی است یعنی

نسبت بین شئی و وصف است که به ما نسبت تا تغییر کلی را می‌دهد . ولی برای قدم معرفتی يك بار باید

اوصاف را تقسیم کنید این جدول را معین کنید و کنار بگذارید ، يك بار هم باید اشیا را تقسیم کنید

و کنار بگذارید . *واقفان بعد از این است و ...*

و در این تقسیمات ...

برادر معلمی : وقتی اشیا را تقسیم می‌کنیم مگر غیر از این است که وصفها را تقسیم می‌کنیم ؟ خود

شئی را که نمی‌توانیم تقسیم کنیم *

۱۰. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بده عناوین را می‌توانیم دسته بندی کنیم برای مثال فرض

می‌کنیم واحد جامعه فرد است، يك وقت می‌گوئیم فرض می‌کنیم واحد جامعه خانواده است، يك وقت فرض می‌کنیم واحد جامعه سازمان است *

برادر معلمی: اگر از مسائل کند خانواده چیست، مجبوریم يك وصف برای آن بگوئیم و

بگوئیم خانواده چیزی است که این خصصتها را دارد *

۱۱. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه، خانواده را همانجا هم گاهی به وصف تعریف

می‌کنیم و گاهی به شئی * گاهی می‌گوئید خانواده یعنی يك زن، يك مرد و چند فرزند، گاهی

می‌گوئید خانواده دارای این وصف است، این دو تا برگ وصف و شئی را در هم ادغام می‌کنید یعنی

چه؟ یعنی يك چیز دیگری می‌آورید بین اینها و تا می‌گوئید نه خانواده را درست می‌توان شناخت و

نه این را الا از طریق نسبتی که اینجا هست نسبت بین وصف و شئی به شما می‌گوید که خانواده چی

هست، این که شما می‌گوئید وصف شد و سه تا شد، اگر سه بخش درباره اش از دسته بندیهای عینی

معرفی کردید و بعد گفتید تناسبات این سه بخش با اینها چه چیز هست، اینها دو تا را روی هم

انداختند، پس از این که اینها را روی هم انداختند می‌توانید ببینید پس بنابراین وضعیت جامعه

اینجوری است *

یعنی ما اینجا ۳ مرحله داریم، یکبار خود وصفها را به سه تقسیم کردیم همانجوری که فرمودید

تناسبات ترتیبی و تبدیلی آنها را ملاحظه می‌کنیم همانطور که در دست آوردن مغیرها تا تناسبات

ترتیبی و تبدیلی ملاحظه نشود، مغیرها ملاحظه نمی‌شوند * الان در این قدم میخواهیم تناسبات

ترتیبی و تبدیلی زمانی یا بیرونی از اجزاء، درونی در کل یا عبارت دیگر اوصاف مبدل زمانی را مشخص

کنیم *

برادر معلمی : تقسیم بندی اوصاف را متوجه شد م ولی تقسیم بندی اشیا را متوجه نمی شوم

یعنی وقتی داریم شئی را تقسیم بندی می کنیم باید دو مرتبه بیائیم به درونش توضیح دهیم یعنی باز داریم يك وصفهای درونی برای این بیان می کنیم درست است که اسم آنها شئی گذاشته ایم ولی میگوئیم این شئی چیزی است که این اجزاء را داشته باشد ، دوباره داریم يك وصفهایی از درون معرفی می کنیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما اگر بگوئید جمعیت ایران همه خانواده هستند

یعنی آقای نخست وزیر زن و بچه دارد ، بقال سرکوچه هم زن و بچه دارد پس خانواده وصفی است که صادق است بر کلیه افراد زن و مردی که در ایران هستند ، هر تك فردی از زن و مرد ایرانی جزء خانواده هستند ، این عضویت در خانواده يك هویت است برای همه افراد ، يك وظائف خانوادگی هم برای آنها معرفی می کنید ، می گوئید پدر این حقوق را دارد ، مادر این حقوق را دارد فرزند این حقوق را دارد ، وظائف آنها را می گوئید . بعد می گوئید همه این افراد در زیستن عضو جمع هستند ، سؤال می کنم یعنی چه ؟ می گوئید اینها خرید دارند فروش دارند ، يك نسبتی دارند در این کارها که برای معیشت خودشان می کنند ، هیچکدام از این افرادی که قبلاً جزء خانواده بودند مستثنای از این کارها نیستند به نسبت یا خودشان خریدار هستند یا دیگری برای آنها خرید می کند یا فروشند . هستند یا کسی برای آنها می فروشد والی آخر .

می گوئید يك وصف دیگر هم دارند ، همه آنها نسبتی به سازمان دارند ، جایگاه آنها در نظام قدرتی که توزیع میشود و ولایتی که میشود ، حال در اینجا میگوئید مثلاً يك عده ای موافق نظام جمهوری هستند و صاحب منصب هم هستند لذا در توزیع اختیارات هم این قدر اختیار دارند میگوئید آنها که نیستند چطور میگویم به آنها هم اختیار داده شد ، آنها هم می آیند را می می دهند ، طرفداری می کنند ، می گوئید ولی بعضی ها اصلاً جزء این مطلب نیستند ، بعضی ها جزء مخالفین

حکومت هستند ، میگویم اگر جزء مخالفین هستند حتماً باید طرفدار يك نحوه ولایت دیگری باشند نمی شود هیچ ولایتی را قبول نداشته باشد ، ولی آنها را پیدا کنید می گوئید يك عده کمونیست اند ولی آنها روسیه است ، يك عده لیبرال هستند ولی آنها آمریکا است ، يك عده ای بی تفاوت اند هر ولی که بیاید او را می پذیرند می گویم بنابراین در بحث سازمانی بایستی دقت کنید • مثلاً اگر جامعه همه آنها طرفدار نظام شدند ، همانطور که همه آنها طرفدار خانواده هستند والی آخر •

حالا این دسته بندی که شما می کنید اوصاف افراد را به خانواده جمع ، سازمان ، این اوصاف غیر از اوصافی است که در آنجا می کنید یعنی این وصف وصفی است که با وصف فرهنگ ، سیاست و اقتصاد اصلاً اختلاف دارد اختلاف ماهوی دارد •

برادر معلمی : این يك تقسیم بندی است یعنی آخر کار باز که می آئیم هر فردی را که در نظر بگیریم ، برای بیان چپستی این فرد باید مجموعه آثارش را بگوئیم •
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بله این تعیین پیدا میکند ، این بین تقسیم شئی و وصف تعیین پیدا میکند ، حرف درستی است •

برادر معلمی : من میخواهم بگویم این کاری که حضرتعالی می فرمائید انجام دهیم و مثل این است که ما يك تقسیم بندی هائی کردیم ، يك جا گفتیم فرهنگ ، سیاست و اقتصاد • يك تقسیم بندی دیگر گفتیم خانواده ، جمع و سازمان ، الان من کاری به نسبت این تقسیم بندیها بایکدیگر ندارم که آیا این خودش شاخه • یکی از آنهاست یا آنها شاخه • یکی از اینها قرار می گیرد ، حالا يك شئی ای را آوردیم ، گفتید فلان فرد یا این افراد در کدام يك از اینها قرار می گیرد ؟ ما هم جواب دادیم این افراد يك اثر به تنهایی ندارند ، این چند تا اثر دارد يك اثر فرهنگی ، يك اثر اقتصادی و يك اثر سیاسی دارد ، پس این هم در اینجا موثر است و هم در آنجا یعنی آنجا که گفتیم فرهنگ ، يك چیزی از این هم مورد نظر بود که گفتیم فرهنگ ، وقتی هم سیاست و اقتصاد را گفتیم همینطور

این را آوردیم این طرف میگوئیم این فرد وقتی که گفتیم خانواده ، و یک چیزی از این هم مورد نظر بود ، وقتی گفتیم جمع یا دولت یا سازمان ، یک چیزی از اینها هم این بود که گفتیم سازمان یا خانواده ، درست است که الان خانواده به تعداد هست ، مثلاً از خانواده هزار تا هست ولی وقتی میگوئیم فرهنگ ، سیاست و اقتصاد یکی بیشتر نیست ، پس معلوم میشود اینها یک زیر مجموعه ای از این دستگاها هستند مثلاً دولت ، جمع ، خانواده ممکن است هم در زیر مجموعه سیاسی بیاید و ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نه میخواهم عرض کنم اوصاف را که می فرمائید اوصاف مبدل زمانی ، و "وصف" موضوع کلام قرار می گیرد نه شیئی + یعنی شما میگوئید یک دسته نقد ، یک دسته گرد و ، یک دسته بادام ، اینها را می گوئید توجه شما به بادام و گرد و نقد هست این غیر از آن وقتی است که به لحاظ تاثیرشان در جای دیگر از موضع وصف دیگر دارید نگاه می کنید . وصف مبدل غیر از اوصاف تعین است *

برادر معلمی : خود آن مبدل مگر یک تعین نیست *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خود آن مبدل تعین تبدیلی است ، تعین تبدیلی غیر از تعین کیفی است ، یعنی بهر حال تغایر شما ، یک وجه اختلاف ، یک وجه اشتراك و یک وصف ربطی که داریم ، وصف ربط همان وصف مبدل است ، شما میگوئید این مجموعه تبدیل به وحدت میشود + وصف مبدل زمانی را وقتی نگاه می کنید میتوان آنرا تقسیم کرد ولی تقسیمات او غیر از تقسیماتی است که در خود اجزای می کنید باید یک بار آنرا تقسیم کنید یکبار اجزای را تقسیم کنید بعد یکبار تناسبات اجزای به وصف مبدل را ببینید آنوقت میتوانید نسبت تاثیر اجزای را در کل ببینید ، آنوقت مراحلی که بدهن ما می آید ، بعد از این که تناسبات زمانی را کاملاً ملاحظه کردید و توانستید مغیر اوصاف را تعریف کنید یعنی مابه التفاوت و مابه الاشتراك آنها را خوب مشخص کنید ،

این جدول تمام میشود و کنار گذاشته میشود • بعد می آئیم سراغ اوصاف اجزا ، دسته بندی این بار از موضع تبدیل نیست خودش را مستقل می بینیم گانه چیز دیگری از کل دیگری نیست اینها را دسته بندی می کنیم بعد نسبتی که این دسته بندی نسبت به اوصاف مبدل دارد می سنجیم آخر کار يك تعریفی پیدا می کنیم مثلاً عرض می کنم میگوئیم فرهنگ خانواده ، سیاست فرهنگ خانواده ، تا اینجا فقط يك عناوینی داریم هنوز تا تغییرات بدست نیامد • بعد می آئیم يك بخش دیگری را نگاه می کنیم یعنی کمیات گفته ایم مقدرات انسانی ، مقدرات ارتباطی ، مقدرات امکانی ، سپس می آئیم مقدرات امکانی را تقسیم بندی می کنیم بعد می گوئیم حالا اینها را دوباره ادغام کنید برای اینها يك وصف مبدل بنویسید بگوئید امکانات این وصف مبدل آنهاست و این وصف خود آنهاست بعد بیائید نسبتهای این خانه ها را با هم مجدد آ بنویسید ، آنگاه عمل را هم در آخر اینجوری کار می کنید که می گوئید مثلاً سه تا خانه اینجا داشته باشیم معلوم شد خانه فرهنگ اقتصاد خانواده ، از طریق فلان قانون فلان امکانات به آن اختصاص یافته است امکاناتش را اینجا می نویسیم ، فرض کنیم هشت بود • و به الف هشت تا داده شد • ، يك جای دیگر هم مثلاً ۱۶ داده شده و خانه دیگر هم ۶ داده شد • می گوئیم نسبت بین ۱۶ و ۸ چقدر است ؟ می گوئیم ۲ نسبت بین ۶ و ۱۶ چقدر است ؟ $\frac{۳}{۸}$ و $\frac{۳}{۱۶}$ چقدر است ؟ $\frac{۳}{۱۶}$ حالا این $\frac{۳}{۱۶}$ عددی است که مال هیچکدام از اینها نیست • الان بین اینها هرگونه تغییری واقع شود روی این $\frac{۳}{۱۶}$ اثر می گذارد • در اینجا مطلب نسبتاً جوهری که می خواهم قرص کنم این است که اگر این را بصورت يك جریان نگاه کنیم خود این اگر وصف باشد تغییراتی که در اینجا واقع میشود ، اینجا نسبت بین تغییرات واقع می شود ، یعنی صحیح است که بگوئیم تغییر بین این و تغییر بین این نسبت این دو تا چیست • اینجا نسبت حاکم بر تغییر نسبتهاست • مثلاً اینجا می نویسیم ۸ کیلو شکر ، اینجا می نویسیم ۲ کیلو روغن ، اینجا هم ۱۶ کیلو آرد که ترکیب اینها میشود حلوا • اینجا می گوئیم تناسب این و آن

اینقدر است و تناسب بین ایند و تا هم این قدر است ، شما هر تغییری بین این تناسبات بد دهید
تغییر در آنجا منعکس میشود اگر جریان خواص را تناسب حاکم بر نسبتها بداند آنگاه هر وقت
تخصیصها را عوض می کنید باید وصف عوض شود آنوقت می توانید اندازه گیری کنید که تناسب بی-ن
تناسبها چی هست .

برادر معلمی : همان موقع که کمیت گذار بهار را تغییر می دهید آیا جایگاه این کیفیتها را نسبت

به هم دیگر عوض نمی کنید ؟

برادر معلمی : ما نگاه می کنیم می بینیم اقتصاد محور شده است ؟

می خواهیم چکار بکنیم ، می بینیم منحنی منحرف شده است می خواهیم آنرا متعادل کنیم یعنی میگوئیم
به اندازه ای که باید به کمیت و ساختار کمیات بها داده شود با ساختار کیفیتی که ما مشیر اصلی را
در آن فرهنگ می دانیم هماهنگ نیست ، تصرفی را که در کمیات می کنیم داریم عملاً اوصاف موجود جا
را عوض می کنیم .

برادر معلمی : شما می فرمائید اوصاف را عوض می کنیم ولی من بنظر من می رسد اجزاء را عوض می کنید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : جایگاه اجزاء را که در ساختار کمی عوض می کنید ،

کیفیتها تغییر می کند .

برادر معلمی : نه ، کمیت هم یک وصفی است که خودش یک تعیین است ، ما باید تقسیم بندی

زمان و مکان تعیین را اینقدر بیاوریم پائین تا کم هم در آن مشخص شود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اصلاً برای پائین آوردن و مشخص شدن کم مسا این

کارها را می کنیم ولی تصرفات همیشه برکم واقع میشود . شما میگوئید چند ساعت یا میگوئید چه مقدار

سرعت یا چه مقدار حرکت تصرفات برکم واقع میشود اوصاف کیفی تغییر می کند یعنی در حقیقت در جریان

تغییرات (تغییرات کمی به اختیار شما سپرده شد) یا تغییرات کیفی حاصل شود . حالا اگر بگوئید

جایگاه کم را که عوض می‌کنید یعنی وقتی میگوئید صد تومان برای پل بگذار و دست تومان برای —
 جاده یا بالعکس اگر معنایش این است که فلان صفت را بالا بردیم و فلان صفت را پایین آوردیم فلان
 صفت جای آن که عوض شود تخییر میکند *

برادر معلمی : وقتی ما داریم کم یک چیزی را عوض می‌کنیم کیف جدید پیدا میکند ، آن کم خودش
 کیفی است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : یعنی کم خودش دارای آثار است که آن آثار تبدیل
 میشود به وصفهای اصولی که ما می‌خواهیم *

برادر معلمی : آن کم خودش یک تعین است ، نسبت تا تخییر دارد یعنی یک فضای دیگر درست
 می‌کنید ، که اگر در این ترکیب بگوئیم به جای آرد ، روغن و شکر مثلا آرد ، روغن و نمک بیاوریم یک
 چیز دیگری می‌شود اگر هم به جای ۱۶ ، ۸ و ۲ این تناسب را بهم بزنیم و بگوئیم ۱ آرد ، ۱۶ روغن و
 ۸ تا شکر یک چیز دیگری درست میشود * در این که یک چیز جدید دیگری درست میشود هیچ
 تفاوتی نیست بین این که نسبتها را عوض کنیم تا یک تعین جدید حاصل شود یا این که مواد یعنی
 اجزاء را عوض کنیم ، پس این دو تا جامع مشترک دارند ، پس وقتی کمیت را عوض می‌کنیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : یعنی کمیت هم چیزی نیست جز کیفیت ، کیفیت در یک
 مرتبه دیگر *

برادر معلمی : یعنی جایگاه این کیفیتها را عوض می‌کنیم تا یک شئی جدیدی حاصل بشود ، اگر
 این جور باشد ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نه عنایت کنید گاهی کم را منحل به حدی می‌گیرید ،
 شئی را به حدی منحل می‌گیرید که تصرف در وصف از دست ما خارج میشود * میخواهم بگویم نسبت بین
 کیف و کم است که کار را تمام می‌کند * شما وقتی که اوصاف را کار می‌کنید مجبورید انتزاعی برخورد کنید ،

یکوقت هم اشیاء و کمیات را ، بعد نسبت بین اینهاست که میتواند ساختار شما را تحویل دهد .

برادر معلمی : حالا اگر بپذیریم که يك تقسیم بندی اوصاف داریم و يك تقسیم بندی اشیاء داریم

حضرت عالی میخواهید يك دفعه نمودار اوصاف درست کنید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نمودار اوصاف مغیر اوصاف را می دهد ، اوصاف تعریف

می شوند ؟ قدرت تغییرشان ، يك نمودار برای اشیاء و يك نمودار هم رابط بین آنها . پس کارهایی

را که میخواهیم بکنیم يك مرتبه نمودار اوصاف مبدل زمانی ، يك مرتبه نمودار اشیاء متعلق اوصاف

بعد از این دو نمودار مرکب از شئی به قید وصف ، این مرحله اول است . مرحله دوم مقدمات امکان

یا امکانات دوباره در آنجا نمودار اوصاف مبدل زمانی مقدمات ، نمودار اشیاء متعلق اوصاف

نمودار مرکب از مقدمات موصوف ، مرحله سوم : مقدمات انسانی : دوباره نمودار اوصاف زمانی

مقدمات انسانی ، نمودار متعلق اوصاف ، نمودار مرکب از انسانهای موصوف .

حالا ماسه تا نمودار داریم هم کمیات عینی را می دانیم چی هست ، هم اوصاف ارتباطی که

این نمودار مقدمات ارتباطی است ، هم امکان وهم انسان را می شناسیم ، اکنون باید يك ترکیب

از هر سه بکنیم ، نمودار مرکب وحدت ترکیبی ، در خود این نمودار مرکب وحدت ترکیبی یکبار باید

صرفاً هر خانه ای را متناسب با خانه دیگری که هست بگذاریم ، یکبار باید توجه کنیم چه نسبتی از چه

چیزی چه وصفی را تحویل می دهد چه شدت یاضعفی را تحویل می دهد . مرحله اول بصورت ساده

مرحله سوم نسبت آثار ، در این نسبت آثار که این نمودار برای نسبت آثار بود ببینیم در زمانهای

مختلف چه تغییراتی حاصل شده است . مرحله سوم ملاحظه تغییر در آثار در يك دوره مثلاً ۲۰ -

سال یا ۳۰ سال . همه اینها که درست شد باید بیابید درباره خارج آن هم ولو با تخمین

درست کنید بعد بگوئید ایران الان در چه وضعی است عین این نمودار خارجی اش درست شود

تطبیق کنید . تطبیق داخلی بعنوان يك نظام و خارجی و نسبت بین آن . آنوقت ملاحظه عینیت

بشود، به امید خدا بگوئیم حالا از کجا تصرف کنید (بگوئید این کارها زیاد است و ما وقت نمی‌کنیم)
 در مبدل زمانی کاری که الان بالفعل مشغول هستیم، نمودار مقدمات ارتباطی در قسمت
 مبدل زمانی برای رسیدن به اوصاف به وصف مغیر خود وصف یعنی تعریف وصف که شرح الاسمی
 نباشد، آمدیم تقسیمات خودش را آغاز کردیم، تقسیمات فرهنگ، سیاست و اقتصاد انجام گرفته
 است.

حالا این همان درون و بیرون و ربط بین آن هست و لکن اگر درون و بیرون و ربط بینش را در چند
 مرحله که عرض شد انجام ندیم نمیتوانیم در عینیت تصرف کنیم یعنی يك اوصاف اصولی داریم که
 نمی‌توان آن اوصاف اصولی را شناسیم و به حد اقل اکتفا کنیم، یکبار این کار را در استان کردند،
 یکبار گفتیم فرهنگ سیاست و اقتصاد، دیگر هیچ دیگر نباشد، فقط گفتیم فرهنگ فرهنگ، سیاست
 سیاست، اقتصاد اقتصاد و این در عمل گیر کرد، است یعنی وقت عمل گیر می‌کند، شما به
 هر اندازه مدل خودتان را خورد کنید يك قاعده کلی محنون‌ها را برابرشان گنج نمی‌شوید، یعنی
 اگر قوانین را می‌آوردید و می‌گوئید این یکی را نمی‌دانم در این کد بگذارم یاد آن کد معنایش این
 است که تعریف اولیه شما دقت پیدا نکرد، است، شقوق آن هم تشقیق نشد که تجزیه بشود تا راحت
 بگوئید این بیست و هشتمی است یاد بیست و پنجمی است یا پانصد و هشتاد و چهارمی است،
 این کار نشد، است وقتی این کار نشد مرتب مردم می‌شود که این قانون را درون این طرفها بگذارم
 یا آن طرف، این هم نسبت تا تغییر اقتصادی دارد هم نسبت تا تغییر فرهنگی آیا درد و جا بگذاریم
 این که يك قانون را در جا بگذاریم دقیقاً معنایش این است که ما نتوانسته‌ایم که چه قسمتی از این
 قانونها می‌رود در این بخش و چه قسمت از قانونها می‌رود در آن بخش، والا اگر آنطور باشد که وقتی
 يك قانون دست شما می‌دهند هم خودش را قسمت قسمت کنید و هم بند هایش را قسمت قسمت کنید
 و هم اوصافش را قسمت قسمت کنید، هم بگوئید آن وصف کلی را که گفته بودید چه سهمی از آن به این

قید می‌رسد، این قید هم سر جای خودش برود. تا این کار را نکنید این مدل را نمی‌توانید رسم کنید
اگر هم بگوئید بدون این مدل باشد، بدون این مدل هم میتوان کار کرد.

برادر معلمی: يك وقت می‌فرمائید تقسیم بندی هر چه کلی تر باشد، اجمالی تر است و قدرت
تحرك و شناسائی و عمل هم اجمالی تر است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به نحوه ای که اوصاف مشخص بشود، اوصاف ها —

مابه الاختلاف و مابه الاشتراك آن خوب واضح شود که نسبت به چه چیز مغیر هستند؟ و نسبت به چه

چیز تخییر پذیر هستند؟ چگونه متعین میشوند؟ بعد هم بیائیم در اشیا و آنها را هم دسته بندی کنیم

به فرمایش حضرتعالی که می‌فرمائید يك مرتبه^۱ ثانیه از اوصاف است این مرتبه هم انجام شود

برادر معلمی: ما هنوز یکی از اشکالها ایمان این است که تفاوت شئی را با خصلت نمی‌دانیم بعضی

وقتها خیال می‌کنیم ما اصالت ما هیتی هستیم که بین شئی و خصلت تفاوتی قائل نیست یعنی بنظر

می‌رسد شئی به جز این که مجموعه ایست از آثار چیز دیگری نیست. چون هر وقت می‌خواهیم بگوئیم

این شئی چیست نه فقط در توضیح آن و نه فقط در فهم آن در خود آن هم می‌گوئیم این چیزی است

که اینگونه است یعنی غیر از این وصفها و غیر از ارتباطات با سایر اشیا^۲ که همان آثار یا اوصاف یا

خصلتهاش هست مگر چیز دیگری هم هست؟
وصف امری است (وصف تفریق) (مثل زن، پسر، بزرگ، بدون سبک) — شئی
 وصف امری است (وصف تفریق) (مثل زن، پسر، بزرگ، بدون سبک) — شئی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی وصفهای متعددی دارد يك وصفهای از آن —

وصفهای اصولی است که ما گاهی از زاویه آن وصفهای اصولی آنرا می‌شناسیم، يك وصفهای اش

وصفهای تعیینی است که گاهی از وصف دیگر آنرا می‌شناسیم، وقتی می‌گویند انسان، گاهی شما

او را معنون به عنوان فرهنگ و سیاست و اقتصاد می‌شناسید، رانده مان کارش را می‌بینید، رانده مان

وجودش را می‌بینید، گاهی خودش را از باب این که مرد است یا زن یا بچه است یا مجموعه ای که

خانواده، یاد و ملت یا سازمان است.

برادر معلمی: آن تقسیم بندی آن طرفی باید يك ربطی با تقسیم بندی این طرف داشته باشد یعنی اگر می گوئید فرهنگ، سیاست و اقتصاد، این فرهنگ، سیاست و اقتصاد باید يك ربطی به زن و مرد بودن یا به اصطلاح خانواده و جمع بودن داشته باشد یا شامل و مشمول نسبت به هم دیگر هستند؟ ماد نیال همین چیزها هستیم که بفهمیم اصلاً خود همین فرهنگ سیاست و اقتصاد از کجا پیدا شده است، ما باید همیشه اینچنین باشیم که يك تقسیم بندی هائی داشته باشیم که این تقسیم بندیها را وقتی تقسیم می کنیم، در بعضی جاها این تقسیم بندیها سه بار در هم ضرب میشود، بعد به جای این که مرتب تکرار بکنیم و بگوئیم اقتصاد سیاست یا زمان مکان مکان مکانی فلان بگوئیم هرگاه يك چیزی اینگونه بود که چهار بار در هم ضرب شده بود به آن بگوئید سیاست و هرگاه سه بار در هم ضرب شده بود به آن بگوئید اقتصاد و هرگاه اینگونه ضرب شده بود به آن بگوئید فرهنگ، بعد بگوئیم فرهنگ هر وقت ضرب در اقتصاد شده به آن بگوئید فلان یعنی فرمول عوض نشده چون مرتب در یکدیگر ضرب میشود باید يك عنوانی بگوئیم با صد تأکید اسم این صد تأکید و این عنوان را يك چیز دیگری گذاشته ایم نه این که این يك تقسیم بندی باشد بعد يك اطلاع از يك جای دیگر آوردیم و بگوئیم این تقسیم بندی يك هست خوب در جامعه هم يك فرهنگ، سیاست و اقتصادی هم هست و این فرهنگ سیاست و اقتصاد را هم می آوریم اینجا یا آن بحثی که می فرمائید مثلاً بگوئیم يك جریانی هست و يك شدت جریانی و يك نوع شدت جریانی، خوب اینها را می دانیم در طبیعت و در دنیا و در فکر يك همچنين چیزی هست ولی خود این چیز را از کجا آوردیم یعنی نباید خود تقسیم بندی يك نحوه جلو برود که برسد به این یا ما باید مصنوعی از يك جای دیگری بیاوریم و داخل تقسیم بندیهای خودمان بکنیم، هر وقت مصنوعی از يك جای دیگری آوردیم بدون فرمول آنوقت این قابلیت تکرار ندارد نه خود آنرا يك جای دیگری میتوان تکرار کرد و نه میتوان به کس دیگری انتقالش داد، اگر توانستیم تقسیم بندی را طوری انجام دهیم که به این مفاهم برسیم آنوقت قابلیت

تکرار دارد ، قابلیت انتقال هم دارد ، البته من فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را بعنوان مثال ذکر کردم شما می فرمائید تقسیم بندی تعیینی داریم ، تقسیم بندی زمانی داریم ، تقسیم بندی مکانی داریم ، من می گویم از اینها چطور يك دفعه می رسیم به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد ، سیاست زمان است سیاست مکان است یا سیاست تعیین است ، در آن تقسیم بندی کجا به این رسیدیم ؟ چه چیزهایی در همدیگر ضرب شده که آن قیدها را حذف کردید و برای آسانتر شدن فرمودید اقتصاد اگر اینها را بفرمائید تعریف پیدا می شود ، تعریف پیدا شدن همین است . تعریفها پیدا می شود همه آنها از يك فرمول بدست می آید و آنوقت خیلی آسان می توان این فرمول را به هر کسی داد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بذهن من می رسد در انسان شناسی هست که پایه جامعه شناسی مشخص می شود ، این که انسان يك قدرت درکی دارد بالا جمال ، فرهنگ مشخص می شود ، يك قدرت عملی دارد .

برادر معلمی : این تقسیم بندی از آنجا آمد یا این که الان ما نگاه به عینیت کردیم این آنوقت همه جا باید همین کار را بکنیم بعد به حرکت که می رسیم بگوئیم ماشینها يك وقت کنار جاده ایستاده اند يك وقت سرعت دارند ، سرعت آنها نسبت به جاده ثابت است یکوقت شتاب دارد یکوقت شتاب آنها هم شتاب دارد آنوقت در جامعه بگوئیم بعضی ها ثابت در دنیا ایستاده اند ، بعضی ها حرکت می کنند ، مرتب باید خودمان نگاه کنیم و تجزیه و تحلیل کنیم این تجزیه و تحلیل ما فرمول ندارد که همیشه بروید دنبال يك چیز فکری آنوقت هیچ وقت قانون از این درست نمی شود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ما در همه چیز باید بتوانیم موضوعی را که علت تخریب می شود شناسایی کنیم این يك اصل کلی است یعنی برای هر تخریبی دادنی بایستی مخیر داشته باشیم این که حضرتعالی می فرمائید فرمول کامل بدیم فرمولی که اوصاف اصولی را بتواند تمیز بدهد از اوصاف غیر اصولی یا نه ؟ یعنی يك فرمول چگونه يك چیزی را می تواند تا آخر کار بشناسد ،

تعریف ما از حرکت این است که تعلق به تبارك و تعالی نسبت حاکم و مشرف بر تبدیل و ترتیب است ،
 از آنجا هست که تا اینجا می آید ، آنوقت این راه را هر جایش ناقص بگذاریم یعنی بهتر بود که از اول کار
 این مطلب را پیاده کنیم در همه نظام فکری بعد هم بیائیم درباره جامعه و صحبت کنیم ، گفتند يك
 مقداری از آن را فعلاً قطع کنید ما عرض می کنیم خوب بیائید اینجا .

برادر معلمی : حالا بحث در مورد این است که چطور این فرمولها بدست می آید بعد که
 بخواهیم اینها را بکار بگیریم و يك طرحی يك جای دیگر بدو هم يك قسمتی را حذف می کنیم ، البته
 این که تقسیم بندی در يك نمودار باید به يك فرمول بازگشت کند سر جای خودش درست است اگر به
 دو فرمول بازگردد معلوم میشود از دو سنخ هستند و با هم دیگر جامع مشترك ندارند آنوقت که
 جامع مشترك نداشته باشند اشکال پیدا میشود ، حالا فرض می کنیم این حرف درست نباشد بگوئیم
 يك قسمتی با این فرمول باشد و يك قسمتی با يك فرمول دیگر .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نه آن فرمول بوجه های مختلف می چرخد .

برادر معلمی : باز فرمول ما بزرگتر میشود . مثلاً يك تقسیم بندی می کنیم میگوئیم زمانی ، همه چیز

که زمان نیست و همه دنیا خلاصه در زمان نمیشود میگوئیم خوب غیر از زمان چه چیز هست ؟
 می گوئید ^{مکان} زمان . می گویم پس هر چیزی که خواستید بشناسید مکانش را بشناسید و زمانش را .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : و نسبت بین این دو را یعنی جریان تعلق چیز

نیست جز نسبت بین مکان و زمان .

برادر معلمی : پس این میشود فرمول ما ، يك فرمولی داریم سه درسه یعنی نه تا بعد میگوئیم

هر چیزی خواستید بشناسید این ۹ تا را بشناس ، خود هر يك از اینها را خواستی بشناسی ۹ قسمت

کن ، این باید بدست بیاید تا این بدست نیاید که نمی توانیم . . .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خوب همین است ، مطلب غیر از این نیست ، ملاحظه

جریان تبدیل و ترتیب و نسبت بین آنها، نسبت بینشان هویت تعلق است میگوئیم تعریفی که از تعلق داریم ...

برادر معلمی: دیگر کدام خصلت اصل است کدام فرع است وصف و شئی و انسان و مقدرات و

سیاست و فرهنگ و اقتصاد همه باید از درون همین پیدا شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله

برادر معلمی: از یک جای دیگر نباید بیاوریم اینجا میگوئیم در جامعه یک فرهنگ و سیاست و

اقتصاد است بلکه باید همانها باشد. یک تقسیم بندی زمانی است و میگوئیم جامعه فرهنگی دارد

این فرهنگ در یک رتبه تبدیل به سیاست میشود و در رتبه دیگر به اقتصاد، این تبلور همان فرهنگ

است پس تقسیم بندی زمانی است و اینجا اسم آنها فرهنگ، سیاست و اقتصاد گذاشته ایم یا

مکانی است یا تعیینی است منتهی به جای این که چند بار تکرار شود اسم آنها سیاست می گذاریم

نہاید از یک جای دیگر یک چیز دیگری بیاوریم، حالا ما دنبال همان فرمول هستیم که اگر آنها

توضیح دهید *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عرض کردم جریان ترتیب و تبدیل و نسبت بینشان البته

برای این که شما ترتیب و تبدیل را بشناسید انتزاع می کنید بیرون و درون را *

برادر ساجدی: پس یک چیز دیگر هم اضافه میشود یعنی می فرمائید برای شناخت هر چیز

صرف شناخت بیرون و درون کافی نیست. یعنی می فرمائید نسبت تا تاثیر بیرونی است و درونی، این

اولین شناخت و اجمالی ترین شناخت است، نسبت تا تاثیر درونی خودش نسبت تا تاثیر بین زمان و

مکان است، ترتیب است و تبدیل، پس میشود مرحله دوم. البته کم و کیف را امروز صحبت نکردید

و بعد مثلاً بفرمائید زمان خود، نسبت تا تاثیر کم و کیف زمانی و مکانی است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بذهن ما میرسد در مرحله شناسائی که باشد همین

مطلب انجام می‌گیرد و تبدیل و ترتیب و نسبت بینشان * در خود عملیاتی که نسبت بهریکی از اینها

انجام بگیرد در توصیف هم باشد باز همین تکرار میشود و زمان و مکان و نسبت بینشان *

برادر ساجدی : یعنی بیرون و درون که زمان و مکان نیستند ، یعنی بیرون زمان است درون

مکان است یا همه اینها مکان است ، اصلاً بیرون و درون و نسبت بینش نگرش مکانی است نه اینکه

زمان و مکان و نسبت بینش *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نسبت بینشان را که نمی‌توانید بگوئید مکان است مگر

اینکه باز در خود مکان باشد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : برای ترتیب و تبدیل هم دوباره خود همین فرمول را

در آن جاری کنید یعنی برای شناسائی هم باید بپذیرید که شناسائی انتزاعی باید انجام بگیرد و

منهای زمان باز زمان باید مورد شناسائی انتزاعی قرار بگیرد ، بعد نسبت بین اینها *

البته خود درون و بیرون معنای ترتیبی می‌دهد یعنی وقتی می‌گوئید یک چیز درون چیز دیگر

است معنای ترتیبی آن است گاهی است که خود درون و بیرون و نسبت بینشان را انتزاعی بررسی

می‌کنید بصورت مکانی ، گاهی انتزاعی بررسی می‌کنید بصورت زمانی ، گاهی نسبت بینشان را ملاحظه

می‌کنید *

برادر ساجدی : گاهی است می‌فرمائید برای شناخت یک چیز باید چند مرحله انتزاع کرد

طی سه مرحله انتزاع ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : یعنی دوتا انتزاع و یک نسبت بین دو انتزاع *

برادر ساجدی : بهر حال می‌خواهم بگویم این همان فرمول نیست ، بیرون و درون و نسبت بینش

برادر معلمی : نسبت بینش را میتوان گفت تقسیم بعدی من حیث تعین است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما اول یکبار بیرون را کل مشیت بگیرید * همه تاریخ و

درون را يك مقطع از آن بگيريد ، انتزاعی برخورد کنید به کل سیر تاریخ می شود انتزاعی از زمان ، انتزاعی برخورد کنید با آن حلقه یعنی آن حلقه را بریده نگاه کنید میشود مکانی در درون آن — زمان ، نسبت بین اینها دو تا را متصل کنید میشود وضعیت تعلق خاصی که نه آن انتزاع اولی بر آن صدق می کند و نه آن انتزاع درمی . حالا در اینجا دوباره خود این را آوردید می گوئید دارای آثار است ، بیرونی و درونی می کنید مجبورید به معنای تبدیل شدن زمانها بهمد یگر نگاهش کنید ، می گوئید هر کدام از اینها يك زمان خاص مکانی دارد ، دوباره آن مکان و زمانش را انتزاع کنید باز نسبت بین آنها را ببینید .

اگر این کاتال زمان را بگيريد ، این هم مقطع آن باشد ، زمان را اگر روی کل این ملاحظه کنید انتزاعی برخورد کرده اید . مکان را که يك بخش از این ملاحظه کنید باز انتزاعی برخورد کرده اید نسبت بینشان که اینها دو تا را متصل می کند و اینجا می گذارد که وجود ندارد این از اول تا آخر نه اینها هستند و نه آنها ، این میشود نسبت بین ، در همین نسبت بین يك دایره کوچکی را بگيريد درون و بیرون کنید ، در این دایره زمانها متفاوت است ، زمان در مکان مورد بحث قرار می گیرد ، میتوانید اینجا انتزاع کنید بیرون را جدا ، درون را جدا نسبت بینشان که اینجا وضعیت تعلق می خواهد شروع کند . باز میتوانید خود همان درون را دوباره تقسیم کنید به زمان و مکان و نسبت تاثیر یعنی عام ترین فرمولی که شما دارید و هرگاه بخواهید عکس برداری از هر چیزی بکنید يك نسبت زمانی هست و يك نسبت مکانی .

بسمه تعالی

الگوی شناسائی ۲

حجیت الاسلام حسینی : بسم ال... الرحمن الرحیم و بحث در باره جدولی است که بتوان بوسیله آن جدول نسبت و طبقات بین امور را ملاحظه کرد تا بیاری خدای متعال در چگونگی نسبتها وارد شویم و آنها را بدست آوریم که میتوان آن را در چند قسمت ملاحظه نمود : یکی اینکه آن را در نظام فکری ملاحظه کنیم و ببینیم که آیا در چه بخشی است که طبیعتاً در هر بخشی قرار بگیرد باید نسبت آن به کلیه خصوصیات دیگر مشخص شود و اینگونه نیست که نسبت آن از قسمتهای دیگر فکر بریده باشد * من باب مثال نسبت آن به انسان شناسی و به ابزار شناسی و به تمدن شناسی و به زبان شناسی و به هر جاکه هست و باید مشخص گردد و نهایت کار در قسمت نظام فکری اینست که بگونه ای بتوانیم هماهنگی همه تعاریفی که در همه اطلاعات و علوم میدهیم را با هم دیگر به نحوه ای مشاهده کنیم که اگر در یک جایی یک تغییری پیدا شد و بلافاصله بتوانیم آن تغییر را در بخشهای دیگر هم مشاهده کنیم * یعنی هر رشدی که در علم پیدا میشود و در کل ضرب شود و امکان رشد مجدد را برای همه (ولو بصورت یک احتمالاتی) تصویر کند * (این حرفی است که باید بآن اهمیت داد و مورد توجه قرار داد) یک حرف دیگر در باره اینست که ما غیر از جایگاه یک اطلاع در نظام فکریمان و در رعینیت چه نظری را بر اساس این منطق داریم و چه فرمولی بر تجزیه و ترکیب کردن آن حاکم است (که بعد ها بگوئیم همین فرمول هم برای شناسایی بعنوان یک واقعیتی که هست حاکم است) پس نظام فکری هم بایک فرمول خاصی است که میتواند اینکا را انجام دهد * حال آیا این فرمول

چیست ؟

آن فرمول بصورت بسیار ساده اش اینست که ماد و تا انتزاع داریم : یکی زمان و دیگری مکان

و یکی هم نسبت بین آیند و ، یعنی از نفی کردن دو انتزاع يك اثبات بدست ما میآید که نه اثبات انتزاع اول است و نه اثبات انتزاع ثانی بلکه پیدایش يك ادراك جدید و راه بدست آوردن يك ادراك جدید است و آن دو انتزاع (بزرگترین انتزاعان) انتزاع زمانی و انتزاع مکانی است (که در انتزاع زمانی میتوانیم بگوئیم اصالت شرایط و در انتزاع مکانی بگوئیم اصالت شیئی یا اصالت ذات و ماهیت) و بعد باید نسبت بین آیند و را ملاحظه کنیم تا نفی هر دو باشد و ادراك صحیح از مطلب را نتیجه دهد .

قسمت دیگر صحبت اینست که آیا خود این نسبت واقعاً توالی حقیقی ندارد ؟ یعنی زمان و مکان ندارد ؟ عرض می‌کنیم که در اینجا دیگر زمان و مکان را به عبارات زمانی و مکانی بیان نمی‌کنیم بلکه خود این واقعاً يك امتداد واقعی دارای تغییر است که زمان و مکانش متحداً وجود دارند . یعنی همان چیزی که بعد حقیقی هستی‌اش زمان است ، همان است که بعد حقیقی هستی‌اش مکان نیز هست . لذا در این موضع بهتر است که کلمه " برون و درون و نسبت بین آند و " را بکار ببریم تا بتوانیم آن را دقیقتر ملاحظه کنیم .

حال اگر برون و درون را بکار ببریم ، معنایش اینست که لحظه یا مکان (جریان ترتیبی که می‌دیدیم) بعنوان جزئی از زمان ملاحظه میشود . یعنی درون زمان ملاحظه میشود ، من باب مثال ، سنه‌ای که الان ما هستیم ، قطعاً سنه^۱ قبل از بعثت نبی اکرم نیست ، بعد از ظهور حضرت ولی عصر (عج) هم نیست ، بلکه در دوران خاصی از تاریخ که بآن دوران غیبت میگوئیم می‌باشد حال این نه بریده از گذشته خودش است ، یعنی طبیعتاً هم احکام نبی اکرم را داریم هم فرمایشات معصومین را داریم و هم آثاری که برواقعیت واقع شده (غیر از کلمات) را داریم و در عین حال دنبال آن نیز اموری است که آنها نیز حتمی است . در این زمان خاصی که ما داریم صحبت می‌کنیم گاهی زمان کل شامل را بحث می‌کنیم که فرضاً ببینیم الان غلبه کفر

چگونه است و گاهی است که درون آن آمده و فرضاً در ایران صحبت می‌کنیم که در اینصورت زمان و مکان و نسبت بین آن دو که نفی میشود در درون و بیرون هم مجبوریم برای اینکه نسبت تاثیر جمهوری اسلامی را در دنیا بفهمیم هم مستقل دیدن ایران را بصورت مطلق نفی کنیم و هم مستقل دیدن کار دنیا را بصورت مطلق نفی کنیم چراکه نسبت بین این دو است که مطلب را معین میکند *

برای اینکار نیازمند به یک سری اوصاف هستیم که آن اوصاف اول کار مجرد از ایران و جهان بتواند برای ما ولایت یا سیاست و همینطور فرهنگ یا پذیرفته شده های ذهنی و عینیت یا پذیرفته شده های عینی را طبقه بندی کند * یعنی پذیرفته شده هایی که مربوط به اشیاء عینی است ، پذیرفته شده هایی که مربوط به کیفیات ذهنی و منطقی است و پذیرفته شده هایی که مربوط به اشخاص است را لازم است که ما بدانیم و این در وقتی است که ما بتوانیم زمان و مکان و نسبت بین آن را در حد ساختار وضعیت ملاحظه کنیم *

درون و بیرون را که ما صحبت می‌کنیم ، بیرون باید در وضعیت فعلی چیزهایی باشد غیر از امکانات و انسان و کیفیت ارتباطش ، یعنی برای این لحظه از تاریخ ما باید یک چیزهایی در عالم فرض بکنیم که آنها جزء امکاناتی که در برابر انسان صحبت میشود قرار نگیرد (نسبت به چه چیزی نسبت به ساختار وضعیت) و طبیعی است که بیرون وضعیت موجود ما میشود " تاریخ " چه گذشته و چه آینده ، حال آیا درون وضعیت موجود چیست ؟ * * *

برادر معلمی : اگر بتوانیم مقداری از قبل تر شروع کنیم مباحث شاید کمتر تکرار شود و زود تر به نتیجه برسیم * آنگونه که ما در مباحث قبلی از خد متنان استفاده کردیم و مبنای سه تمام شده است که بصورت کلی " دوئیت و ربط بین آن دو " می‌باشد * حال میخواهیم همین را بکار گرفته و تقسیم بندی کنیم * در تقسیم بندی اول کار باید ملاحظه نمود که آیا ما چه چیزی را

میخواهیم تقسیم کنیم و همانطور که فرمودید باید معلوم شود که آیا ما داریم نظام فکری را تقسیم بندی می‌نمائیم و نظام فکری خودمان را توصیف میکنیم یا نه؟ اگر بحث از نظام فکری باشد ظاهراً اینگونه است که ما هرچه هم تقسیم بندی میکنیم یک تقسیم بندی فکری است و هرچه بدست آید چیزی جز "مفهوم" نیست و همه اش علم و اطلاع است چرا که نظام فکری دارد تقسیم میشود.

اما اگر ما عینیت را مورد تقسیم قرار دهیم اگرچه در اینجا هم عینیت را از لحاظ نظام فکری و اطلاعات خودمان تقسیم میکنیم ولی قطعاً این یک نمودار دیگری است که در این نمودار عینیت یا جهان و عبارتی مطلق کیفیه یا تاریخ است که تقسیم میشود و قطعاً در این نمودار خود نظام فکری هم جایگاه خاصی دارد و فرضاً گفته میشود این بخش از جهان، بخش اندیشه‌ها^ی انسانهاست (و با یک یا چند مرحله پائین یا بالا میتوان بآن رسید و در هر حال جایگاه خاصی دارد) و در اینجا باید مشخص شود که آیا رابطه اطلاع با غیر اطلاع چیست و این امر در این جدول مشخص می‌گردد.

بنابراین به نظر میرسد که اگر ما بخواهیم نمودار کاملتری را ترسیم کنیم باید مقسم را خود جهان قرار دهیم و بدینال تقسیم بندی خود جهان و چگونگی تقسیم آن بگردیم تا بدینوسیله جایگاه هر کیفیت در کل جهان پیدا شود. در اینصورت از جمله کیفیات نظام فکری است که اگر خواستیم آن را تقسیم بندی نمائیم خود یک تقسیم بندی است درون آن تقسیم بندی کلی تر.

پس اول کار باید یک فرمول داشته باشیم که آن فرمول برای تقسیم بندی هر چیزی (چه یک کیفیت عینی و چه یک کیفیت ذهنی چه کل عینیت و چه کل ذهنیت) باشد.

حال آیا این فرمول چیست؟ در این مورد به نظر میرسد که ما هر جایی فرمولی بکار بگیریم اگر شکل فرمول هم عوض شود ولی در نهایت باید به یک مطلب واحدی برگردد و آن مطلب واحد و شاید شاملترین مطلب بحث "دوئیت و ربط بین آن دو" می‌باشد یعنی چه تقسیم بندی زمانی

بکنیم ، چه مکانی ، چه درونی و چه بیرونی در هر حال " دوئیت و ربط بیش " بین آنها مشترک است و تقسیم بندی از این شاملتر نداریم .

حال باید دید که آیا این دوئیت و ربط بین آند و " درجا های مختلف که بیاید ، چه میشود . ربط بین دوئیت را با چند تعبیر میتوانیم بیان کنیم : نسبت ، نسبت تاثیر و وجه اشتراك ، تعیین و غیره . چنانچه گفتیم " درون ، بیرون و نسبت تاثیر " در زمان و مکان هم که میآئیم باید بگوئیم " زمان ، مکان و نسبت تاثیر " و در تقسیم بندی زمانی هم باید بگوئیم : " موجود ، مطلوب و نسبت تاثیر " کما اینکه در تقسیم بندی مکانی نیز باید همین را بگوئیم . یعنی تعریفی را که از ربط داده ایم (نسبت تاثیر) باید در همه جا مد نظر قرار بدیم و نه اینکه در يك جا نسبت تاثیر بگوئیم و در جای دیگر بگوئیم مثلاً " درون ، بیرون و تعیین " چرا که این تابع آن فرمول اولیه نیست .

حجت الاسلام حسینی : آیا این تعیین چیزی جز کیفیت نسبت تاثیر هم هست ؟ یعنی آیا

به کیف نسبت تاثیر نیست که میتوان تعیین گفت ؟

برادر معلمی : میتوان اینگونه گفت که هر نسبت تأثیری يك تعیینی دارد .

حجت الاسلام حسینی : خود اثر و نفس اثر و نسبت تاثیر را که ملاحظه کنیم ، يك کیف

تأثیری (یعنی يك تعیینی) دارد .

برادر معلمی : در هر حال يك تعیین خاصی است . منظور اینست که باید در همه جا به

يك صورت بکار رود ، مثلاً وقتی گفته میشود " دوئیت و وجه اشتراك " این وجه اشتراك با

نسبت تاثیر فرق دارد . خود نسبت هم با نسبت تاثیر فرق دارد . و هر کدام معنای خاصی

دارند . بنابراین در تقسیم بندی که ارائه میدهیم ، فرمولی را که انتخاب می کنیم در همه جا

باید یکی باشد .

علاوه براین، در تقسیم بندی که می‌کنیم، فرضاً چنانچه اول سراغ درون بیاثیم و بگوئیم "درون، بیرون و نسبت تاثیر" بعد هر درونی را به "زمان و مکان و نسبت تاثیر" تقسیم کنیم و سپس هر زمانی را به نحوه خاصی تقسیم نمائیم، برای این نحوه حرکت (و تقسیم) هم باید دلیلی داشته باشیم که چرا چنین است. یعنی وقتی از تقسیم به سه ابتدا این سه تقسیمات نه گانه رسیدیم و مثلاً گفتیم اول باید تقسیم بندی بیرونی و درونی بکنیم و بعد سراغ زمان و سپس به مکان برسیم و ... باید دلیل بیاوریم چرا که بصورت مختلف میتوان آن را مطرح نمود هم میتوان اول تقسیم بندی زمانی کرد و بعد هر زمانی را درون و بیرون و نسبت تاثیرش را ملاحظه کرد و هر کدام از آنها را مکان آن قلمداد نمود و هم میتوان اول تقسیم بندی مکانی کرد و بعد زمان و سپس درون و بیرون را مطرح کرد و یا برعکس. همه این احتمالات امکان دارد. لذا باید اول مشخص شود که آیا همه این تقسیم بندیها یکسان هستند و فرقی ندارد که تقسیم بندی بترتیب "زمانی، مکانی، درونی و بیرونی" یا "درونی، بیرونی، زمانی و مکانی" یا حالت‌های دیگری که ممکن است باشد یا اینکه فرق دارد. اگر فرق داشته باشد، قطعاً هر کدام که انتخاب شد باید دلیل آن هم آورده شود و بعد از بدست آوردن این مطلب و فرمول آن، میتوانیم سه نمودار دست پیدا کنیم و اشتباه هم کم میشود زیرا همیشه يك فرمول را بکار می‌بریم.

حجت الاسلام حسینی: حال در قسمت اول صحبت باید ببینیم کدام مطرح است. آیا دوئیت و ربط بینش است یا چیز دیگر؟ و قبل از این بحث هم يك بحث فرمودید که آیا در نظام فکری هست یا نه؟ بدین می‌آید که هر چیزی که مادر باره جهان بگوئیم، بهر حال چیزی نگفته ایم الا آنچه که در فرمان مطرح است و مدرك ما می‌باشد، به این معنا همیشه نظام فکری شامل بر آنچه بیان می‌کنیم می‌باشد ولو اینکه يك بخش از آنرا بعنوان نظام فکری اسم گذاری کنیم و بگوئیم نظام فکری از کسی پدید آمده است یا منطقیها از کسی پدید آمده اند ولی بهر حال يك درکی

است *

برادر معلمی: اگر ما نظام فکری را تقسیم کردیم و هرچه که در آن هست "اطلاع" است و در اینصورت دیگر نمیتوان از این تقسیم بندی به یک امر عینی مثل رادیو برسیم بلکه به "علم رادیو" برسیم و همیشه در اینجا اشکال پیدا میکنیم که اگر این دستگاه را ساختیم چگونه به عینیت برسیم؟ یعنی ما همیشه در علم خود غرق هستیم ولی اینکه چه ربطی بین این علم و آن چیز خارجی وجود دارد را حل نکرده ایم و و این همیشه مجهول میماند *

حجت الاسلام حسینی: اگر میخواهید بگوئید ملاحظه نظام هستی با ملاحظه نظام علم خیلی فاصله دارد پس مطلبی که اول باید بآن بپردازیم همین است و بعد از آن باید به قسمت های بعدی بپردازیم *

برادر معلمی: فرقی هم ندارد * اگر اول این را تعیین کردید و بحث بعدی اینست که آیا تقسیم بندی نظام علم یا نظام هستی چگونه است و اگر اول تقسیم بندی را تعیین کردید بحث بعدی اینست که آیا این تقسیم بندی را در کجا باید بکار گرفت؟ در نظام علم یا نظام هستی؟ و شاید تقدم و تاخر آن چندان مهم نباشد *

حجت الاسلام حسینی: در هر حال یک مختصری بهتر است که در این امر دقت کنیم * هرگاه بگوئیم "مانعی خواهیم در نظام علم کار کنیم بلکه میخواهیم در نظام هستی کار کنیم" آثاری را از هستی کنترل می کنیم * یعنی آثاری را از هستی ادراک می کنیم و نسخه میدهیم و میگوئیم رفتار خاصی را انجام دهید و رفتاری را که میخواهیم دستور به انجام آن بدهیم و تصمیمهای عینی ما حتماً عمل فکر کردن نیست هرچند بر الگوی فکری استوار است *

برادر معلمی: هرچند از فکر تاثیر می پذیرد و هرچند بر فکر تاثیر می گذارد و لذا همین امر هم خودش تحت همان فرمول می آید * یعنی اگر فرمول د و ثبیت و ربط آند و باشد و خود عمل و فکر

و نسبت تاثیر آیند و مطرح میشود *

حجت الاسلام حسینی: در هر حال ما يك کارهایی می‌کنیم که بهیچ وجه نمیتوانیم اسم

آنها را فکر کردن بگذاریم و حال فکر در باره اینکارها آیا عمل فکری است یا نه؟

برادر معلمی: فکر در مورد این کارها خودش عمل فکری است اما ما نمیتوانیم همه اینها

را در هم ضرب کنیم و یعنی خود فکر هم نوعی عمل است * درست است که فکر کردن است اما

در هر حال عمل فکر کردن است و لذا خودش يك کیفیت دیگری غیر از خود فکر است پس اگر از

این بعد بخواهیم پیش رویم دائم در هم ضرب میشود و جلو میرود *

وقتی ما نظام هستی را تعیین کردیم و در يك جدول می‌آوریم و می‌گوئیم " این خلاصه

نظام هستی‌ای است که من فهمیدم " و لذا خودش مجموعاً يك اطلاع میشود (س: يك اطلاع

شامل میشود) ولی در این اطلاع جای خود فکر هم پیدا است (ج: درست است) و بنا بر این

باید از آن اطلاع شروع کرد (اگر چه ممکن است در جایی بحث شود که آن اطلاع را خود بشر

نمیتواند بآن دست یابد و باید از جای دیگر و فرضاً از احکام وحی بدست آید) و خلاصه مشخص

است که ادراک انسان حاکم بر جهان نیست بلکه ادراک انسان هم يك چیزی و کیفیتی از جهان

است که هم بر جهان اثر میگذارد و هم از جهان اثر می‌پذیرد *

حجت الاسلام حسینی: وقتی شما می‌گوئید همه دنیا فکر نیست و این حرف تمامی است

ولی همه آنچه را که من می‌فهمم امر مربوط به فهم و فکر است یا نه؟

برادر معلمی: آنچه من می‌فهمم همه اش علم است *

حجت الاسلام حسینی: اینکه "معلوم ما" منسوب به عینیت است "حرف تمام و کاملی

است * معلوم ما گاهی میتواند کیفیتهای ذهنی باشد و گاهی میتواند کیفیتهای عینی باشد

ولی علم ما امری ذهنی است و پس علم را بعنوان نظام فکری نمیتوانیم تقسیم کنیم که موضوعاتی که

در آن طرح میشود عینی است ، رفتار عینی است • بهرحال بعد از اینکه درباره عینیت ماجدول و مدل را درست کردیم ، هرگاه درباره آن کار عینی انجام نگیرد ، ولو نسخه هم درجه يك و موجب نجات باشد ، فایده ندارد •

برادر معلمی : اگر فقط تقسیم بندی علمی کردیم ، رابطه هایی که بدست میآید هم

رابطه های داخل علم ماست •

حجت الاسلام حسینی : ولی رابطه های داخل علم ماست که موضوعش عینیت است •

برادر معلمی : در هر حال داخل علم قرار میگیرد •

حجت الاسلام حسینی : ولی علم نسبت به عینیت است •

برادر معلمی : یعنی میگوئیم بین علوم تجربی مان و علوم نظریمان این رابطه است ولی اینکه

با تجربه مان چه رابطه ای دارد مشخص نیست و قطع است (س : چرا ؟) چون در اینجا فقط

علم داریم و خود علم در آن نیست (نه عمل فکر کردن) •

حجت الاسلام حسینی : از آنجاکه ربط عمل هیچگاه با ذهن قطع نمیشود شما میتوانید

مبداء تقسیماتتان را ذهن قرار دهید •

برادر معلمی : به نظر میبرسد که چنین کاری منجر به اصالت ذهن میشود (س : چرا ؟)

بخاطر اینکه ذهن را اصل میکند و تقسیم بندی ذهنی میخواهد بگوید که قلب و عمل تحت

تاثیر علم بوده و از تقسیمات علمند در صورتی که قلب و عمل باید همعرض علم باشند (ج : درست

است) یعنی باید بگوئیم که علم از قلب هم اثر میپذیرد •

حجت الاسلام حسینی : آیا منظور اینست که باید هماهنگ باشند ؟

برادر معلمی : اگر در همه دستگاہها بتوانند درست باشند ، هماهنگ است ، اگر بر

يك مهنا باشند هماهنگند ولی يك وقت است که هماهنگی بر اساس اصالت ذهن است و گاهی

است که هماهنگی بر اساس اصالت قلب میباشد *

حجت الاسلام حسینی: اینکه " ذهن تنها نباید اصل باشد " تمام است *

برادر معلمی: بهمین دلیل تقسیم بندی فقط تقسیم ذهن نیست * چرا که وقتی

ما علم را تقسیم بندی می‌کنیم همه امور دیگر را تحت علم می‌آوریم * جایگاه قلب را هم علمی تمام میکنیم * جایگاه عمل را هم علمی تمام می‌کنیم و همه چیز را از این زاویه می‌بینیم و این میشود

همان " اصالت علم " که اول علم است ، بعد باور و سپس عمل *

حجت الاسلام حسینی: نه ، این درست نیست (که اصالت با علم باشد) ولی آیا چه

چیزی را باید اصل قرار دهیم ؟ آیا اصل را کیف تعلق یا هستی قرار دهیم و قبل از اینکـه

تعریف خاصی درباره هستی و کیف تعلق بد هیم بگوئیم ما میخواهیم هستی را طبقه بندی کنیم ؟

برادر معلمی: شاید در چنین صورتی در یک پله از هستی به این برسیم که کیفیتی از -

هستی هم هست که نامش انسان است (ج : که آن هم شامل ایمان و قلب و غیره است) و این

انسان هم یک قلب ، یک عمل و یک فکری دارد ، که نه فکرش برید ، از عمل و قلبش است و نه برعکس

و تازه هر سه اینها بر روی هم نیز برید ، از بقیه امور عالم نیست * یعنی انسان جدای از

بقیه امور عالم نه میتواند باور داشته باشد نه قلب و نه عمل *

حجت الاسلام حسینی: پس از فرمایش حضرتعالی این را نتیجه میگیریم که به این دلیل

نباید بگوئیم نظام فکری که فکر اصل میشود ولی آیا اگر بگوئیم " نظام ادراکات " هم همینطور

است ؟

برادر معلمی: به نظر من تفاوتی ندارد *

حجت الاسلام حسینی: نظام فکر به عمل ذهن و اصالت ذهن بسیار نزدیک است ولی اگر

گفتیم " نظام ادراکات " قلب و عین هم در آن لحاظ میشود * اگر اسم این جدول نظام ادراکات

باشد چه اشکالی دارد ؟

برادر معلمی : بهتر است این جدول و جدول تعینات باشد که شامل برانسان هم باشد .
حجت الاسلام حسینی : نظام تعین یا نظام تعلق ؟ به نظر میآید که نظام تعلق بهتر
باشد . نظام تعلق همان مفهوم رساتر نظام تعین است چراکه معنای حرکتی تعین خیلی
ضعیف است .

برادر معلمی : شاید نظام تعلق معنای ارتباطی بیشتری بد هد .

حجت الاسلام حسینی : چراکه در نفس آن علقه است . بنابراین ، نظام تعلق بر نظام
فکری اولی است . شامل هم هست زیرا ما موجود غیر متعلق بخدا نداریم .

برادر معلمی : از بعد دیگری هم مزیت دارد و آن اینکه مادر بحث نظام هستی وارد —
نمی شویم که در جایی از آن سؤال شود که هستی خدا در کجای این نظام قرار دارد و مباحث
هستی واجب و هستی ممکن و ... پیش آید (س : این هم يك نحوه فکر است که می کنند) یعنی
این بحث هم همعرض بقیه مباحث قرار میگیرد و با تکیه بر نظام تعلق میتوان گفت که چنین بحثی
ربطی بماند دارد و اصلاً در این تقسیم بندی نمی آید زیرا این دوئیت و ربط که گفتیم ، دوئیت
و ربط بین متعلق ها هست نه بین متعلق و متعلق .

حجت الاسلام حسینی : خدای متعال حتماً غیر از مخلوقات است و مادر این شك نداریم
و هر کسی هم غیر از این بگوید بی ربط است .

برادر معلمی : تنها يك تفاوت بین این دوئیت و دوئیت های دیگر وجود دارد و آن اینکه
وقتی ما میگوئیم این دو تا غیر از همدیگر نظر اجمالی نسبت به هر دو داریم یعنی يك چیزی از
این میدانیم و يك چیزی از آن و ^{سپس} میگوئیم این آن نیست ، یعنی این فلان خصلت را دارد در
حالی که آن این خصلت را ندارد ، اما در مورد دوئیت مخلوقات و خدا چنین است که ما

تنها در مورد يك طرف ممكن است چیزهایی بدانیم و از آنطرف اصلاً چیزی نمی‌شناسیم (س : و آنطرف را فقط از اوصاف اینطرف تنزیه می‌کنیم) بنابراین شاید نظام تعلق مبداء خوبی باشد .

حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین اولین چیزی که در اینجا باید مطرح شود " نمودار
پیش نویس مفاهیم کلی اصول نظام تعلق " می‌باشد .

برادر معلمی : اگر مادر فرمول گفتیم " اصول کلی " هرچه که پائین می‌رویم " اصول " پیدا

کود می‌ایم ، یعنی قواعد و قوانین پیدا کرده ایم .

حجت الاسلام حسینی : آیا ما میتوانیم به جزئیات هم برسیم یا اینکه مجبوریم هرآنچه را

که الان پیدا می‌کنیم ، چنانچه قانون باشد اصل است؟

برادر معلمی : اگر " اصول کلی " را مد نظر قرار دادیم همه اش قانون است و قانسون

می‌نویسیم و خود آن امور مطرح نیستند .

حجت الاسلام حسینی : خود امور را که ما نمیتوانیم بنویسیم ، ما میخواهیم نظام نسبتها و

تعلقها را بگوئیم و نسبت تاثیرها را که مطرح می‌کنیم در حقیقت داریم همان اصول را بیان

می‌کنیم آیا چیز دیگری هم میتوانیم بگوئیم ؟ یعنی ما قوانین و نسبت تاثیرهایی که در هستی

هستند را میخواهیم ببینیم . مثلاً نسبت تاثیرهایی که در ذهن هستند یا در عین هستند و

تا هرکجا که برویم آیا جز بعنوان اصول میتوانیم بگوئیم ؟ در اینصورت آیا فروع آن چه میشود ؟

در برابر اصل همیشه فرعی وجود دارد . فرع آن چیست ؟

برادر معلمی : در اینصورت همیشه در این که " چگونه میتوان آن اصول را تبدیل به

مصادیق نمود " می‌انیم .

حجت الاسلام حسینی : آیا مگر نمی‌گوئیم با يك نسبت تقریب به مصادیق می‌روسیم ؟ آیا

خودش را هم میتوانیم پیدا کنیم ؟ با تکیه بر يك اصولی میتوانیم به يك نسبت تقریبی برسیم والا —

خود حقیقت مصداق را نمیتوانیم پیدا کنیم • مثلاً شما میگوئید که ده تا عامل از این یاد • تا وصف از این یا هزار تا از آن را بدست آورده ایم ولی آیا اینها همه • آن است و لا غیر؟ میگوئید نه • یعنی معلوم شما با مجهولتان ربط دارد و شما یک اصولی از آن را دارید • البته معنایی را که در اینجا اصطلاحاً در کلمه " اصول " بکار میبریم با معنایی که از اصول بکار میبرند خیلی فرق دارد چرا که در اینجا قاعده های جزئی را هم بعنوان اصل میگیریم ولی نمی توانیم لقب " اصل کلی " بآن بدیم و لذا گفتن " مفاهیم کلی " در مورد نظام تعلق درست نیست چرا که اولاً مفاهیم را نمیتوان بکار برد چرا که تعلق اعم از مفهوم است و ثانیاً کلی را هم نمیتوان مطرح نمود چرا که میخواستیم آن را مصداقی (تا آن حدی که ممکن باشد) کنیم • بنابراین بهتر است آن را تحت عنوان " نظام اصول تعلق " مطرح کنیم • البته ممکن است این عنوان در نظر ما خیلی گسترده باشد و بعداً که با اطلاعات بشری همه را جلوم می بریم فرضاً حدود ۸ میلیون اصل بشود و چنین گفته شود که ۸ میلیون اصل خیلی است و فرع آن کجاست ؟ میگویم اگر شما بخواهید به یک جزء به لحاظ جزئیت آن اطلاع داشته باشید • مثلاً بخواهید یک ذره — خاکستر سیگار را از همه ابعاد بشناسید ، شاید لازمه اش شناسایی میلیاردها اطلاع باشد (چنانچه بخواهید همه نسبتهای آن را ملاحظه کنید) و لذا این امر نسبت به " علم به حقیقت شئی کماهی " در حقیقت یک اجمالی بیشتر نیست و وسیله این اصول بیشتر از همان اجمال را از شئی نمیتوان بدست آورد • آیا میتوان چنین چیزی را گفت ؟ (ج : بله) آنوقت آیا عین همین را در احکام هم میتوان مطرح نمود ؟ نسبت به اشیا • خیلی راحت میتوان چنین گفت که علم من نسبت به این ذره چوب مثلاً اگر بنا باشد که ۸ میلیون اطلاع هم نسبت بآن داشته باشیم باز هم نسبت به مجهولاتم از آن ، خیلی کم است و فقط من یک کلیاتی از آن و یک اجمال و اصولی از آن را در دست دارم که با علمی که وجود مبارک حضرت ولی عصر نسبت به همین ذره

چوب دارند قابل مقایسه نیست و اصلاً من جای این را در آفرینش نمیدانم که چرا بوجود آمده ، چرا حالا بوجود آمده ، چرا حالا روی انگشت من آمده ؟ چرا بعد می افتد ؟ چرا ؟؟؟ در هر حال محال است که بشر بتواند کماهی آنرا بشناسد . در باره اشياء يك چنین چیزی به ذهن می آید ولی آیا در باره حکم نماز هم به ذهن می آید که همینطور باشد ؟

برادر معلمی : در مورد کلمات میتوان چنین گفت ولی در مورد احکام نه (س : چرا ؟) شاید از بعدی بتوان گفت که قرآن ابعاد مختلفی دارد ، وجه های مختلفی دارد و يك وجه آن اینست که از آن کلمات استفاده میشود و فلان حکم عملی از آن فهمید میشود ولی ممکن است همین کلمه يك بعد عرفانی دیگری هم داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : به نظر می آید اگر کلمات را مد نظر قرار دهیم همینگونه میشود . مثلاً دستوری که در آیه مبارکه " اقیموالصلوه " وجود دارد ممکن است يك بعد آن این باشد که فقیه از آن استفاده کرده و وجوب نماز را تمام کند اما يك نفر دیگر که اهل ذکر باشد به بعد دیگری از آن توجه کند و بگوید شما روزی چند مرتبه ذکر اقیموالصلوه را بگو تا فلان حالت برایت پیدا شود .

برادر معلمی : این هم همان حکم است . منظور این نیست که حکم این چند چیز میشود بلکه ممکن است وقتی يك نفر از لحاظ عرفانی به " اقیموالصلوه " نگاه میکند يك حالت دیگری به او دست دهد ، یعنی همانطور که برای يك فقیه حالتی بوجود می آید که از این آیه می فهمد که " باید نماز خواند " این عارف هم ممکن است از لحاظ عرفانی مثلاً بدست آورد که " خداوند چقدر رؤوف و کریم بود ، که به بند ه اش گفته بامن حرف بزنید یا دعا کنید " .

حجت الاسلام حسینی : یعنی ممکن است این آیه معنای زیادی داشته باشد که اصلاً عقل مابیه آن نرسد (ج : بله) این حرف درستی است . کلام خدای متعال همینطور است

برادر معلمی : از بعد دیگر هم ، همانطور که گفته میشود قرائت قرآن (بدون دقت و تعمق و بدون اینکه معنای آن را بفهمیم هم) ثواب دارد ، این بدان معناست که این عمل حتماً دارای آثاری است . حال وقتی کسی هم میگوید " اقیموالصلوه " این لغتها و این فرم ترکیب خاص حتماً يك آثاری دارد که با این لفظ خاص عنوان شده است و چنین لفظ خاصی ممکن است در عرفان ، فقه و عینیت ، معانی خاصی را داشته باشد . مثلاً وقتی گفته میشود " اقیموالصلوه " حتماً بر روی ذرات وجود انسان آثار خاصی دارد که اگر لفظ دیگری استعمال میشد چنین نبود .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین آیا ما خود حکم را نمی توانیم بگوئیم ممکن است هزاران

بعد داشته باشد ؟

برادر معلمی : در رابطه با خود حکم هم میتوان چنین گفت که در مورد عمل بآن ، باور

داشتن آن و فکر کردن در باره آن ممکن است امور مختلفی داشته باشیم . یعنی هر حکم ممکن است آثار مختلفی روی ذهن ، عین و قلب داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : که بشر به بعضی از این آثار میتواند احاطه پیدا کند ولی به

حقیقت آن نمی تواند التفات پیدا کند بنابراین نمودار اولیه میشود : " اصول نظام تعلق " حال

آیا " اصول کلی نظام تعلق " بهتر است یا همان " اصول نظام تعلق " ؟

برادر معلمی : اگر با تقسیم بندی های آن مد نظر باشد شاید همان " اصول نظام تعلق "

بهتر باشد ، یعنی هر کدام از این ردیفها نسبت به ردیف بعدی " اصول کلی " است و بعد

میشود " اصول " و سپس " فروع " میشود .

حجت الاسلام حسینی : پس همین اصول نظام تعلق " را قرار میدهیم و وارد قدمهای

بعدی میشویم و به تقسیمات خود نظام تعلق میپردازیم .

برادر معلمی : پیش از آن باید قانون تقسیمات را پیدا کنیم .

حجت الاسلام حسینی : پس موضوعمان " اصول نظام تعلق " است و بحث بعدی اینست

که آیا قانون تقسیم آن چگونه است .

شاملترین فرمول برای تقسیم عبارتست از " دوئیت و ربط بین آند و " حال " دوئیت و

ربط بیش " یعنی چه ؟ آیا غرض اینست که دو تا درك هستند که باید نفی شوند و ربط بین آنها

ملاحظه شود ؟ آیا دو تا تعلق هستند که باید نفی شوند و ربط بین آنها ملاحظه شود ؟ آیا

دو تا تعلق هستند که باید هر دو آنها حفظ شود و ربط بین آنها هم ملاحظه گردد ؟

برادر معلمی : به نظر می آید حالت سومی درست باشد . یعنی بحث دوئیت و ربط که دانستیم

بحث ادراك نبود بلکه بحث از این بود که حرکت اینگونه است و یا مکان اینگونه است و بحثی از اینکه

دو تا ادراك داریم نبود . درست است که ما این را فهمیده ایم اما نمی خواستیم بگوئیم فهم ما

چگونه است بلکه میخواستیم عینیت اینگونه است . بنابراین " دوئیت و ربط بین آند و "

يك امر شاملی است و منظور از آن هم این نیست که این دو تا سلب شود و چیز دیگری اخذ شود

بلکه بدان معنی است که " هم این و هم آن و هم امری که بین آنها باشد " چراکه هیچ دوئیتی

ممکن نیست الا اینکه نحوه ارتباطی با همدیگر داشته باشند و بعد از این ثابت میشد که خود

آن رابطه هم چیزی است که در آن " دوئیت و ربط " وجود دارد و با در هر کدام از آن طرفین

باز " دوئیت و ربط " ملاحظه میشود .

حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین " دوئیت " که میگوئیم، آیا " ربط " پیدا میشود ،

یا اینکه وجود دارد ؟

برادر معلمی : " ربط " هست . یعنی این سه (دوئیت و ربط) از همدیگر قابل

تفکیک نیستند (ج : یعنی تعلق و ربط تعلق به یکدیگر) یعنی دو تعلق و ربط بیش را اگر از

زاویه ای ملاحظه کنیم هر سه تعلقند و از زاویه ای دیگر هر سه ربطند . عبارت دیگر هیچ

دوئیتی جدای از هم وجود ندارد *

حجت الاسلام حسینی : آیا بهتر نیست که بگوئیم " دو تعلق و تعلق که بین آند و وجود دارد یا کیفیت دو تعلق و کیفیت تعلق که بین آنها هست؟ " و در هر حال با چه تعبیری بهتر است آن را مطرح کنیم ؟

برادر معلمی : شاید همان " دوئیت و ربط بینش " بهتر باشد چرا که وقتی میگوئیم " دو تعلق و تعلق که بین آند و وجود دارد " ممکن است معنای تعلقات متوالی را برساند که مثلاً بگوئیم بین دو حرکت ، حرکت دیگری است و اینها پشت سر هم قرار گرفته اند ولی " دوئیت و ربط " که بگوئیم ، ربط معنای دیگری میدهد که مفصل از آند و نیست (ج : درست است دوئیت در عین حالی که دو بودن آن تمام است و نمیتوان آن را یکی شمرد ، مربوط بودن آنها هم تمام است) یعنی در مباحث قبلی که داشتیم می گفتیم مثلاً وجه اختلاف و وجه اشتراك که وجه اختلاف مبین دوئیتی که با هم متغایرند می باشد و این متغایرین حتماً دارای يك اشتراکی هستند * هر دوئی حتماً يك اختلافی بوده که بواسطه همان اختلاف " دو گفتن " موضوعیت پیدا میکند والا " يك " است و نیز حتماً يك اشتراکی در کار بوده که " دو گفتن " موضوعیت یافته است و گرنه قابلیت جمع نخواهند داشت و هر کدام چیزی برای خودشان هستند * پس در گفتن " دو " وجه اختلاف و وجه اشتراك نهفته است *

حجت الاسلام حسینی : اگر چنین باشد که حضرتعالی میفرمائید که " دو " باشد (دوئیت بگونه وجه اختلاف و وجه اشتراك) نسبت بین آنها که بیان نشده است ! یعنی در خود مفهوم منطقی اش وجه اختلاف يك چیز است و وجه اشتراك هم يك چیز است (بعنوان يك شئی منطقی) آیا بین وجه اختلاف و وجه اشتراك چه نسبتی است ؟

برادر معلمی : وجه اختلافها بدون وجه اشتراك نیستند * وجه اشتراك هم بدون وجه

اختلاف نمیتواند موضوعیت داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی وجه اشتراك با وجه اختلاف وحدت خاص پیدا میکند ؟

برادر معلمی : بله ، از بعدی خود وجه اشتراك هم دو مرتبه قابلیت تقسیم دارد به

وجه تغایر و وجه اشتراك و آن وجه تغایرها هم قابلیت تقسیم به وجه اختلاف و وجه اشتراك را دارند .

حجت الاسلام حسینی : آیا ربط بین آنها هم همینگونه است ؟

برادر معلمی : ربط بین آنها هم همین است و نمیتوان ربط بین آنها را چیزی غیر از آن

قرار داد زیرا بین آنها انفصال پیش میآید .

حجت الاسلام حسینی : آیا مادر مقام عمل و در سیر منطقی ای که میخواهیم يك اطلاعی

بدست آوریم ، به این معنا میشود که هم منطق اصالت شیئی صحیح است هم منطق اصالت

شرایط و هم نسبت بین آنها ؟

برادر معلمی : نه ، ما چنین چیزی نگفتیم آن بحث دیگری است ، ما اصالت شیئی را رد

کردیم و گفتیم دنیا را اینگونه دیدن غلط است .

حجت الاسلام حسینی : مگر اصالت شیئی همان اصالت تغایر یا اصالت اختلاف نیست ؟

برادر معلمی : اصالت " اختلاف بدون اشتراك " است و این غلط است . کما اینکه

" اشتراك بدون اختلاف " هم غلط است بلکه " اختلاف همراه با اشتراك " درست می باشد و

این بدان معنی نیست که " هم این درست است و هم آن " بلکه معنای ثالثی است ، وقتی

گفته میشود " دوئیت وربط بیش هر سه تا با همدیگر مطرح اند " این با اینکه بگوئیم " اصالت شیئی

و اصالت شرایط هر دو غلط اند " یکی نیست .

حجت الاسلام حسینی : حال اگر برای عملیات نتیجه گیری کنیم آیا شما میخواهید بگوئید

آنچه را که در اصالت شئی میگویند یعنی " اختلاف بدون اشتراك " را نفی می‌کنیم و آنچه را هم که " اشتراك بدون اختلاف " باشد نفی می‌کنیم ولی آنچه را که " اختلاف و اشتراك را تماماً یا همدیگر جمع می‌بیند " قبول می‌کنیم ؟

برادر معلمی : بله . مطلب هم به این نحوه بود که " اختلاف و اجتماع " یا " وحدت و اختلاف " یا " اختلاف و اشتراك " بمعنایی بود که مادر تقسیماتمان هیچگاه به اختلاف محض و یا به اشتراك محض نمی‌رسیم بلکه همیشه بهر میزان که تقسیمات را ریز کنیم اگر چه میزان دقت مافرق میکند ولی به جایی و به چیزی نمی‌رسیم که بگوئیم این چیز وجه اشتراك نهایی اشیاء است و یا آن وجه اختلاف نهایی اشیاء است زیرا در خود آن چیز هم دوباره میتوان وجه اختلاف و وجه اشتراك را ملاحظه نمود .

حجت الاسلام حسینی : اگر کسی بگوید که ما وجه مشترك استكان و قندان و غیره را گرفته و آن را مفهوم " ظرف " می‌گوئیم آیا در مفهوم " ظرف " نیز هم اختلاف است و هم اشتراك ؟ در این مفهوم چگونه میتوان گفت هم اشتراك هست و هم اختلاف و چگونه تبیین می‌گردد ؟

برادر معلمی : يك وقت است که مادر ما فهم بحث می‌کنیم و يك وقت است که در عینیت بحث داریم . اگر بحث از مفهوم باشد خیلی آسانتر میتوانیم مطلب را مطرح کنیم چرا که خود مفهوم دارای تغییر است و وقتی در آن تغییر باشد با حالت قبل و بعد خودش اختلاف و اشتراك دارد (ج : یعنی ادراکمان از ظرفیت تغییر میکند) خود این ظرفیت هم با سایر مفاهیم ذهنی اختلاف و اشتراك دارد و در آنجا هم دوباره وجه اختلاف و وجه اشتراك پیدا میشود در حاق هر مفهوم هم که بیائیم چه در تقسیم بندی زمانی آن و چه در تقسیم بندی مکانی آن و چه در تقسیم بندی درونی و بیرونی آن ، دو مرتبه این امر قابل ملاحظه می‌باشد .

حجت الاسلام حسینی : حال برگردیم به اصل صحبت آیامیتوانیم بگوئیم " اختلاف و

اشترک و ربط بینش " ؟

برادر معلمی : اگر گفتیم " وجه اختلاف و وجه اشترک " خود وجه اشترک ربط بین وجه

اختلافهاست و اگر گفتیم " دوئیت و ربط " دوئیتها بمعنای اختلافهاست لذا گفتن " وجه

اختلاف وجه اشترک و وحدت " یا " وجه اختلاف , وجه اشترک و ربط بین آند و " و ... درست

نیست چرا که خود وجه اشترک حکم ربط را دارد .

حجت الاسلام حسینی : درست است . همان دوئیت و ربط بینش باید باشد . حال آیا

دوئیت تعلق است که ربط بینش هم ربط تعلق است ؟ بعبارت دیگر آیا دوئیت که میگوئیم

دو کیف از تعلق است ؟

برادر معلمی : بله , دوئیت یعنی دو کیف از تعلق که کیفیتی دیگر وجه اشترک اینها

است و آن هم يك کیف تعلق دیگری است که هم آیند و را ربط میدهد و هم از هم جدا میکنند

(ج : یعنی قوام جدا بود نشان به همان چیزی است که قوام اتصالشان بآن است) شاید

بتوان گفت که مثل حلقه زنجیری است که هم فاصل طرفین است و هم واصل آنها، هم آنها را از

هم جدا کرده و بین آنها فاصله انداخته و هم آنها را بهم دیگر متصل نموده است .

حجت الاسلام حسینی : پس " دوئیت و ربط بینشان " رامیتوانیم بعنوان فرمول اولیه

بپذیریم . حال آیا ما انتزاع مجرد هم داریم یا نه ؟

برادر معلمی : آیا منظور انتزاعی است که مجرد از عینیت باشد ؟ (ج : بله) در اینصورت

چنین چیزی نمیتواند وجود داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : بعنوان مثال , وقتی ما میگوئیم بروید آمار بگیرید , بعد میآئید

و می گوئید مدت تصدلی تولید شده , پنجاه عدد میز تولید شده , ۲۵ قند ان تولید شده

و ... در اینجا نسبت‌های مختلفی رامی‌بینیم . این آمارها بصورت تك تك از هم جدا هستند .

برادر معلمی : هرکدام از اینها مثلاً " صد تا صد لی " يك وجه اشتراکی است که درون

آن يك وجه اختلافهایی نیز وجود دارد ، یعنی صد عبارتست از اشتراك مابین چیزهایی که

هم اختلاف دارند وهم اشتراك والا اگر آن چیزها با هم اختلاف نداشتند " صد "ی در کار نبود

کما اینکه اگر اشتراك هم نداشتند " صد " مطرح نبود .

حجت الاسلام حسینی : وقتی برای من آمار می‌آورند که صد تا صد لی داریم در خود

مفهوم می‌گوئید وجه اختلاف و وجه اشتراك مطرح است ولی من میخواهم نسبت تاثیر این آمار

را با استکان و نعلبکی بسنجم و بگویم که آیا این که صد تا صد خوب است یا اینکه باید کمتر یا

بیشتر شود ، یعنی میخواهم وضعیت تعادل و عدم تعادل آن را بگویم .

برادر معلمی : ما هیچوقت به حاق معنای وجه اشتراك و وجه اختلاف نمیتوانیم دست پیدا

کنیم بگونه‌ای که بگوئیم اینها و تا چیز هستند که مختلفند و هیچ وجه اشتراکی با هم ندارند ، یا

بگوئیم این وجه اشتراکی است که در درون آن هیچ وجه اختلافی وجود ندارد ، لذا مادر يك

محیط و شرایطی هستیم که تنها میتوانیم از يك جا شروع کنیم و از آنجایی که شروع می‌کنیم میتوانیم

بگوئیم " این اختلاف ، آن هم يك اختلاف دیگر و این هم اشتراك بین آنها " ولی این بدان

معنی نیست که دیگر این اختلاف و اشتراك را نمیتوان تجزیه کرد و با برعکس هر سه را يك مجموعه

گرفت و جامع آنها را بدست آورد . مثلاً وقتی ما می‌گوئیم " صد لی ها " و بعد همه را يك مجموعه

کرده و تحت عنوان " صد صد لی " مطرح می‌کنیم ، این مجموعه در عین حالی که در درون خودش

وجه اختلاف و وجه اشتراکی وجود دارد ماکاری به درون آن نداریم و تنها آن را بعنوان يك

مجموعه کامل مد نظر قرار دادیم (ج : از يك جایی شروع کرده ایم) حال می‌گوئیم این کل با

آن کل دیگر (استکان) چه رابطه‌ای دارد و در اینجا دو مرتبه يك تغایر دیگری مطرح میشود

که حتماً يك اشتراکی نیز بایکدیگر دارند که شاید از طریق نسبت تاثیر و رابطه آیند و بتوان تشخیص

داد که اگر اینطرف فلان مقدار قرار بگیرد ، طرف دیگر باید چه مقدار باشد .

حجت الاسلام حسینی : آیا در این فرض تعادل و عدم تعادل راهم میتوان تبیین نمود ؟

شما در عینیت مجبورید به این برسید .

برادر معلمی : بعبارت دیگر سؤال اینست که آیا بحث کمیت چگونه و از کجا موضوعیت پیدا

می کند ؟

حجت الاسلام حسینی : حال اگر ما "دوئیت و ربط بینش" را به تعبیر "دوئیت تعلق"

یا "دوئیت نسبت تاثیر" و ربط بینش ملاحظه کنیم باید در موضع بالا تر بتوانیم بگوئیم که سهم

تاثیر هر کدام از اینها چقدر بوده است .

برادر معلمی : وقتی که ما یک چیزی را تقسیم بندی می کنیم ، در هر کدام از تقسیم بندیها

مشخص میشود که هر یک از اینها چه هستند ، یعنی وقتی که به شرایط مطلوب قید زدیم ، اگر

آن شرایط مطلوب اصلاً قید "کم" نداشت تقسیم بندی ما هم قید کم ندارد ، یعنی يك چیزها

هست ولی اینکه از هر کدام چه مقدار است مشخص نیست اما وقتی در آنجا يك تقسیم بندی داشتیم

که کم هم مطرح باشد ، خود آن کم نیز در این تقسیم بندیها می آید و بعد معلوم میشود که اگر

ما بخواهیم آن "کم" را در آن حد خاص داشته باشیم باید اینها به این نحوه خاص ترکیب

شوند ، مثلاً يك موقع هست که میگوئیم "صد صدلی" چگونه تقسیم میشود و گاهی است که

میگوئیم "صد صدلی" چگونه تقسیم میگردد .

حجت الاسلام حسینی : "صد صدلی" که تقسیم میشود در "کیف" است ولی "صد تا"

که تقسیم میشود که فرضاً صد ، ۱۵۰ ، ۲۰۰ ، یا ۲۵۰ باشد ، این در کم و کیف است ، پس فرمول

اولیه را که ما بخواهیم برای تقسیمات اصول نظام تعلق بنویسیم اولین تقسیم "دوئیت و ربط بین

آن " می باشد .

برادر معلمی : بحث " دوئیت و ربط " را ما باید بگونه ای تعریف کنیم که هم در آن بحث

کم پیدا شود و هم بحث کیف (ج) : عبارت دیگر بایستی تکلیف کم و کیف روشن شود (کما اینکه

باید تکلیف زمان و مکان هم روشن شود .

حجت الاسلام حسینی : آیا میتوانیم بگوئیم " دوئیت نسبت تاثیر و نسبت بین آند و " ؟

برادر معلمی : باید در مورد " ربط بین " يك مقدارى بیشتر دقت کنیم .

حجت الاسلام حسینی : " ربط بین " همان معنای " نسبت تاثیرى " است ، خود

نسبت تاثیر است و نه اینکه دو تا نسبت تاثیر است . یعنی اگر بخواهیم وجه اشتراك وجه

اختلاف و نتیجه آن را قاطی کنیم نمیتوان کار کرد . " ربط بیئش " نسبت تاثیر است .

برادر معلمی : بحث در مورد کمیت بود که آیا مسأله کمیت در فرمولی که بدست میآوریم چگونه است . در این رابطه شاید چند نکته روشن باشد و آن اینکه اگر ماکمیاتی را که در یک ترکیب داریم به یک نسبت تخییر دهیم ، ظاهراً اینگونه است که همان چیز قبلی در یک نسبت بالاتری بدست میآید ولی اگر نسبت آن کمیتهار اعوض کنیم و بایک نسبت خاصی تخییر ند هیم آن کیفیت را که داشتیم عوض شده و به کیفیت دیگری تبدیل می گردد . بنابراین معلوم میشود که در برنامه ریزی هم به پید انمودن رابطه کمیت و کیفیت احتیاج داریم و اینگونه نیست که در فرمولی که می نویسیم " کم " وجود نداشته باشد بگونه ای که بگوئیم فرضاً اگر صد تا صدلی مطلوب ما است ، این " صد " را در فرمول بیاوریم بلکه باید حتماً یک رابطه ای بین میخ و چوب و غیره وجود داشته باشد تا ما بتوانیم بگوئیم اگر صد تا صدلی میخواهیم در اینجا باید چقدر میخ و چوب و غیره مصرف شود تا آن صدلی ها بوجود آید . علاوه بر این کیفیت ترکیب هم مسأله مهمی است که آیا خود این میخ و چوب و غیره چگونه باید ترکیب شوند تا صدلی بوجود آید . یعنی اگر کیفیتهای مختلفی (مثل میخ و چوب ، و ...) را بکار می بریم ، کیفیت ترکیب خاصی از اینهاست که صدلی را مید هد . لذا هم باید بحث کمیت روشن شود و هم رابطه آن با کیفیت .

حال به نظر می رسد که وقتی ما میخواهیم فرمول را بدست آوریم شاید در یک مرتبه ای از آن باید بحث کم و کیف مطرح شود . مثلاً همانگونه که ما یکبار تقسیم بندی به درون و بیرون یا زمان و مکان می کنیم باید یکبار هم به کم و کیف تقسیم کنیم . حال اینکه کدامیک از این تقسیم بندیها اول ، کدام دوم و کدام سوم و ... باشد (مثلاً آیا اولین تقسیم درونی و بیرونی ، بعدی زمانی و مکانی و سپس به تقسیمات زمان می رسیم و بعد به کم و کیف و پایه نخوه دیگر) خود مسأله دیگری است که باید روشن شود .

مطلب دیگر اینست که شاید بحث کمیت با تقسیم بندیهای دیگر تفاوتی داشته باشد چرا که تقسیم بندیهای دیگر ممکن است تا حدودی ثابت تر باشد ولی بحث کمیت (یعنی آن ضرایبی که بین چیزها قرار میگیرد) را شاید نتوان به آسانی تحت یک فرمول آورد چرا که نسبتها هم بایکدیگر تفاوت دارند و نمی توان گفت فرضاً هر چیزی که تقسیم به سه میشود اولی دوبرابر دومی دومی دو برابر سومی است چرا که به نظر نمی رسد که همیشه چنین باشد زیرا ضرایب یک ضرایب ثابتی نیست بلکه در چیزهای مختلف ضرایب فرق میکند *

حجت الاسلام حسینی : اگر ما به یک ضرایب شاملی نوسیم که همان در مراتب پائین هم بیاید و نمی توانیم ضرایب مختلف را پیدا کنیم اختلاف در بین اینها باید در اختلاف طبقه باشد و به اختلاف فرمول * یعنی یک ضرایب شاملی باید داشته باشیم که با اختلاف طبقه اختلاف نسبت را ببینیم و نه اینکه به اختلاف تناظر دوشی متناظر مختلف * لذا باید جاها بگونه ای - بالا و پائین شود تا اینکه چیزهایی که هموزن و هم حجم هستند قرار بگیرند و بعد طبیعتاً از اینجا که بآنجا نگاه کنید میگوئید این خانه نسبت بآن دیگری ۱/۵ برابر یا دوبرابر است والا اگر فرمول شامل نداشته باشید و اختلاف اینها اختلاف طبقه نشود کار مشکل میشود *

برادر معلمی : حال در ادامه * بحث قبلی که " دوئیت و ربط " بود که همین دوئیت و ربط قطعاً بین کم و کیف هم حاکم است و یعنی وقتی میگوئیم " کمیت و کیفیت و نسبت تاثیر" شاید همین نسبت تاثیر کمیت و کیفیت باشد که رابطه کم و کیف را مشخص کرد * و میگوید هر کمی چه کیفیتی دارد *

حجت الاسلام حسینی : در مساله " دوئیت و ربط " یک مساله قابل توجه است و آن اینکه مادر عینیت ابتدا * وزن و حجم یک چیز عینی خارجی را از آن چیزی که دارای حجم و وزن است انتزاع می کنیم یعنی اول اینکه طول یک قطعه چوب با وزن آن رابطه دارد و در مجموع

میگذاریم و پس مقیاس انتخاب کرد و مساحتی می‌کنیم و حجم آن تخته یا چوب را بدست می‌آوریم .
 وقتی آن را وزن هم می‌کنیم ، وزن آن را از حجمش منتزع می‌کنیم ، هرچند در وزن و حجم یعنی
 در عمل انتزاعی ما هم ، باز دوئیت و ربط مطرح است و لکن نحوه آن نحوه انتزاعی وجد کردن
 اوصاف از هم می‌باشد ، بعد که توانستیم نسبت‌های ایند و رابهم ملاحظه کنیم ، در حقیقت مطلق
 بودن وجدایی حجم را از وزن رد کردیم ، ایم همینطور مطلق بودن جدایی وزن را از حجم رد
 کردیم ، ایم و سپس نسبت‌های آن را معین می‌کنیم و در نتیجه قائل می‌شویم که اگر این نسبت تغییر
 کند ، هم حجم تغییر میکند و هم وزن .

عین همین رابطه‌ای که در عینیت بین حجم و وزن هست ، بعنوان دو خصلتی که در عین
 دوئیت وصف یک چیز واحدند ، در کلیه کمیاتی که مشاهده می‌کنیم وجود دارد ، یعنی وقتی
 آمار میدهند که هزار تن شکر ، صد هزار تن گندم ، ده هزار تن برنج و ... و حجمهای را مطرح
 می‌کند ، گاهی است که اینها را منتزع از زمان ملاحظه می‌کنیم و گاهی است که اینها را در یک
 جریان می‌بینیم . یعنی یک ساختاری می‌بینیم که گاهی جای یکی عوض شد و بالا یا پائین می‌رود
 و مسأله مهم در همین مطلب می‌باشد که حضرتعالی هم در اوایل صحبتتان بآن اشاره فرمودید
 و گفتید که اگر در یک عدد ضرب بکنیم خبری نمیشود ولی عدد ها همیشه ثابت نیستند ، حالا وقتی
 ثابت نیستند چه چیزی واقع میشود ؟ ثابت نیستند یعنی اینکه حجم یکی کم میشود در قبال اینکه
 حجمهای دیگری نسبت کم نشد ، است ، اگر بخواهیم این را بصورت یک استوانه ای فرض کنیم
 که هر کدام از اینها دارای یک حجم مخصوص و وزن مخصوص هستند و یک جا قرار گرفته‌اند ، جای
 اینها نسبت بهم تغییر می‌کند که مثلاً یکی سنگینتر میشود و دیگری سبکتر ، یکی دارای حجم بیشتر
 میشود و دیگری دارای حجم کمتری میگردد . حال آیا سنگینی هر یک را از کجا بدست آوریم ؟
 تأثیری که از این تغییرات حاصل میشود به چه نسبتی سهم این و به چه نسبتی سهم آن است ؟

آنکه حجمش بیشتر است ، نسبت تا تاثیرش متناسب با آن حجم بیشترش است چیزی را که میگوئید بدرد مان نمی خورد بتدریج کم میشود یعنی در آن جایگاهی که داشتید کم میشود نه اینکه از آن جایگاه آن را بیرون بیاورند زیرا ممکن است يك چیزی در عرض سال مثلاً نمك مصرفش طوری نیست که آدم روزی يك كيلو نمك بخورد بلکه آدم روزی فرضاً يك گرم نمك می خورد ولی همین يك گرمی که انسان می خورد ، يك جایی پیدا کرده که وقتی جایش تغییر کرد ، و کم میشود معنایش اینست که اگر بخواهیم آن را نسبت به جای خودش حساب کنیم ، و نسبت تاثیرش از سابق کمتر شده است یعنی یا يك چیز دیگری آمده ، جایش را پر کرده ، و یا امر دیگری رخ داده است .

حال آیا این را برای چه میگوئیم ؟ برای این میگوئیم که از موضع نسبت تا تاثیر که نگاه کنیم نسبت بین ساختار حجمها ، کمیتها به همدیگر ساختار اوصافند ، یعنی می توانید آنها را از موضع وصف نگاه کنید و وصف يك امر کیفی است ، وقتی میگوئید تا تاثیر معنایش يك امر کیفی است ، پس بنابراین نسبت تا تاثیر امری است که کم و کیف رابه وحدت میرساند ،

حال علی فرض اینکه نسبت تا تاثیر کم و کیف را یکجا کند ، میخواهیم بگوئیم که وصف منحصرراً وصفهای اسمی خاصی که ما روی اشیا گذاشته ایم نیست ، یعنی يك وقتی است که ، کلمه "الف ، ه ، ن " آهن را مثل سیم و يك وقتی است که آن را در وصف نسبت تا تاثیرش ^{سیم} می شناسیم حقیقت آن چیزی که بدرد بشر می خورد وصف نسبت تا تاثیری است ، بنابراین اسما^ء اشیا کمی یعنی اسما^ء نسبت تا تاثیری است .

از آنطرف در کیفیت هم اگر دقت کنیم وقتی کیفیت را هم خرد کرده و پائین می آئیم ولو کیفیات و اوصاف انسانی ، بمراتبی که میروسیم آنها را هم میتوانیم از نسبت تا تاثیر ببینیم ، یعنی چه ؟ یعنی جامع بین اثر انسان و اثر شئی یا جامع بین اوصاف انسانی و اوصاف اشیا^ء و اوصاف کیفیت

ارتباط (که بعنوان تکنیکش مطرح است) همه اش نسبت تا تغییرند، یعنی نسبت تا تغییر و صفت شاملی است که هم اوصاف انسانی و حتی اوصاف الهی انسان را می پوشاند، هم اوصاف مادی را می پوشاند. پس اولین چیزی را که ما لازم داریم اینست که به یک عنوانی توجه کنیم که هم برای انسان هم به بالا رفتن خلقیات انسانی و هم به نحوه ارتباط انسانی با جهان و هم نسبت به اشیاء صادق باشد.

حال در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که "آیا این نحوه گسترش یافتن نسبت تا تغییر آن را از خاصیت نمی اندازد (چرا که مثل دوئیت و ربط ببینش میشود که حالا عنوان نسبت تا تغییر است و بدین معناست که همه چیز دارای نسبت اثر است و مثل اینست که گفته شود همه چیز دارای خاصیت است و نسبت تا تغییر دارد)؟ ولی باید توجه نمود که با عبارت در نسبت تا تغییر اگر بتوانیم "اوصاف نسبت تا تغییر" اشیاء را پیدا کنیم و طبقه و متناظرش را در اوصاف انسانی پیدا کنیم، مثلاً اوصاف فرهنگ سیاست و اقتصاد را خورد کنیم (فرضاً ۲۰ طبقه) و از آن طرف هم اوصاف نور و حرارت و غیره را از خصلت قدرت تا تغییرش ملاحظه کنیم (که بعد باید روی آن هم یک جدول کمی درست کنیم) و آن را هم ۲۰ طبقه خورد کنیم. اگر طبقه بندی ما درست باشد باید هرگونه تغییری که در حجمها در طبقه بیستم کمیات پیدا میشود در آن ۲۰ تایی که در اوصاف انسانی است و آن ۲۰ تایی که اوصاف ارتباطی است منعکس شود که آیا این درجه زمانی اینگونه واقع میشود.

بنابراین تخصیصی را که ما میدهیم که تخصیص کمی است (یعنی میگوئیم پنج تومان برای بخش فرهنگ، ده تومان برای بخش سیاست و هفت تومان برای بخش اقتصاد یا بالعکس) باید تغییر الگوی تخصیصی ما هماهنگ با تغییر اوصاف انسانی که میخواهیم در جهت مطلوب باشد قابل مشاهده باشد. عبارت دیگر نسبت تا تغییر امر شاملی است که میتوان تغییر جهت را —

بوسیله آن ملاحظه نمود. در چنین صورتی، بفرض که جدول مادر تقسیمات کمی جدول درستی باشد هماهنگی آن باید با جدول تغییر اوصاف انسانی و تغییر ارتباطاتش مشاهده شود و ملاحظه این هماهنگی (بین نسبت تأثیر انسان و عینیت) باید به تناظر یک به یک برسد. یعنی مطلوب ما والگوی ایستاده آل ما اینست که هر تغییر در عینیتی (بدون هیچ هرزروی و بدون هیچ فاسد شدنی) عین اوصاف حمیده شود. کما اینکه بذهن ما اینگونه میبوسد که در آنجایی که محور را وارونه میگیرند (یعنی در نظام کفر که الان مسلط بر عالم است) اگر هر تغییری که در کمیت عینی پیدا میشود دقیقاً در وصف انسانی اش شرارت بشر را یک درجه جلوتر ببرد در دستگاه کفر هم هرزروی ندارد ولی تا وقتی که هرزروی داشته باشد بگونه ای که مثلاً آنها ضبط صوت درست کنند ولی ما از آن ضبط صوت برای بحث معارف حقه استفاده کنیم، معنایش اینست که آنها نتوانسته اند مدیریتشان را بصورت کامل بآخر برسانند. هر چند انسان دارای اختیار است و ندلیل همین اختیار با نسبت تقریب است که نزدیک میشود و یک به یک محض نمیشود ولی خود توجه به این مطلب به نظر میرسد که برای آن چیزی که حضرت تعالی اشاره فرموده است (فرمول حاکم بر کم و کیف) کافی باشد.

بنابراین ما مجبور هستیم که یک جدول در اوصاف کیفی انسانی، یک جدول در اوصاف کیفی ارتباطی و یک جدول در اوصاف کیفیات عینی درست کنیم و سعی در هماهنگی این سه جدول بکنیم تا بعد بتوانیم اینها را منطبق بر هم بکنیم، یعنی مثلاً در خانه ۴۲۳ از سه تاجدول بتوانیم هر سه را به یک کارت منتقل کنیم و معنای کارت ۴۲۳ این باشد که ترجمه ماده اش فرموضلاً اسمش فلان خصلت گندم باشد، اسم انسانی آن فلان خصلت انسانی باشد و اسم ارتباطی اش فلان قانون باشد. ما باید این مطلب را بتوانیم بدست آوریم.

اگر ما در جدول خانه هایی داشته باشیم بگونه ای که در یکی آرد، در دیگری روغن و

در سوهی شکر داشته باشیم . حال اگر در میزان اینها در یک دوره تغییر ایجاد کنیم و فرضاً اگر روغن ۲ کیلو ، شکر ۴ کیلو و آرد ۸ کیلو باشد ، در اینجا نسبت بین ۲ و ۴ ($\frac{۴}{۲} = ۲$) می باشد نسبت ۴ و ۸ هم دو ($\frac{۸}{۴} = ۲$) میشود . نسبت این دو هم یک ($\frac{۲}{۲} = ۱$) میشود (حال چرا تقسیم می کنیم بحث دیگری است) حال اگر دو تا از اینها ثابت فرض شود و در یکی از آنها تغییری بدیم ، این تغییر بلافاصله در آن نسبت هم ملاحظه میشود یعنی هرگونه تغییری که در اینها پیدا شود در آن منعکس میشود هر چند که این نه شکر است و نه روغن و نه آرد بلکه نسبت بین اینهاست و این دیگری هم نه روغن است و نه شکر بلکه نسبت بین این دو است . و صحیح است که اسم آن را تغییر نسبت بگذاریم ولی اگر در یک مرتبه ای نسبتها تغییر کند " تغییرات تغییر نسبت " مطرح است . یعنی خود تغییر نسبت را هم لحاظ نمی کنید بلکه یک پله بالاتر آمده اید و دیگری به این نمیتوان " تغییر نسبت " گفت . . .

حال اگر از عناوین وصفی ، انسان را هم از عناوین خاصی باز ببریم توی یک اوصاف دیگری و نسبت بین این دو وصف را ملاحظه کنیم ، آیا آن چیزی هست که درسی آن بودیم یا نه ؟ یعنی هم کیفیت را از وصف موجودش خارج کنیم و هم کمیت را از وصف موجودش خارج کنیم و آندورا از یک جنس (یعنی از جنس نسبت تا تئوری) کنیم چرا که تا از یک جنس نکنیم نمی توانیم کاری کنیم .

برادر معلمی : در برنامه ریزی بهر حال مطالبی است که بدست انسان است و انسان می تواند در آنجا تغییری بدهد و اینها را باید در نمودار نشان دهیم . یعنی باید چند ول بگونه ای باشد که نشان دهد که تغییرات که انسان میتواند بدهد چه چیزی است و چگونه میتواند تغییر دهد تا آن اموری که مورد نظرش است بدست آید . بنابراین حتماً به این چیزها میرسد و ضرایبی هم میخواهد ولی در مورد نسبتهای دیگری که آیا این ضرایب دو تا با هم دیگر ترکیب میشوند (نسبتی را که دارند) یا اینکه سه تایی با هم دیگر یک نسبت خاصی دارند یعنی اینکه

آیا نسبت دوتایی است یا سه تایی باید بحث نمود .

حجت الاسلام حسینی : به این مرحله که میرسد اصلاً نسبت سه تایی است مادر مرحله

قبلی نمی توانیم هیچ کاری کنیم و چیزی را بمانعیم هد ، زیرا مثلاً میگوید روغن $\frac{1}{7}$ شکر است و

این $\frac{1}{7}$ چیزی را نشان نمی دهد تنها وقتی که بتوانیم آن را به سه برسانیم (که طبیعتاً از نظر

طبقه هم برسد به سه میرسد) آنوقت است که میتوان گفت نسبت تا پیش در حلوا چگونه است .

برادر معلمی : شاید آن شماره دو آن . . .

اعدادی

حجت الاسلام حسینی : واسطه است . آن را اعداد غیر ظاهر هم میگوئیم . اعدادی که

در محاسبه باید کار بگیریم هر چند خودشان هویت استقلالی ندارند (یعنی به کیفیت جدید

تبدیل نشده اند) از قبیل اینست که بگوئیم زمانهای فاصله بین زمانها که نمیتوان خود آنها

را بعنوان زمان ملاحظه نمود چرا که اگر بخواهید بعنوان زمان ملاحظه کنید باید بینهایت

فاصله مطرح شود .

برادر معلمی : در هر حال باید مشخص شود که آیا آن ضرایب چگونه است . یعنی آیا

ضرایب یک کیفیت (حلوا) همان ۲ ، ۴ و ۸ است یا ۱ ، ۳ و ۵ یا غیره که اگر اینها اینگونه ترکیب

شوند آن خلعت مورد نظر بدست میآید ؟

حجت الاسلام حسینی : این امر حتماً باید یک باشد و تجریمی باشد ، یعنی شما نمی توان

یک مدل بدید ، تنها میتوانید بگوئید که مطلوب نهایی یک است ولی ابتدائاً نمیتوانید یک

را خرد کنید و به آخر برسانید و سرش هم اینست که طبقاتی را که شما بر اساس تقسیم تئوری نشان

بدست میآورید باید در تجربه هم همان تقسیم کنترل شود . البته میتوان فرض ذهنی نمود ولی

باید اصلاح شود چرا که هماهنگی حس و نظر و قلب باید مشاهده شود و نظری تنها نمیتواند باشد .

برادر معلمی : در هر حال همه این مطالب باید روشن شود منتهی ما باید از یک مقدار

بالا تر شروع کنیم تا به این مواضع برسیم و بتوانیم فرمول کلی آن را بدست آوریم ، با این صحبت‌هایی که فرمودید شاید بتوانیم چنین بگوئیم که خود همین فرمول "دوئیت وربط" هم خودش يك فرمول کلی است که شامل برخی چیزها میشود و "ربط" بین آن درجا‌های مختلف که بیائیم امور مختلفی میشود . مثلاً وقتی میگوئیم "دوئیت وربط" آیا ربط بمعنای "نسبت" است ؟ آیا به معنای "نسبت تاثير" است ؟ آیا بمعنای "وجه اشتراك" است ؟ آیا بمعنای "تعین" است ؟ آیا ؟ با این توضیحات شاید بتوان چنین گفت که اگر ماد دوئیت مکانی را در نظر بگیریم ربط "وجه اشتراك" است . اگر دوئیت زمانی را ملاحظه کنیم ، ربط "وجه اشتراك" است . اگر دوئیت کم و کیف را مطرح کنیم ربط فرضاً "نسبت" است .

حجت الاسلام حسینی : آیا در کم و کیف "ربط" نسبت است یا نسبت تاثير؟ مسأله مهم همین است که مادر اول کار نسبت آن را بدست می‌آوریم ولی در بالا تر نسبت تنها گنگ است و چیزی بماند نمیدهد و نسبت اثر در يك كل را باید بدست بیاوریم .

برادر معلمی : در آنجا میشود نسبت . یعنی آیا این کم و کیف چه نسبتی با هم دارند .

حجت الاسلام حسینی : اول اینکه چه نسبتی با هم دارند مطرح است و بعد اینکه چه

نسبت تاثيری به همدیگر دارند عنوان میگردد .

برادر معلمی : شاید نسبت تاثير درجایی باشد که ما بخواهیم د کیفیت ، مثلاً درون و

بیرون را در نظر بگیریم که در آنجا ربط میشود تعین و در هر حال يك جا تعین است و يك جا

هم باید نسبت تاثير بشود و در هر حال در فرمولهایی که جلو می‌رویم باید مشخص گردد که در

هر قسمت وقتی دوئیت این چیزها هستند ربط آنها چه میشود . و بعد هم باید طبقه بندی

این فرمولها را پیدا نمود تا بتوان به سراغ انسان یا جهان یا چیز دیگری رفت .

حجت الاسلام حسینی : آیا به نظر حضرتعالی نباید اول سه تاجدول جداگانه درست

کنیم و بعد هماهنگ بودن آنها را ملاحظه کنیم ؟

برادر معلمی : بفرض هم که سه جدول درست کنیم ، این سه جدول باید يك ربطی با هم داشته باشند و مرتبه تا خواستیم ربط آنها را ملاحظه کنیم معلوم میشود که اینها خودشان به جدول دیگری برمیگردند و تحت شمول آن هستند .

حجت الاسلام حسینی : حال آیا وقتی اینها تحت شمول جدول دیگری هستند آیا همانطور که کمیت (متصل و منفصل) را از کیفیت جدای کنیم و میگوئیم يك چارچوب را با واحد مقیاس طول مساحی می‌کنیم و يك بار با واحد مقیاس وزن آن را توزین می‌کنیم و سپس نسبت بین ایندو را ملاحظه می‌کنیم ، آیا در اینجا نمیتوان چنین گفت که برای دست یابی بآن جدول حقیقی ما باید يك بار از اوصاف انسانی محض یکبار از اوصاف مادی محض و يك بار هم از اوصاف کیفیت ارتباط انسانی و جهان جدول درست کنیم و آنوقت نسبت تاثری آن را ملاحظه کنیم ؟ یعنی ربطی که بین انسان و جهان است گاهی ربطی است که میگوید کیفیت مالکیت انسان چگونه است ؟ و گاهی است که میگوید چقدر مالك است (یعنی کم تحت کیف را میگوید) و گاهی میگوئیم چه کیفیتی از رابطه با چه کیفیتی از کمیات عینی که باشند چه نسبت تاثری را داراست .

بعبارت دیگر اگر تخصیص ساختار معامله ، بیع و مضاربه و مزارعه و مساقات و غیره تخییر کند (اگر تخصیص کمی ای که بآنها داده میشود تخییر کند) در اثری که از بیع و مضاربه و مزارعه و مساقات و غیره میآید تخییر حاصل میشود . بالعکس هم اگر ساختار تخصیصی را ثابت فرض کنیم ولی کیفیت معاملات را عوض کنیم و فرضاً بگوئیم معاملات روی است با زهم نسبت تاثری که حاصل میشود غیر از نسبت تاثری قبلی است . پس نسبت تاثری چیزی است که بین کم و کیف قرار دارد .

یعنی اگر ما يك بار کمیات را ثابت بگیریم و کیفیات را عوض کنیم حتماً يك نتیجه دیگری دارد . (ج : —

چه کم را تخییر دهم و چه کیف را در هر حال منتهی عوض میشود) و این بدان معناست که هم کم

اثر دارد و هم کیفیت اثر دارد و لذا بهتر است که بگوئیم نسبت تاثیر چیزی است که از ترکیب کم و کیف حاصل میشود . یعنی نه از کمیات تنهاست و نه از کیفیات تنها (که الان آقایان فقهاروی قواعد کلی فقه که کیفیات تنها را بیان میکنند شدیداً حساسند . در حالیکه روی الگوی تخصیص هیچگونه حساسیتی مشاهده نمیشود) ولی هرگاه که شما این قول را معتقد باشید که " عمل به احکام الهی متناسب با ابتلاء است " ، ابتلاء نسبت تاثیر است .

برادر معلمی : وقتی يك ترکیب خاصی مثل آرد و شکر و روغن مطرح میشود قطعاً چیزی را تحویل میدهد ، حال اگر بجای شکر ، نمک بگذاریم (آرد و نمک و روغن) چیز دیگری میشود ، و اگر هم نسبت آنها را بهم بزنیم و فرضاً بجای اینکه ۲ کیلو روغن ، ۴ کیلو شکر و ۸ کیلو آرد — بیاوریم ، ۱ کیلو روغن ۳ کیلو آرد و ۵ کیلو شکر بیاوریم چیز دیگری میشود ، اینها مشخص است ولی اینها در آن دسته بندی يك جای خاصی دارند . یعنی اینگونه نیست که مایک باردسته — بندی کیفی کنیم ، يك باردسته بندی کمی و بعد ترکیب کنیم بلکه مایک فرمولی داریم که در يك جایی است که آن فرمول به تقسیمات کلی میرسد و شاید آنجایی که صحبت از کیفیت میشود ، در معین نمودن کیفیت ...

حجت الاسلام حسینی : آیا شما تقسیم طولی را مطرح می کنید که فرضاً وقتی از بالا شروع

می کنیم تا طبقه ۶ دهم کیفیت است ، از ده تا ۱۶ کمی است و ... ؟

برادر معلمی : نه ، منظورم این نیست ، بلکه صحبت بر سر اینست که وقتی ما تقسیم بندی

می کنیم بدان معنی نیست که اینها از هم جدا هستند . مثلاً در مورد يك ضبط صوت وقتی

میگوئیم يك وزن دارد ، يك حجم دارد ، يك رنگ دارد ، يك صدایی دارد و ... ولی این بدان

معنی نیست که وزن آن شامل بوجهش یا برعکس است بلکه يك چیز است که همه این امور را

دارد و در عین حالی که يك چیز است این چیزهای مختلف را هم دارد و به این چیزی که این

وزن ، حجم ، رنگ و ... را دارد ضبط صوت میگوئیم . حالا وقتی ما تقسیم بندی هم می‌کنیم چنانچه بتوانیم يك فرمول درست کنیم میگوئیم " يك چیز این فرمول است " و نه اینکه چیزی را تقسیم که بکنیم این فرمول میشود و این چیزها از آن بدست میآید . مثل این میماند که برای اشیا بگوئیم هر کیفیتی و هر چیزی يك وزنی دارد ، يك زمانی دارد ، يك مکانی دارد ، يك کمی دارد يك درونی دارد ، يك بیرونی دارد . . . که همه اینها روی هم يك چیز هستند و مادر مورد هر چیزی که بخواهیم صحبت کنیم باید این چند خصلت را عنوان کنیم . حال از این چند خصلت به بعد است که فرمول تکرار میشود و فرمول تکرار میشود بدان معنی است که ما داریم آن خصلتها را بخرد می‌کنیم که دوباره در تقسیم بندیها پیش بازده خودش میروسیم .

حجت الاسلام حسینی : آیا شما تا اینهارا از هم جدا کنید میتوانید آن ترکیب را بدست

آورید ؟ آیا مکانیزم اطلاع جز اینست ؟

برادر معلمی : در مورد يك کیفیت عینی اول باید فرمول داشته باشیم و بعد به سراغ آن بیائیم ولی در مورد کشف خود فرمول اینکه از بالا شروع کنیم یا از پائین خود قابلیت بحث دارد اما وقتی يك فرمول درست شد وقتی میخواهیم آن فرمول را به کیفیات تطبیق داده یا کیفیات را در آن فرمول بکار بگیریم ، لازمه اش دسترسی بآن فرمول می‌باشد . مثلاً برای شناخت هر کیفیت اول باید آن را به درون و بیرون تقسیم کنیم . بعد تقسیم بندی زمانی و مکانی کنیم و سپس تقسیم بندی کم و کیفی کنیم مشخص کنیم که هر وقت تقسیم بندی زمانی ، مکانی ، درونی و بیرونی و کم و کیفی کردیم دو ثبیت و ربط آن چه میشود . بعد از این است که فرمول بدست میآید (که فرضاً ۹ یا ۲۷ تا اجزاء دارد) و آنوقت هر خانه ای که بدست آید باز دوباره این فرمول در مورد آن صادق است و خود آنها چیزی هستند که زمان ، مکان ، درون ، بیرون ، کم و کیف دارند .

حجت الاسلام حسینی : اول درون و بیرون دارد و درونش هم بیرون از درون دارد . . .

برادر معلمی : البته بفرض که تقسیم چنین باشد ولی ممکن است مقداری از همین تقسیم

تکراری باشد . بهر حال اگر فرمول کلی بدست آید میتوان یک کیفیت را در آن مطرح کرد و

وقتی خود هم میشود همان فرمول را در آن بکار گرفت .

حجت الاسلام حسینی : آیا میفرمائید ما ابتدائاً نمیتوانیم نسبت تاثیر را عام بکنیم یا اینکه

همه اینها که جمع شد در آخر کار برابر با نسبت تاثیر میشود ؟ هر کدام از اینها که در موضع خود شا

داری اثر هستند هر یک از اوصاف دارای وصف است و دارای وصف بودن یعنی اینکه دارای

اثر و نسبت تاثیر است .

برادر معلمی : آخر کار که ما همه اینها را با هم جمع می کنیم بسته به اینکه سیستم و مجموعه ای

را که داریم کدام بندیم ، نسبت تاثیر معنا دارد . نسبت تاثیر یعنی اینکه این مورد را مجموعه

دیگر چه اثری دارند .

حجت الاسلام حسینی : یعنی تغییرات این چه اثری را در کل (که شامل برخوردش است)

میگذارد ؟ مثلاً اگر این " یک " حلوا باشد و این حلوا هم یک نحوه اثری با انسان دارد باید

نسبت تاثیر روغن در حلوا (و تغییراتی که در آن پیدا میشود) مشخص شود که چه تاثیری بر انسان

میگذارد .

برادر معلمی : شاید در آنجا هم اینطور بگوئیم که در حلوا به چه نسبتی شکر است و یا

در حلوا چه نسبتی از شکر روغن وارد است . ولی آنجایی که میگوئیم حلوا و انسان یعنی دو تا

همعرض که باشند معنای نسبت تاثیر میدهد .

حجت الاسلام حسینی : یک تغییری این کرده و یک نسبتی هم با آن دارد ولی

این خودش دارای یک مزه و هویت جدیدی است و یک منتجه تلقی میشود . در این منتجه سهم

تاثیر این چقدر است ؟ یعنی این که اثر جدید است سهم تاثیر در اثر جدید چقدر است ؟

چراکه این اثر جدید را که دیگر نمیتوان اثر روغن دانست *

برادر معلمی : اگر ما منتجه را تقسیم کنیم به يك جایی میرسیم که اگر بخوایم این منتجه مطرح باشد باید این سه کم وجود داشته باشد و از هر کدام از این کمها هم این مقدار باشد و این عبارتست از " نسبت " ، نسبتی که این کیفیتها در آن چیز دارند بگونه ای که اگر این نسبت را بهم بسازیم دیگر آن منتجه هم در کار نیست که بگوئیم نسبت تا تاثیر میتواند عوض شود * نسبت تا تاثیر نمیتواند عوض شود بلکه يك چیز ثابتی است * یعنی اگر بخوایم منتجه این باشد آنها هم باید اینگونه باشند ولی اگر اینها را عوض کردیم آن هم عوض میشود و در آن چیز اینها با نسبت دیگری ترکیب شده اند *

بنابراین شاید نسبت تا تاثیر بمعنای این باشد که آیا کیفیتهای همعرض بر یکدیگر چه اثری

دارند ، یعنی توی همعرضها که بیائیم نسبت تا تاثیر معنی پیدا میکند *

حجت الاسلام حسینی : اگر به این سه تا معنای جریانی بد هید * وقتی میگوئید میخواهیم

جریان در اینجا و جریان در آنجا را ملاحظه کنیم (معنای ثابت بودن را از آن حذف کنید) بین این

دو جریان گاهی میگوئید چه نسبتی است و گاهی میگوئید وضعیتهای گوناگون این نسبت به آن

چه آثاری را دارد ، چه نسبت تا تاثیری را دارد ، و اصولاً آیا معنای نسبت تا تاثیری ، معنای -

نرخ شتابی و غیره جا پیدا میکند ؟

برادر معلمی : اینها جا پیدا میکند ولی عرض من اینست که وقتی شما میفرمائید معنای جریانی

بآن بد هید ، بدان معنی است که زمان را وارد آن کنیم ، حال اگر مثلاً زمان را وارد کردیم و

این مطلب جل شد معلوم میشود که نسبت تا تاثیر چیزی است که در زمان معلوم میشود (ج : بین

زمان و مکان معلوم میشود) * پس اگر آمدیم در بحث " کم " یا رابطه " جزء و کل " در اینجا

دیگر معنای نسبت تا تاثیری نیست * مثلاً اگر ما گفتیم " دوئیت و ربط بینش " در این ربط دوئیت

راکه مختلف بگیریم • معنای ربطی عوض میشود ، اگر دوئیت دوتا ربط مکانی باشد ، يك چیز میشود • دوئیت زمانی باشد چیز دیگری میشود ، کم و کیف ، درون و بیرون و یا دوتا چیز همعرض هم که باشد چیز دیگری میشود • البته کل آن يك کیفیت میشود که هم زمان دارد ، هم مکان دارد ، هم کم دارد ، هم کیف دارد و همه چیز دارد و در اینجا است که نسبت تاثير هم پیدا میشود •

حجت الاسلام حسینی : در همه اش هم نسبت تاثير هست • همانطور که در همه اش هم

مکان هست و هم زمان •

برادر معلمی : و هیچوقت هم اینها از هم جدا شدند نیستند و لذا ابهامین دلیل است

که این تقسیم بندیهایی که ما می کنیم (در حقیقت) تقسیم بندی نیست که ما زمان کیفیت را این طرف و مکان آن را آن طرف ببریم بلکه این کیفیت چیزی است که در آن واحد همه آنهاست و تقسیم پذیر نیست و از هر طرف هم که آن را تقسیم کنیم دوباره در همان چیز این وجود دارد ، یعنی هر چه زمان را تقسیم کنیم باز هم زمان هست و هیچگاه صفر نمیشود مکانش نیز چنین است ، کم آن را نیز هر چه تقسیم کنیم بجایی نمیرسیم که دیگر کم وجود نداشته باشد کما اینکه نمیتوان در تقسیمات به کمی رسید که کیفی در آن وجود نداشته باشد بلکه همه آنها يك مجموعه اند و بنابراین میتوان چنین گفت که مجموعه خصال که آن همان فرمول است که منظور نظر بود •

حجت الاسلام حسینی : آیا بهتر است بگوئیم مجموعه خصال یا مجموعه اوصاف ؟

برادر معلمی : باید بگوئیم مجموعه خصال نه مجموعه اوصاف چرا که وصف عبارتست از

چیزی که انسان برای چیزی قائل میشود •

حجت الاسلام حسینی : ولی بهر حال باید چیزی داشته باشد ، موصوف است •

برادر معلمی : اگر باید خودش داشته باشد میشود همان خصال •

حجت الاسلام حسینی : جریان خصلتهاست .

برادر معلمی : اگر مادر نمودار نظام فکری باشیم " مجموعه اوصاف مطرح میشود که معنایش اینست که انسان برای امور وصف قائل میشود و آنها را توصیف میکند ولی اگر در نمودار نظام تعیین یا نظام تعلق باشیم " مجموعه خصلتها " یا " مجموعه نسبت تاثیرها " یا " مجموعه تاثیرات " مطرح میشود .

حجت الاسلام حسینی : آیا شما بین تاثیر و نسبت تاثیر چه تفاوتی قائلید ؟ کی به آن

نسبت تاثیر می گوئید و کی اثر می نامید ؟

برادر معلمی : وقتی که دو تا چیز همعرض هم باشند ما میتوانیم بگوئیم " این بر آن چه اثری دارد " ولی وقتی که بخوایم این را در یک مجموعه بالا تری بیاوریم که همانطور که فرمودید زمان و مکان در آن وجود داشته باشد ، میگوئیم " تغییرات این چه نسبت تاثیر در تغییرات آن دارد " یعنی بعد زمانی وارد آن شده است (ج : و نسبت بین دو زمان را ملاحظه می کنیم) یعنی " اثر در بعد زمان " را ملاحظه می کنیم . اما وقتی صحبت از " تاثیر " باشد در آن بعد زمانی به این نحوه نیست . یعنی اگر چه تاثیر همیشه همراه با تغییر و تغییر هم همیشه همراه با زمان است ولی در " تاثیر " معنای زمانی بودن آن مطرح نیست . وقتی گفته میشود " این بر آن چه اثری دارد " (س : بصورت ثابت داریم آن را ملاحظه می کنیم) ، بصورت قانونی داریم آن را ملاحظه می کنیم . ولی وقتی صحبت از نسبت تاثیر میشود مشخص میکند که (ج : این که یک حرکتی دارد ، این بچه نسبتی حرکت آن را عوض میکند و نشانده اند) اینست که (تاثیرات این در آن مطلق نیست و عبارتی این طاعت نامه آن نیست (س : بلکه سهمی از آن مال این است) و سهمی از تغییرات آن مربوط به این است (ج : درست است) .

حجت الاسلام حسینی : پس نتیجه این شد که نسبت تاثیر همیشه باید بین زمان و مکان باشد .

برادر معلمی : بنابراین شاید مجبور شویم که به همان فرمول اولیه برگردیم و ببینیم که آیا اگرخواهیم یک کیفیت را تقسیم کنیم ، چه چیزهایی را باید در مورد آن بگوئیم ؟ جواب به این سؤال بما كمك می کند که بابدست آوردن فرمول تقسیم بندی ، بتوانیم چنین بگوئیم که اگر این خصایل ، این تاثیرات یا این نسبت تاثیرات شئی مشخص شد ، باشد خود آن شئی مشخص شد ، است .

حجت الاسلام حسینی : اگر بگوئیم ، هر وقت تاثیرات مکان در زمان (یعنی نسبت تاثیر مکان در زمان) مشاهده میشود ، شئی مشخص میشود ، آیا درست است ؟

برادر معلمی : در اینجا طبق بحث تعیین در رابطه يك بحث هست و آن اینکه اگر يك خصیلت از يك شئی مشخص شود همه خصیلتهای آن مشخص شده است ، یعنی اگر کسی بگوید زمان يك کیفیت را داریم وقتی بخواد زمان يك کیفیت را بصورت دقیق تعریف کند ، آن کیفیت مشخص میشود ، اما برای ما که میخواهیم این تقسیم بندی را بکنیم (چون نمی توانیم آن زمان را بصورت دقیق تعریف کنیم چرا که کسی میتواند زمان را بصورت دقیق بگوید که مکان و کم و کیف را هم بگوید زیرا همه اینها در هم تداخل دارند و تا ایدها را نگوید نمیتواند زمان را دقیقاً تعریف کند) باید فرمول آن را بابدست آورد ، باشیم تا بعد بتوانیم با گفتن زمان ، مکان ، کیف و ... کیفیت را مشخص کنیم ، بنابراین وقتی میفرمائید که " اگر زمان و مکانش را تعریف کنند ، کیفیت تعیین یا تشخیص پیدا کرد "

حجت الاسلام حسینی : نه ، منظورم اینست که " اگر نسبتی که بین مکان يك شئی است (بصورت اصل فلسفی) یعنی هرگاه نسبت بین مکان را که يك مجموعه مرکب است ، یعنی زمان يك مرکب را بتوانیم ببینیم ، نسبت تا تاثیر آن را دید ، ایم ، نوع شتاب آن را دید ، ایم ، نسبتی را که بین مرکب و تاثیرات مرکب است برابر با نسبت تاثیر می باشد یعنی زمان حقیقی مرکب را که

می بینیم و اثر این مرکب را داریم می بینیم که بطرف قرب است یا بطرف بعد *

برادر معلمی : در این تعبیری که میفرمائید چیزهای دیگر در زمان و مکان حل شد است *

حجت الاسلام حسینی : درون و بیرون و غیره و ذالك حل شد *

برادر معلمی : همینطور کمیت و کیفیت * ولی زمان و مکان را باید بگونه ای تعریف کنید که

اینها دیگر موضوعیت نداشته باشد و در آن حل شد باشد *

حجت الاسلام حسینی : اگر بالعکس آن را بخواهیم بگوئیم میتوان یعنی میتوان از موضع

نسبت تا تئیر (که از موضع نسبت بین زمان و مکان است) برگشت و به جزئیات آمد و چنین گفت که

" برای شاهد نسبت بین کم و کیف باید نسبت تا تئیرش را ملاحظه کرد " آیا میتوان چنین چیزی

گفت ؟ (ج : در مجموعه بالا تر میتوان) یعنی این که مصرف کل شد بپائیم همین را در اجزا *

پیدا کنیم * من باب مثل بگوئیم درون و بیرون و نسبت تا تئیر کم و کیف و نسبت تا تئیر و ... *

برادر معلمی : به نظرم می رسد که فرق ندارند و چیزی را برای ماحل نمی کنند یعنی بجای

رابطه اسمش را گذاشته ایم " نسبت تا تئیر " باز آن نسبت تا تئیری که بین کم و کیف است و آن نسبت

تا تئیری که بین درون و بیرون است و آن نسبت تا تئیری که بین زمان و مکان است با هم دیگر تفاوت

دارد *

نسبت تا تئیری که بین کمیات و کیفیات است معرف خصلت‌های خاصه

است و آن خصلت‌ها با نسبت تا تئیری که بین درون و بیرون است در طبقات نازلتر و بالاتر فرق دارد

یعنی معنای این کلمه عوض میشود بنابراین بهتر است برگردیم به همان فرمول اولی و بگوئیم

دوئیت و ربط ... *

حجت الاسلام حسینی : نهایت یک فرق پیدا میکند و آن اینکه دوئیت و ربط را عددی و

خصلتی نمیتوان نوشت ولی نسبت تا تئیر ... *

برادر معلمی : فرمول کلی آن است • این فرمول کلی جاهای مختلف که بیاید و دوئیت آن یک چیزهای دیگر شود ربط آن هم یک چیزهای دیگر و معنای دیگر میدهد اگر گفتیم دوئیت زمان و مکان است ربط بین آن تعیین است (یا کیف تعلق) اگر دوئیت را درون و بیرون گرفتیم ربط بین آن نسبت تاثیر است اگر دوئیتی را که گفتیم کم و کیف باشد ربط بینش یک چیز دیگر میشود خلاصه فرقی هم ندارد که آن بالایی چطور بود ، فقط در تقسیم بندیهای مختلف که می کنیم برای اینکه اشتباه نکنیم و مثلاً یک چیزی را تکرار نکنیم مثلاً چیزی را دو بار تقسیم بندی کنیم و چیز دیگری را از قلم بند ازیتم باید کمی بین اینها تفاوت قائل بشویم تا بتوانیم خصلتهائی را در آن پیدا کنیم •

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر بخواهیم خصلت پیدا کنیم بین کم و کیف اول حتماً ربط است مثلاً وقتی میگوئیم آهن که زمانش تغییر کند دیگر آهن نیست نوع شتاب آهن که عوض شود یعنی نوع تغییرات آهن ، (آهن یک تغییراتی دارد یک زمان دارد برای پوسید شدن) نوع این تغییرات اگر عوض شد دیگر آهن نیست صحیح است که این عنوان یا خصلت از آن سلب بشود مثلاً اکسید است اکسید هم باز در تغییر است خاک هم تبدیل شدن دارد •

آن وقت مقیاس طول و وزن را شما مجبور هستید توی این در نظر بگیرید این یک حرف درست است یا نیست تا برسیم به اینکه آیا ربطی بین مقیاس طول و وزن هست یا نه ؟ وزن بعنوان جاذبه و طول هم بعنوان هر چیزی که ...

برادر معلمی : از آن بعدی که ما وارد بشویم دیگر وزن در چیزهای دیگر محل میشود یعنی وزن چیزی نیست غیر از اینکه یک نحو رابطه بین دو کیفیت •

حجت الاسلام حسینی : احسن ، یعنی یک نحوه تعلقی بین دو کیفیت وجود دارد که

به آن وزن می گوئیم •

برادر معلمی : یعنی چون که الان در کره زمین هستیم کششی که کره دارد به آن وزن

گفتیم *

حجت الاسلام حسینی : آیام میتوانیم بگوئیم سنگینی رادیو در اقتصاد ، یعنی لغت

سنگینی را بکار ببریم *

برادر معلمی : سنگینی یا جایگاه فرقی ندارد ...

حجت الاسلام حسینی : حال سنگینی را که بگوئیم یا اینکه وزن و حجم مخصوص آن را بگوئیم

در اقتصاد در نسبت تاثیر حتماً باید بتوانیم بگوئیم در قدرت مادر عینیت چه اثری دارد ، در

قدرت که حتماً میتوانیم بگوئیم رادیو چه وزنی دارد *

برادر معلمی : آنکه درست است مثلاً اگر ما بخواهیم بگوئیم در این اطاق هستیم و مثلاً

کره زمین این جاذبه را دارد وزن مخصوص هوا هم می دانیم که اینطوری است ، و ...

حجت الاسلام حسینی : در اهدا فغان هم آیام میتوانیم همین را بگوئیم *

برادر معلمی : آنجا هم همین کار را باید بتوانیم انجام دهیم *

حجت الاسلام حسینی : غایت آن چیزی را که ما از جدول می خواهیم آیا چیزی بیش از این

است *

برادر معلمی : خیر مادر جدول میتوانیم اینطور بگوئیم که هر کیفیتی در هر زمان و مکانی

جایش کجا باشد که مادر هر زمانی بتوانیم مثلاً اگر برنامه ریزی ده ساله را کردیم میتوانیم بگوئیم

در سال دوم از هر کدام از این کیفیتها این مقدار در فلان جاها باید وجود داشته باشد بعد سال

دوم وقتی نگاه کردیم ...

حجت الاسلام حسینی : و اگر این مقدار وجود داشته باشد آن خصلتهایی که می خواهیم

حاصل میشود *

برادر معلمی : یعنی مایک روند حرکتی و جریان حرکتی را که در آن برنامه ریزی می‌کنیم در نظر می‌گیریم که این یک اول و آخری دارد که در آن تقسیمات طولی (که اینجا همان تقسیمات زمان است) و یک تقسیمات عرضی هم هست یعنی کیفیت‌های ترکیب شدن در آن هم عرضها یک حجم به اصطلاح وجود دارد و آن کمیت آن است و آن وقت نسبت به آن هدفی که داریم اینها همه‌اش دارای یک حجم مخصوص و وزن مخصوص هستند که میتوانیم بگوئیم که وضعیت تعلق اینها به آن هدف چطور است هدف آن هم با تعبیرها و این طور که برنامه ریزی میشود هدف باز خودش چیزی نیست غیر از یک تکه‌ای از این جریان • یعنی یک چیزی نیست که ما مثلاً بگوئیم آب پسا آرد را مخلوط می‌کنیم خمیر میشود که به آن جارسیدیم ثابت شد • اینها یک مسیر حرکتی است که یک تکه آن را گفتیم مثلاً : سال فلان یعنی در زمان و مکان فلان ما این کیفیتها را با این نسبتها داشته باشیم این شده هدف (ج: درست است) یعنی خود هدف چیزی از همین مسیر حرکت است •

حجت الاسلام حسینی : هدف یک سطح مقطع از این حرکت است خوب ، آن وقت اگر چنین چیزی باشد آیا نسبت تأثیر را باید بین کم و کیف بیاوریم یا باید آن را بین درون و بیرون ببریم نسبت تأثیر در هدف ، از موضع هدف نگاه کردن به رادیو به جایگاه فعلی رادیو ، ببینید ، یک جایگاهی در سطح مقطع مثلاً (ب) داریم بیست سال دیگر • یک جایگاهی هم در سطح مقطع (آ) داریم که آن می‌باشد صحیح است که بگوئیم نسبت بین کم و کیف را در (آ) که نگاه می‌کنیم چگونه است و باید در (ب) این نسبت بین کم و کیف چطور بشود •

برادر معلمی : یعنی مایک برنامه ریزی که انجام می‌دهیم درست است که این برنامه ریزی برای یک چیز خاص مورد نظر ما بود • است ولی می‌دانیم چیزهای دیگری هم که در دنیا وجود دارد جدای از این نیستند کارهایی که ما می‌کنیم روی آنها اثر می‌گذارد • و کارهای آنها روی

اینها اثر می‌گذارد • یعنی مثلاً در برنامه ریزی کشور خود مان این طور نیست که بگوئیم داخل را حساب بکنیم که الان چقدر گندم داریم چقدر ماشین داریم چقدر فلان داریم بعد ده سال دیگر ایران چه میشود • بقیه دنیا که جدای از این کشور نیستند پس ما باید بگوئیم برنامه ریزی ایران درست است که داخل ایران است ولی یک چیزهایی هم بیرون است که برنامه ریزی ایران در آنها اثر می‌گذارد مثلاً چقدر نفت استخراج کنیم و بفروشیم در کار آنها اثر می‌گذارد •

حجت الاسلام حسینی : شما میخواهید بگوئید نسبت تاثير را از موضع درون و بیرون باید

نگاه کرد •

برادر معلمی : يك بار آن را از درون و بیرون باید نگاه کرد یعنی میخواهم بگوئیم همه اش هست • يك دفعه درون و بیرون است بعد که در درون آمدیم يك دفعه به اصطلاح زمانی آن است يك دفعه هم مکانی است و يك بار هم ••• بنابراین این را می‌رساند که ما وقتی که يك برنامه ریزی کامل داشته باشیم باید هم بتوانیم بگوئیم آن کشورها چگونه می‌باشد هم بگوئیم خود مسان چگونه هستیم هم در داخل کشور بگوئیم هر سال چه خبر است بعد در هر سالی از هر کدام کیفیتها چه مقدار وجود دارد و جایشان کجاست • خوب اگر این کار را به هر نسبت بتوانیم دقیق تر و کامل تر انجام دهیم برنامه ریزی کامل تر است و به هر نسبتی نتوان برنامه ریزی را دقیق انجام داد ناقص تر است •

حجت الاسلام حسینی : حالا عدد رقمی حتماً لازم داریم تا کم نشود عدد و رقمی نمی‌شود • از يك طرف عدد و رقم ما منسوب به كيف خاصی هم باید باشد پس ما می‌توانیم اینطور بگوئیم که نسبت تاثير باید در سطوح مختلف ملاحظه شود در سطح کم و كيف يك بار باید نسبت تاثير را ببینیم نسبت تاثيری به هدفمان از (آ) به (ب) در سطح درون و بیرون هم باید یکبار نسبت تاثير را ببینیم دوباره همان نسبت تاثير است نهایت وضعیت اعداد عوض شده است

اعداد در اینجا مربوط به حجم بود نه در اینجا اعداد و اعداد نسبتی هستند باز سروکارمان به عدد است در اینجا عدد است و در بالاتر آن هم عدد است یعنی مایک زبان عددی کمی تا آخر باید داشته باشیم یک زبان کیفی هم تا آخر داشته باشیم یعنی به عبارتی "قدرت تعریف کیفیت به کمیت از نازلترین مرتبه تا عالیترین مرتبه را داشته باشیم" اگر چنین چیزی بگوئیم چطور است بگوئیم کمیت غلط است که مابه رتبه پائین که رسیدیم اسمش را عدد و رقم بگذاریم یعنی هر کیفیتی در عالم عدد متناظر خودش را دارا است • فقط اعداد منسوب به کیفیات طبیعی مثل آهن و چوب و اینها که با مقیاس هستند در مرتبه خودش هم مقیاس خودش را می خواهد •

برادر معلمی : اگر بخواهیم کار را اینطور انجام دهیم اصلاً نمیشود یعنی حل کردن کیفیت در کمیت یا کمیت در کیفیت برای ما انجام پذیر نیست یا اگر بخواهیم این کار را انجام بدهیم ما نمیتوانیم تشخیص دهیم یعنی اگر ما بگوئیم میشود این کار را انجام داد و در جهان اینطور می باشد این دیگر برای ما دوباره تقسیم بندی و جمع کردن است که ممکن نیست یعنی اگر ما گفتیم و کیلو شکر یک کیفیتی است و سه کیلو شکر یک کیفیت دیگر است • چرا اینطور میگوئیم چون دو نسبت تاثیر است اگر اینکار را انجام دهیم یعنی کیفیت را حل کردیم در کمیت و کمیت را در کیفیت حل کردیم نمی توانیم برنامه ریزی کنیم یعنی باز همیشه به یک چیزی برخورد داریم که همه خصال آن در خصال دیگر رفته است یعنی دوباره به آن وحدت در گبر هستیم پس ما مجبوریم اینها را از هم دیگر جدا بکنیم ولی جدائی که ...

حجت الاسلام حسینی : مجبوریم از نظر مقیاس جدا کنیم مجبور هستیم بگوئیم که وقتی به رده عینیت میرسیم مقیاسمان تناژ و طول و ... یعنی جاذبه کره زمین است یعنی از مقیاسهای طبیعی به مقیاسهای حالا یا کارشناسی یا انسانی باید رسید غرض این است که در طبیعت جاذبه بدون آن که شما بخواهید یک جایی برای این شئی دارد یک وزنی و حجمی

وسنگینی دارد • ولی نسبت این به هدف انسانی که من دارم يك نسبت دیگر است هرچند کم و کیف از اینجا آغاز می‌کند ولی باید ختم کند به کمیاتی که ما میخواهیم یعنی وقتی که میگوئیم سنگینی این در اقتصاد با پیشرفت یا خد اپرست تر شدن مردم • این را اگر نتوانید محاسبه کنید یعنی در نسبت بین مقیاسها ، نتوانید از مقیاس طبیعی نتوانید بد هید به مقیاس انسانی ^{بیان} که تنظیمی شما هست (یعنی مقیاس کارشناسیتان) به عجارت دیگر ضریب فنی کارشناسی چیزی جز يك مقیاس انسانی نیست ، (آنوقت برنامه ریزی نمیشود کرد) •

برادر معلمی : " انسانی " آیا میتوان اینطور گفت ؟؟؟

حجت الاسلام حسینی : نه چون انسان دوراه کفر و ایمان دارد • " انسانی " که میگوئیم به همین معنا است و اختیار انسان در تعیین این ضریب فنی تا آنجائی که اختیار می‌باشد میتواند موثر باشد البته آن مقدارش را هم که شاید موظف به آن باشیم همین ضریب فنی کارشناسی می‌باشد بیشتر از این که نیست • آن که باید محاسبه بکنیم که مثلاً عوامل بیرونی را ، آن دیگر سهمش نیست که دست ما باشد یعنی ضریب کارشناسی حتماً مطلق نیست ولی اینطور هم نیست که بگوئید ضریب فنی هیچکاره است ، پس بگوئیم مایک ضریب فنی کارشناسی داریم که سنگینی شئی را مشخص می‌کند نسبت به اهدافش • که این ضریب فنی از کجا پیدا شد و از چه پایه تحلیلی پیدا شد • باشد به کجا هم ببرد • که این ضریب فنی کارشناسی ، حتماً کیفیت راد رکمیت بایسد بتوانیم حل کنیم تا قدرت محاسبه داشته باشیم • نهایت هم این است که کمیتها فرق دارد ، يك وقت کمیت ضریب فنی کارشناسی است • يك وقت کمیتهای طبیعی ، کمیتهای طبیعی و طبیعتاً مقیاسهای طبیعی الهی که بصورت فطری در عالم است • کمیتهای ضریب فنی کارشناسی که سنگینی شئی را در رابطه با هدف ملاحظه می‌کند آن هرچند کم است یا عدد شماره ضرب و تقسیم و جمع و اینها میشود و لکن از سنخ آن مقیاسهای طبیعی نیست از سنخ کمی کردن قدرت

تصرف کردن شماست • اگر قدرت تصرف شما در عینیت کمی نشود و عارت اینطور میشود که : اگر قدرت تصرف شما (انسان) کمی نشود قدرت محاسبه نمیتواند کمی گردد به این لسان باید حتماً عین ساختار کیفیاتی که این طرف می بینید زبان دوم تعریفی آن زبان کمیت های آن باشد و منطبق برهم • و این محال است که شما بتوانید انجام دهید مگر اینکه نسبت تأثیر را در همه مراحل بتوانید البته هر جائی به عنوانی یا قیدی یا چیز دیگری بگوئید که این عرض نشود مثلاً این تعریفی که الان فرمودید درون و بیرون حتماً نسبت تأثیری و کمی باید حساب شود همانطوری که نسبت بین میز و صندلی باید کمی حساب شود •

برادر معلمی : باید عرض کنم که ما اگر کیفیتها را که داریم نمی دانم که اسمش را چه باید گذاشت ، که يك چیزی که هم کیف آن وهم کم وهم زمان وهم مکان وهم درون و بیرون آن روشن باشد این چیز را يك (مثلاً شاید وجود یا هستی بگوئیم بهتر باشد) این وجود این تعلق و این هستی يك چیز هست که ابعاد مختلف دارد •••

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم به بیانه های مختلف میشود این را بشناسید هم میتواند بگوئید شئی را باید با يك عدد تعریف کنید •

برادر معلمی : خیر میخواهم بگویم که همه چیز هایش با همدیگر هستند • نمیشود بیائیم بگوئیم که خلاصه اش در کم یا خلاصه اش کرد در کیف یا خلاصه اش کرد در مکان • مگر اینکه آن چیزهای دیگر را منحل کرده باشیم در زمان و مکان ، یعنی آنها را از موضوعیت انداخته باشیم همه تعریفها را کنار بگذاریم و بگوئیم چیزی در عالم غیر از زمان وجود ندارد و باغیر از مکان وجود ندارد بعد بگوئیم چطور اینچنین چیزی است • بعد يك طوری زمان و مکان را تعریف کنیم که بقیه چیزها در این زمان و مکان جا بگیرد • اگر بگویند کم چیست ؟ مثلاً بگوئیم کم هم يك نوع زمانی است • کیف چیست ؟ بگوئیم کیف خودش يك نوع مکانی است • اگر این کار را انجام دهیم

یعنی همه چیزها با همدیگر درهم میشود بعد ما نمیتوانیم تشخیص بدیم که از اینجا چطور میشود به آنجا رفت • ولی اگر گفتیم که یک به اصطلاح وجود همه خصالتش با هم دیگر است •••

حجت الاسلام حسینی : خیره برای رسیدن به کم، فرق صحبت حقیر و حضرتعالی

در همین است و برای منحل کردن همه چیز در کم •••

برادر معلمی : هیچوقت نمیشود این طور باشد که همه چیز را در کم منحل کرد همیشه ما

کم از یک کیفیتی داریم •

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم آثار را هم در کم دیدید، اصلاً اگر کم را، عدد را

از هویت اولیه آن خارج کنیم، تعریفمان از عدد عدد منفصل نباشد •••

برادر معلمی : همین میشود که کم را یک طوری تعریف می کنید که کیفیت را هم بپوشاند •

آن وقت دیگر تفاوت بین اینها نمیتواند تشخیص داده شود میخواهم بگویم که وقتی ما برنامه ریزی

می کنیم •••

حجت الاسلام حسینی : عرض می کنم که آیا اگر کمیت را نتوانیم تعمیم بدیم •••

برادر معلمی : آن رابطه اش را در فرمول داریم یعنی اگر خواستیم کیفی را تبدیل به کم

بکنیم چطور میشود این در فرمول یک ضریبی دارد • آن همان چیزی است که میگوئیم که کم کیف

نسبت تأثیر • یعنی از کم که می رویم به کیف، فرمول آن چیست ولی آن فرمول ضریبش چه است

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم که اگر نتوانیم از کم برویم به کیف و از کیف به کم

برویم • اگر نتوانیم این جریان را داشته باشیم و منفصل بدانیم (ج : خیره منفصل نیست •••)

اگر منفصل بدانیم دیگر نمیتوانیم محاسبه اش کنیم (جواب : بله)

برادر معلمی : منفصل نیست اما متصل هم نیست در عین اینکه منفصل نیست متصل هم

نیست که کم و کیف با همدیگر هیچ تفاوتی نداشته باشند یعنی همیشه کمی از کیفیتی و کیفیتی

از کمیتی است • بنابراین آنجائی که آخر کار برنامه ریزی می‌کنیم می‌گوئیم که ده سال دیگر این چیزها را میخواهم می‌گوئیم این کمیت از این چیزها را میخواهم می‌گوئیم مثلاً ده سال دیگر پانصد کیلو چیز میخواهیم این پانصد کیلو که میخواهیم ، همه را هم میشود جمع کرد که مثلاً سه کیلو قند و ...

حجت الاسلام حسینی : خیر عدد اینطوری نه ، حال مثال ساده‌ای می‌زنم ، حالا آن دستگاه چکار می‌کند مابه آن کاری نداریم صرف اینکه يك احتمال ، برای اینکه بایک احتمال می‌بینیم که آیا امکان ملاحظه هست یا نه • آقایان اصحاب اعداد و حروف که يك علم در دنیا هستند • ظاهراً این علم هم ریشه روایی دارد بطوری که من از آقای راستی سؤال کردم نمیشود آن را از معصومین نفی کرد • نمیشود که بگوئیم بصورت مطلق دروغ است • حالا سعه و دایره و کاری که باید بکنیم به آن کاری نداریم از این طرف هم عرض کنم که : (آقایان می‌گویند هیچ حکمی را از احکام فقهی ما نمی‌توانیم از علم اعداد و حروف احکام را استخراج کنیم) •

برادر معلمی : این جواب به معنای عدد است یا حرف است ؟

حجت الاسلام حسینی : در برابر حرف ، عدد است ابجد هوز و ... می‌گویند ابجد هم ریشه اش از معصومین است و می‌گویند که این علم حروف و اعداد قدرت بیان اموری را هم دارد ، جمع و تفریق و محاسباتی می‌کنند اما این نکته را میخواهم عرض کنم که با علم این اعداد نه اینکه با ... علم اعداد هم ، مثلاً علوم ظاهری هستند گفتند این برادر آقای قاضی طباطبائی دارای این علم بود • است • محاسبه کرد • بود • • • یا یکی دیگر را الان یادم نیست : آقای امامی از قول آقای شیخ حسن آملی گفتند که : ایشان محاسبه کرد • بود • که نفت کم میشود (قبل از جریان انقلاب) مدتی ایشان هرچه پول داشته نفت خرید • • بعد هم نفت کم شد • بود • این که چه نسبتی بین نفت و عدد و این سال است ممکن است ما این را از باب احتمال بگوئیم که نسبت‌های

بین اسمها با عدد باشد • ادعائی که مامی خواهیم بکنیم خیلی نازلتر از این است مامی گوئیم بین اوصاف و اعداد • اوصاف اسم را میشود مثلاً کسی بگوید که من همینطوری وبی محاسبه اسم این شئی را نیت گذاشتم هر چند که این هم قابل تا عمل است که چرا اسم این شئی را نیت گذاشته است^{ست} و لکن نمی تواند بگوید خصلت نفت در اینکه قابلیت اشتغال دارد این را بی جهت گذاشته ام این حتماً صفت طبیعی نفت می باشد اگر شما نتوانستید نسبت بین حجم و وزن و قابلیت احتراق را پیدا کنید يك مطلب است و اگر بتوانید بگوئید قابلیت پیدا کردن ندارد ممتنع است ربط بین آن قطع است يك حرف دیگر است همه صحبت ما این است که قطع نیست • جناب عالی هم اینکه وصل هست و این حجم مخصوص و وزن مخصوص حتماً نسبتی دارد این را قبول دارید (جواب : بله) نهایت می گوئید که همه اینها منحل در آن نیست من می گویم منحل بودن به چه معناست • به معنای این است که نمیشود از پایگاه کم ، کیفیت را دید ؟ یا میشود دید ؟

برادر معلمی : اگر بخواهیم از پایگاه کم کیفیت را ببینیم باید همه صفات کیفیت را خلاصه

در کم کنیم آن وقت معنای کم يك معنای دیگر میشود •

حجت الاسلام حسینی : درست است معنای آن معنای نسبتی میشود یعنی باید یکجا

کمیات را با حروف (الف) مشخص کنیم یکجا با حروف (ب) مشخص کنیم يك جا نهایتاً به خود این

اوصاف مشخص کنیم اول کار ۱ و ۲ و ۳ و ۴ روی چیزها می گذاریم بعد نمی توانیم عدد بگذاریم

مجبوریم بگوئیم يك (الف) يك (ب) يك (ج) و ...

برادر معلمی : خوب دوباره که کیفیت را آورده ایم ا یعنی همان الف ، ب ، ج ، د ،

که می گوئید دوباره همان چسباندن کیفیت به کمیت است •

حجت الاسلام حسینی : کیفیت چسباندن است یا نسبت بین کم و کیف را دیدن ؟

برادر معلمی : یعنی صحبت ما همین است که این کم و کیف را اگر از هم دیگر نتوانیم جدا

کنیم یعنی به کم بد و ن کیف یا کیف بد و ن کم برسیم . . .

حجت الاسلام حسینی : اگر به کم بد و ن کیف برسیم کمیتی در کار نیست (جواب : بله)

به کیف بد و ن کم هم برسیم کیفیتی در کار نیست پس . . .

برادر معلمی : پس يك چیزی میتوانیم بگوئیم آنهم اینست که بگوئیم کیفیت متناسب با

کمیت و کمیت متناسب با کیفیت . آنوقت این میشود همان نسبت بین کم و کیف .

حجت الاسلام حسینی : پس آنچه مسلم است اینست که بین کم و کیف " تناسب " وجود

دارد تناسب بین کم و کیف قابلیت انکار ندارد .

برادر معلمی : اینها چیزهایی است که شاید بعداً بگوئیم از راه عینیت بدست می آید

یعنی مثلاً اگر ما پنج کیلو آهن آوردیم این اینقدر حجم دارد ، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم

پس يك رابطه ای بین خودش هست . . .

حجت الاسلام حسینی : یا اگر آهن را خواستید، بعنوان يك کیفیت بیاورید حتماً کم

و کیف دارد .

برادر معلمی : بنابراین اگر ما این مقدار (کمیت) از این کیفیت را آوردیم چون رابطه ای

بین کیفیت ها و رابطه ای هم بین هر کیفیت با کمیت خودش است . پس بعد میتوانیم بگوئیم اگر از

این کمیت اینقدر بود بعد این وقتی تبدیل میشود به آن کیفیت ، از آن چقدر است .

حجت الاسلام حسینی : احسن ، یعنی يك معادله ای را میشود بست (ج ، و ، بله)

اگر معادله ای بتوانیم بین کیف و کم . . (ج : بین کیف و کیف) بین کیف و کیف که چه کمیتی اینجا

باید باشد که چه کیفیتی آنطور آنجا باشد آیا اینطور می توانیم بگوئیم ؟

برادر معلمی : اگر ما يك نسبتی داشته باشیم بین کمیت و کیفیت هر هستی یا وجودی یا

تعلقی مثل اینکه بگوئیم ما يك وزن مخصوص از هر چیزی داریم که همیشه این چیز رابطه بی

وزنش و حجمش اینگونه است •

حجت الاسلام حسینی : یعنی به عبارت دیگر هرکیفیتی يك وزن مخصوص خاصی در يك

نظام دارد که در نظام ضدش محال است که آن وزن خاص را داشته باشد •

برادر معلمی : يك نسبت ، نه يك چیز خاص ، اگر گفتیم خاص دارد ، آنجا دو بار •

جایی است که کم را در کیف حل کرد • ایم و کیف را هم در کم حل کرد • این بنحوی که دیگری نمی توان^{یم}

آن را بشناسیم •

حجت الاسلام حسینی : یعنی فرضاً بین استخراج آهنی که مسلمین می کنند ، و استخراج

آهنی که کفار می کنند هیچوقت تناسب برقرار ••• (ج : بله يك نسبتی خاصی دارد) فرض کنید

ساختار مطلوب مصرف مسلمین اینست که خانه • ده • دوازده • طبقه نداشته باشند و خانه دو-

طبقه هم مطلوب نیست ، خانه يك طبقه داشته باشند و آدم مشرف بر همسایه نباشد حالا در

این البته منافع طبیعی زیادی دارد مسلماً بنظرم می آید از نظر نور و هوا ، دود و گاز و غیره و

تراکهای خاص موجود نیست شما اگر گفتید خانه يك طبقه شد تیر آهن لازم ندارد خانه يك

طبقه چوب برایش کافی است اگر کسی اینطور گفت و دیواری که بنا نیست يك طبقه بیشتر تحمل

کند خیلی عریض و طویل نیست برای اطاق ها خشت هم کافی است و برای اینکه رطوبت هم

نداشته باشد زیرزمینی و آهک هم برای آن کافی است اگر کسی چنین چیزی گفت و آنوقت گفتید

که در الگوی مصرفی که ما داریم وزن مخصوص آهن ، ارزش آهن ، قیمت آهن ، برای زندگی

روزمه اینقدر درمصد پائین می آید آهن فقط وسیله • ابزاری است که مثلاً برای حرب و برای تولید

مثلاً برای درخت بریدن بکار می رود ولی خودش بعنوان کالای مصرفی برای خانه بکار نمی رود

شما کمیتی را که از آهن می خواهید يك تناسبی را با زندگیتان دارد آنها هم کمیتی را که می خوا^{هند}

يك تناسبی با زندگیشان دارد ، که اگر بخواهید به تناسبات انسانی اسلامی آن برسید کلاً

وضعیتان باوضع آنها فرق دارد ، و آنها هم همینطور یعنی نه آنها میتوانند به کمال تعییش مادی خود در شهر شما برسند و نه شما میتوانید به کمال بندگی در شهر آنها برسید ، آنوقت در عین حال آیا آهن یک وصف انسانی ، غیر از وصف سختی و سستی و دیگر اوصاف طبیعی ندارد ؟
 برادر معلمی : میتوان گفت که وصف انسانی دارد به این معناکه یک انسان مسلمان یکطور

دیگری برنامه ریزی میکند بنابراین آهن هم یک موضع و جای دیگری در زندگی دارد .

حجت الاسلام حسینی : ای احسنت ، یک نسبت تاثیر دیگری یک جایگاه و موضع دیگر

دارد حالا آیا جایگاهش تناسب با کمیت خاص دیگر ندارد ؟

برادر معلمی : نه در همه اینها کمیت هم بود یعنی وقتی شما اینطور می گوئید بعد آنجا

هم می گوئید که وقتی انسان مسلمان شد خانه هایش اینطور میشود یعنی خانه اش یک کیفیت

خاص دیگری پیدا می کند یعنی آنجا کم وجود دارد ، نه اینکه آنجا کم نیست و اینجا یکدفعه

کم پیدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : ولی کمیت آن کمیتی است که باید کیفیت دیگر تناسب دارد .

برادر معلمی : آنها همه درست اما من امر دیگری را عرض میکنم درست است که برنامه —

ریزی مسلمان و غیر مسلمان فرق می کند ما از چیزها بهره یک نحوه استفاد می کنیم و آنها یک نحوه

دیگر استفاد می کنند یعنی این چیزها در نظر ما دو چیز است و دو خصیلت و دو قانونمندی دارد

و ما دو گونه آنها را می شناسیم و استفاد مختلف از آنها میکنیم اینها همه درست اما آنچه

برای ما مهم است اینکه وقتی ما داریم برنامه ریزی می کنیم و می خواهیم در ۵ یا ۱۰ سال آیند

فلان چیزها را داشته باشیم چه باید بکنیم میگوئیم وقتی این حرف را می زنیم نه میتوانیم بگوئیم در

آن سال شکر لازم داریم و قند و چوب ، نه این را میتوانیم بگوئیم ، که این حرف ، حرف ناقصی

است و نه می توانیم بگوئیم در ۵ سال آیند صد کیلو جنس می خواهیم این هم حرف غلطی است .

حجت الاسلام حسینی : صد کیلومی توانیم بگوئیم ساختار خاصی را از این میخواهیم *

برادر معلمی : همینکه اگر ساختار خاصی را بگوئیم یعنی داریم میگوئیم مادر سال فلان بیست کیلو شکر پنجاه کیلو چوب و ده کیلو قند میخواهیم * وقتی که خود اینها را داریم تعریف می کنیم یعنی وضعیت مطلوب را که تعریف می کنیم در وضعیت مطلوب کم و کیف و رابطه بین اینها همه اش وجود دارد بعد میگوئیم اگر آنها را خواستید الان باید چطور خرج کنید و تغییرات را چگونه ایجاد کنید تا آنوقت این مطلب بدست آید من عرض می کنم که اگر در هر کیفیتی و رابطه اوصافش را بتوانیم داشته باشیم میتوانیم بگوئیم مثلاً اگر اینقدر آهن آوردید اینقدر وزن پیدا می کند اینقدر حجم پیدا می کند رابطه بین حجم و وزنش اینگونه است آنوقت اگر رابطه بین خود کیفیت ها را هم می دانستید در آن حالت میتوانیم بگوئیم وقتی من دارم این کیفیت را با این کمیت مصرف میکنم از آن کیفیت چه کمیتی بدست می آید مثلاً ما میگوئیم رابطه بین نفت و مثلاً گرما را داریم می دانیم که اگر نفت را در این رابطه بسوزانیم مثلاً چگونه گرما بدست می آید البته یکوقت میگوئیم نفت را می سوزانیم و بخاری و این طور میشود یا نفت مثلاً نفت را می سوزانیم و آن را به حرکت دو چیز تبدیل می کنیم و اصطلاحاً اینها به هم چگونه گرمایی دارد * * * بعد میگوئیم اگر در آن موقع می خواهید اینقدر حرارت داشته باشید باید اینقدر نفت بسوزانید مثلاً اگر سه لیتر نفت بسوزانید اینقدر گرما بدست می آید ما همین را می خواهیم دیگر مثلاً اگر فلان گرما را می خواهیم باید بگوئیم چقدر نفت باید بسوزد تا آن گرما بدست بیاید نه این کافی است که بگوئیم ما گرما را می خواهیم و نه این کافی است که بگوئیم ما فلان درجه را می خواهیم بلکه باید بگوئیم فلان درجه از گرما ، لذا اینجا هم میگوئیم اینقدر از نفت به این ترتیب بسوزانید بدست می آید * پس اگر رابطه بین کیفیات معین باشد و رابطه هر کیفیتی هم با کم خودش مشخص باشد از اینجا میشود رفت به آنجا * و بعد گفت در آنجا هم آن کیفیت آن کمیت را هم دارد *

حجت الاسلام حسینی : خوب تا اینجا حضرتعالی تناسب بین کم و کیف را بیان می فرمائید
 تناسب بین کم و کیف اگر قابل انکار نباشد ، ماکمیات را در اشیاء عینی براحتی میتوانیم بدست
 آوریم و نسبت آنها را هم به هم بدست آوریم .

برادر معلمی : نسبت کم و کیف در کیفیت را اگر با هم داشته باشیم میتوانیم تبدیل کنیم .

حجت الاسلام حسینی : نه اول نسبت بین کمیات عینی را که میتوان بدست آورد .

برادر معلمی : اینکه وضعیت موجود آن است که میتوان گفت از کیفیتها پی که داریم چه
 کمی دارند و چه حجمی دارند بعد هم یک چیز دیگری داشته باشیم و آن اینکه وقتی این کمیت
 و کیفیت هابه هم تبدیل میشوند آن کیفیتی که بدست می آید چه کمی باید داشته باشد آن -
 چیز هایی که برای ما ثابت است و فرمول است این است اما حالا این که در شرایط موجود چه قدر
 از این را باید در این فرمول ضرب کنیم بستگی دارد

حجت الاسلام حسینی : یک معلومی را داریم که " وجود ساختار کمیات موجود " می باشد
 یک مطلوبی هم داریم " ساختار کمیات مطلوب متناسب با کیفیات مطلوب " حالا مجهول ما چیست؟

برادر معلمی : مجهول ما رابطه بین ایند و تاست .

حجت الاسلام حسینی : این رابطه را یک حالت نفیسی به آن می توانیم برخورد کنیم و
 یک حالت اثباتی ، نفی آن اینست که ما جهت گیری دوران شاه را می بینیم بد جهت گیری است
 می توانیم اندازه گیری کنیم در عینیت ، (اول بر پایه اصالت حسی) و گوئیم ساختار کمیات چه
 تغییراتی کرده است و متناسب با آن کیفیات چه تغییراتی پیدا کرده است . و این مضر و باطل
 است و باید آن را برگردانیم این یک حسن دارد و یک عیب ، حسن آن اینست که ساد است
 ولی همین امر ساد هم البته کار کمی وسیعی می برد فرمولا ساد است فرضاً سیرو فروش نفت
 چگونه زیاد شده است و بعد چه چیزهایی در کشور آمد است و بعد چه روابط اقتصادی (جاری

شده (مثلاً وقتی نفت از سال ۵۰ یا ۴۲ فروش آن بالا رفته متعاقب با آن قدرت ارزی ایران بالا رفته شرکت ها و نمایندگی ها و غیره در ایران چگونه شده است و اخلاقیات و اینها متناسب با آن چه تغییرات فاسدی کرده اند • فرمولا آیین ساده است هر چند همین فرمول را که بخوانید^{هید} در کمیت عینی پیاده اش بکنید خیلی ادوات و ابزار می خواهد تا آن را محاسبه کنید و بعد هم عکس العملی میتوان گفت پس بیائیم ضد آن را کار کنیم تا نتیجه^۲ ضد بد هد عیب آن دو چیز است یعنی ما داریم با همان ابزارهای مخالف برمی گردیم •

برادر معلمی : چنین چیزی اصلاً نمیشود ، یعنی اگر ما بخواهیم ضد آن را بگوئیم باید همه^۳ آن پولهایی که خارجی ها به ما دادند به آنها پس دهیم و تمام جنس هایی که خریدیم بودیم پس بدیم بعد آنها بجای پولهای آن نفت ها را پس دهند و ... اینطور که نمیشود •

حجت الاسلام حسینی : نه معنای ضدش این نمیشود یعنی ...

برادر معلمی : متوجه هستم منظور شما چیست اما ضد به معنای کامل اینست و تا ...

حجت الاسلام حسینی : آنها به امور اقتصادی تخصیص دادند ما به امور فرهنگی

تخصیص می دهیم •

برادر معلمی : تا آن فرمول مثبت را نداشته باشیم نمیشود این دیگر معنای ضد نیست

معنایش اینست که من یک برنامه ریزی دیگری می کنم ولی ضد به معنای برعکس کار کردن ()

این نیست و آن غیرقابل عمل است • ولی آن معنای دیگر که بگوئیم آنها پولها را در بخش اقتصاد

گذاشته اند اینطور شد و ما در بخش فرهنگ می گذاریم ، ما از کجا می دانیم که باید در بخش فرهنگ

بگذاریم تا آن چیزی که می خواهیم بشود؟ چرا در بخش سیاست نگذاریم تا آن بشود ، بعد در

اقتصاد چقدر باید وجود داشته باشد و چقدر رشاد در فرهنگ بگذاریم تا مطلوب ما بدست آید

لازمه^۴ این حتماً آن فرمول است و از فرمول باطل هیچ نمیشود استفاده کرد •

حجت الاسلام حسینی : خوب حال در فرمول خود مان مجهولی راکه داشتید بفرمائید .
 برادر معلمی : نسبت بین يك کیفیت با کمیت خاص با کیفیت دیگر و کمیت آن ، اگر ما این فرمول را داشته باشیم هم دوره * شاه را میتوانیم تحلیل کنیم هم دوره * خود مان را می توانیم تحلیل کنیم و هم خارج را تحلیل کنیم و هم بتوانیم بگوئیم آیند * چطور میشود یعنی ما اینها را داشتیم گفتیم اگر صد کیلو گندم اینطور کاشتید اینقدر گندم بدستتان می آید اگر اینقدر پول در این بخش خرج کردید اینطور میشود بعد بگویند دوره * شاه چطور شد بگوئیم چون شاه آمد این پول را در این بخش برد و آن قسمت را اینطوری کرد و ... در نتیجه اینطوری شد * است بعد هم برای اینکه درستی آن را ببینیم بررسی می کنیم ببینیم همین کارها را شاه کرد یا نه . بعد بگوئیم آن چیزی راکه ما میخواهیم آن نیست ما باید کمیت کیفیت ها را طور دیگری تغییر دهیم .

حجت الاسلام حسینی : خوب حالا اگر ما گفتیم اینها را اگر متناظراً پائین بیاوریم و جدا کنیم (همان صحبتی راکه اول کار کردیم) کمیات را هم از موضع اوصافشان (خصلت های شان) تقسیم بندی کنیم و تا طبقات پائین بیاوریم در اینجا نسبت بین اوصاف طبیعی و کمیات را آیا می توانیم بدیم یا نه تا بعد به انسانی آن برسیم یعنی آیا میتوانیم برای آهن جایگاهی بعنوان يك کیفیت طبیعی پیدا کنیم که با هروزی خاص آن این باشد میخواهیم بگویم اگر ما از ساختار فطرت عالم ... در فطرت عالم آهن يك جایی دارد اگر جایگاه ارزشی آن را در عالم مشخص کنیم آیا می توانیم بگوئیم تا پیش در رشد فکری انسان هم چقدر است یا نه ؟ شمارشد انسان را میخواهید رشد انسان حتماً يك ساختار فطری دارد فطرت عالم هم يك وزن مخصوص و حجم مخصوص های خاصی به آهن داده است آیا اینجا می توان صحبت کرد که جایگاه خصلت های اینها در طبقه بندی ما با جایگاه اضافی راکه ما میخواهیم متناظر است ، اضافی راکه می خواهید نمی خواهید که خارج از فطرت باشد .

- برادر معلمی : متوجه نشدم شما يك بار انسان را کنار گذاشتید و يك بار وارد درکار کردید .
- • • حجت الاسلام حسینی : يك بار انسان را کنار می گذاریم ، و کاری به آن نداریم .
- برادر معلمی : اگر کنار بگذاریم اگر مابتنایم خصلت های مختلف هر کیفیت را پیدا کنیم
- حجت الاسلام حسینی : يك نمودار ، يك ساختاری درست کرده ایم .
- برادر معلمی : هر کیفیتی رابه تنهایی در آن قرار می دهیم .
- حجت الاسلام حسینی : به این معنایه تنهایی که هر کیفیت در این صفحه معلوم میشود نسبتش به سایر کیفیته ها کجاست بالاتر است پائینتر است هم عرض های آن چه چیزهایی هستند .
- برادر معلمی : این يك شرط قانونی دارد یعنی " اگر " دارد یعنی اگر آهن با چوب رابطه پیدا کند اینطور میشود ، اگر با نفت رابطه برقرار کند اینطور میشود .
- حجت الاسلام حسینی : نه اول خودش را تنها معین کنید .
- برادر معلمی : خوب خودش تنها مثل يك فلش های نقطه چینی وصل به چیزهای دیگر است ما این را در این مجموعه در نظر گرفتیم یعنی . . .
- حجت الاسلام حسینی : سؤال من اینست که آیا مابتنو اجمال نمی توانیم همه اشیا عالم را طبقه بندی کنیم (البته مقدوراتی که تحت قدرت ماقرار دارد نه همه اشیا عالم را که نمی توانیم ، يك طبقه بندی مواد داشته باشیم .
- برادر معلمی : طبقه بندی حتماً محور می خواهد مبنای خواهد باید بگوئیم براساس این مبنای این می رود اینجا و آن می رود آنجا ، یعنی منظور اینست که هیچگاه بدون نظام که نمیتوان چیزی را ساخت (ج : درست است) بنابراین این کیفیت در این نظام است .
- حجت الاسلام حسینی : حال سؤال اینست که هرگاه که در يك نظام بريك محور مفروض مثلاً " الف " طبقه بندی کردیم (می خواهیم ببینیم کار را از کجا می شود آغاز کرد) بنابراین مفروض

هرچیز يك جایی پیدامی كند همینكه جا پید اكرد به مقتضای مفروض ما هرچیزی هم يك وزن و حجم متناسب و كمی خودش پیدامی كند یعنی جریان دادن يك فرض در كل میشود میخواهیم ببینیم آیا از این راه می توانیم نسبت مفروض بین کیفیت ها را اول فرض کنیم ؟ (کیف و كم های موجود) البته الان کاری به انسان نداریم در جدول كه طبیعیات

برادر معلمی : من همین را متوجه نشدم ، كه شما می فرمائید اگر ماکاری به انسان نداشته باشیم يك وقت است كه بگوئیم كه در شرایط موجود آهن چكاره است بعد بگوئیم این حجم از آهن ...
حجت الاسلام حسینی : اول چیز دیگری را می خواهیم "قدرت طبقه بندی كردن بر اساس مفروض" را میخواهیم بگوئیم مفروض بعد بیائیم طبقه بندی کنیم آنوقت در این چه چیز پیدا کرده ایم در این فقط شیوه طبقه بندی كردن ، كه اگر مفروض بشود "ب" دوباره به همان شیوه و به همان فرمول می آئیم طبقه بندی را انجام مید هیم *

برادر معلمی : آن فرمول کلی است و رنگ هیچ كمیت و کیفیت و چیز خاصی ندارد بعد از آن اگر خواستیم در مورد چیز خاصی توضیح دهیم در مورد این معلوم می كند كه برای این چیز چه چیز هایی را باید توضیح دهیم و رابطه اش را هم با بقیه چیزها معین کنیم *

حجت الاسلام حسینی : حالا هرگاه بايك فرمول کلی در قدم اول طبقه بندی كردیم

بر مفروض () آیا نسبت های بین اینها را هم میتوانیم به هم بسنجیم یا نه ؟

برادر معلمی : نسبت بین خود داخلی ها ؟ نه آ و ب *

حجت الاسلام حسینی : بله در مورد داخلی های خود "آ" میتوانیم بسنجیم • حالا خا^{صیتی}

كه این قسمت بحث داشت ، اگر بخوایم جمع بندی کنیم یکی لزوم تناسب بین كم و کیف ، یکی دیگر اینکه ما بر مبنای مفروض كه هرچیزی را قراردادیم اگر قانونی داشته باشیم كه بتوانیم طبقه بندی کنیم آن قانون خودش موضوعیت دارد یعنی آیا ما اول باید آن قانون را پید اكنیم و بعد برویم سراغ

پیدا کردن نسبت بین کم و کیف یا اینکه اول باید نسبت بین کم و کیف را پیدا کنیم و بعد برویم قانون طبقه بندی را پیدا کنیم ، ظاهراً بنظر می آید که قانون طبقه بندی است که نسبت بین کم و کیف را معین میکند .

برادر معلمی : همانطور که عرض کردم بنظر می رسد که ما اول باید فرمول طبقه بندی را بدست بیاوریم یعنی آن فرمولی که با آن طبقه بندی می کنیم و جای چیزها پیدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : ولو بر مفروض " آ " یا " ب " یا مفروض دیگر .

برادر معلمی : بله ، آنوقت در آن فرمول باید طوری باشد که رابطه * هر کم با کیف خودش معلوم باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگر فرمول طبقه بندی مشخص شد — یعنی نقطه آغاز مفروض

طبقه بندی است — اگر آن فرمول را داشته باشید بعد تناسب بین کم و کیف ها بر اساس آن فرمول طبقه بندی پیدا میشود (ج : رابطه بین کیفیت ها) و هكذا رابطه کمیت ها .

برادر معلمی : کم و کیف خاص که خودش يك رابطه طبیعی دارد .

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم که رابطه * طبیعی و فطری خودش آنقدر نباید

جدا باشد از این فرمولی که پیدا می کنید این فرمول نمیتواند نسبت به رابطه طبیعی آنها بی نسبت باشد .

برادر معلمی : بی نسبت نیست یعنی بستگی به مجموعه سازی ما دارد ، رابطه * همین دو

کیفیت است .

حجت الاسلام حسینی : آنوقت اگر گفتید کیفیت ها (منهای انسان) خواصشان فقط

خواص طبیعی است ، طبقه بندی که می کنید بر محور يك فرمول طبیعی تجربی محض است اگر

گفتید که خیر ، طبقه بندی که ما می کنیم خواص این کیفیت یعنی خاصیت آهن — يك خاصیت انسانی

هم دارد ، اگر طبقه بندی از موضع خاصیت انسانی اش باشد باز باید نسبتی به کمیت آن داشته باشد .

برادر معلمی : اگر اینوا یکطوری دیگری بگوئیم شاید بهتر باشد ، اگر فقط بگوئیم خاصیت انسانی دارد ممکن است که این معنا از آن فهمیده شود که خود آن هیچ کاره است و انسان میتواند آنرا اینطرف و آنطرف ببرد ، اما اگر طور دیگری بگوئیم ، یعنی بگوئیم وقتی میگوئیم آهن چه خواصی را دارد یعنی میگوئیم آهن بر سایر کیفیات چه اثر میگذارد یا چه اثری میپذیرد حالا بسته به اینکه من این آهن را در کنار چه چیز بگذارم خاصیت آهن عوض میشود .

حجت الاسلام حسینی : در چه مجموعه ای باشد ، نسبت تا تغییر عوض میشود .

برادر معلمی : اینطور اگر بگوئیم احتمالاً برای همه قابل پذیرش است ، يك وقت میگوئیم

آهن چیز سختی است میگویند خوب آنرا در کنار چوب گذاشته اید که سخت است اگر در کنار فولاد الماسه گذاشته بود يد يك چیز نرمی بود پس اینکه بگوئید سخت است یا نرم است نسبت به يك چیز دیگر است و اینجایی که میفرمائید پای انسان در کار می آید اینجا همان جاست که انسان این آهن را می خواهد در کدام مجموعه ببرد ، تا معلوم شود این در آنجا چه اثری میگذارد ولی وقتی که اینوا در این مجموعه ببریم حتماً و حتماً این اثر را میگذارد ، این دیگر مربوط به خواص طبیعی آن است و دیگر مربوط به اختیار انسان نیست .

حجت الاسلام حسینی : جایش را باید اینقدر تغییر بدیم که آن اثر مطلوب خود مان

را بد هد یعنی خاصیت نسبتی است بین او و شرائطش .

برادر معلمی : یعنی خودش که به اینجا بیاید خود بخود آن اثر را می دهد اگر اینطور

نمود می گفتیم همانجا باشید اما همان خصلتی را که من میخواهم داشته باش این نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : پس ما اولین چیزی که میخواهیم فرمول طبقه بندی است اگر

فرمول طبقه بندی راداشته باشیم درحقیقت فرمول کم وکیف را هم داریم •

برادر معلمی : اگر در آن فرمول طبقه بندی کم وکیف هم وجود داشته باشد •

حجت الاسلام حسینی : نه میخواهم بگویم که اگر فرمول ما قدرت طبقه بندی کردن را

داشته باشد به همان دلیل که میتواند کیفیات وخصلت ها را طبقه بندی کند ، کمیات را هم

میتواند طبقه بندی کند ، کمیات را هم میتواند تخصیص بد هد یا اینطور نیست ؟ نظر شما چیست •

برادر معلمی : اینهم بستگی دارد به اینکه در آن فرمول کم وکیف هست یا نه ، اگر در خود

فرمول رابطه کم وکیف را معین کرده باشیم بعد هم خودش اینرا به ما می دهد اما اگر در فرمول

رابطه کم وکیف مشخص نباشد ، ...

حجت الاسلام حسینی : خود طبقه بندی عمل کمی است یعنی وقتی که میگوئید آن چیز

در طبقه چهارم است یعنی نسبت آن چیز به طبقه سوم فرضاً يك برابریم است یاد و برابر

میخواهم بگویم همینکه طبقه بندی کردید وگفتید این ، جایش سه طبقه با این فاصله دارد این

معنای سه طبقه فاصله داشتن معنای کم را می دهد •

برادر معلمی : يك معنایش را نشان می دهد اما يك معنایش می ماند که این نسبت به آن چه

درصدی باید باشد تا آن بدست بیاید اگر اینرا در فرمول آوردیم بعد هم داریم واگر نبود کسه

بعداً هم در برنامه ریزی دچار اشکال میشویم •

حجت الاسلام حسینی : یعنی جایگاه هر کدام را که در يك مجموعه اشیا طبیعی معین

کنید می فرمائید این جایگاه اوصاف

برادر معلمی : از يك بعد ، یعنی ، همینکه می فرمائید اوصاف یعنی اوصاف از يك بعد ،

اگر از همه ابعاد توانستیم اوصاف را بنویسیم کم هم آمد ، است که این خیلی مشکل است یعنی

باید رابطه يك کیفیت را با همه کیفیت ها در نظر گرفت • ولی اگر بخواهیم آسانتر شود شایسته

باید يك (فرمول های کمی) نسبت های کمی برای برنامه خودمان داشته باشیم *

حجت الاسلام حسینی : کفار برای رسیدن به مقاصد خودشان آمده اند تغییرات کم را

ملاحظه کرده اند ، در جریان مطلوبیت هایشان (ج : بله) ...

برادر معلمی : ... اگر وقتی برای عینیت برنامه ریزی می کنیم در خود آن برنامه ریزی

عینی اطلاعات تجربی وجود داشته باشد ...

حجت الاسلام حسینی : اگر اطلاعات تجربی وجود نداشته باشد تفویض تنها بودن ،

معنای اصالت ذهن نیست ؟ (ج : بله حتماً هم جور در نمی آید) پس کاری راهم که الان ما

می کنیم اگر حتماً يك پایش به عینیت برنگردد ...

برادر معلمی : يك پایه اش به عینیت برمی گردد و آنهم آنجایی است که باید ببینیم رابطه

بین هر کم و کیف در عینین چگونه است برای مثال ، می گوئیم وزن مخصوص آهن چقدر است *

حجت الاسلام حسینی : احسنت ، دقیقاً صحبت همین است که فطرت آفرینش عالم در

باب محسوسات را که می بینیم يك جایگاهی به هر کدام از اینها داده شده است ، یعنی طبقه -

بندی شیمی ...

برادر معلمی : نه ، آن چیزهای درونی اش است نه چیزهای بیرونی آن *

حجت الاسلام حسینی : تعلق آنها به همدیگر است که این وزن مخصوص را داده است *

برادر معلمی : وزن مخصوص یعنی رابطه بین حجم و وزن خودش *

جز نسبت

حجت الاسلام حسینی : وزن و حجم خودش ، اما یادمان هم نرود که وزن هم چیزی نیست

بین این و تعلقش به چیزهای دیگر آهن که نمیتواند وزن داشته باشد بدون ارتباط با کره

زمین و همه چیزهایی که هست پس ما يك وزن فطری می بینیم در اشیا ، که نسبت کمی را باید

بتواند در اینجا به ما بدد *

برادر معلمی : آن میشود همان چیز مطلوب ما .

حجت الاسلام حسینی : حال شما اگر مطلوب يك را پیدا کردید ، تناسبش را با وضعیت موجود

می توانید بسنجید بنظرم می رسد که این نکته قابل توجهی باشد .

برادر معلمی : یعنی اگر شرایط مطلوب را توانستیم بگوئیم چطور باشد

حجت الاسلام حسینی : از موجود می توانید نسبتش را با مطلوب ملاحظه کنیم و بگوئیم این

چیزها خلاف است. اگر گفتید وزن مخصوص آهن از چوب سنگینتر است باید در رشد انسان ارزش

آهن بیشتر از چوب باشد (ج : شرایط مطلوب يك فرمول هست) آیا نسبتهای کمی میتوانیم

بین اینها محین کنیم یا نه ؟ (ج : در شرایط مطلوب ؟) نه اول يك جدول برای اوصاف

طبیعی درست کنیم از نور و هوا و چیزهای دیگر وزن مخصوص های طبیعی اینها را آیا

می توانیم بنویسیم ، یعنی وزن مخصوص هایی که الان دارند مثلاً سنگینی رابطه اش با جاذبه ؟

برادر معلمی : یکوقت است که میگوئیم وزن مخصوصی که دارند ، یعنی الان هم دارند

و بعداً هم دارند و در امروز فردا هم ثابت است اگر اینطور باشد این میشود که امر نظری و چون

تخییرات عینی در آن اثر گذاشت ، اگر تخییرات عینی در آن اثر گذاشت بنابراین میشود يك

فرمول .

حجت الاسلام حسینی : نه حال میخواهم عرض کنم حجمی را که الان از آهن استخراج —

می کنند (یعنی ضریب فنی کارشناسی) آیا لزوماً هماهنگ نیست یا ضریب فنی طبیعی اینها ،

اگر ضریب فنی طبیعی را بدست آوردید .

برادر معلمی : همینکه می فرمائید ضریب فنی طبیعی یعنی مطلوب و اینکه می فرمائید الان

متناسب نیست یعنی الان آن وزن مخصوص را ندارد .

حجت الاسلام حسینی : نه یعنی وزن مخصوص را در اقتصاد ندارد ، در مقیاس ضریب

فنی کارشناسی ندارد نه اینکه درضرب فنی طبیعی ندارد •

برادر معلمی : طبیعی اش یعنی چه ، کجاست آیا در شرایط موجود است ؟

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم بگوئیم نسبتی را که انسان دارد تاروی آهن اثر

بگذارد اینطور نیست که تمام نسبت باشد ، آیا تمام نسبت است ؟

برادر معلمی : الان که نه ، یعنی اگر بخواهید مثلاً تمام آهن ها را استخراج کند یا با

تمام آهن ها هرکاری بخواهد انجام دهد نیست بلکه از جمیع جوانب قید می خورد •

حجت الاسلام حسینی : الان آهن يك جایگاهی در زندگی اقتصادی دارد يك وزنی

دارد درضرب کارشناسی موجود ، يك وزنی در جایگاه فطری خودش دارد •

برادر معلمی : همان فطری را ما متوجه نمی شویم یعنی آن یا يك چیزی باید باشد که شامل

برمطلوب و موجود باشد پس آن چیزی است که تحت اختیار آدم نمی آید •

حجت الاسلام حسینی : بله می گوئیم این در مشیت الهی و در کارخانه ای که خوا ساخته

است این جایگاهش کجاست بعد می گوئیم الگو سازی ما هم باید تناسبش از این پیروی کند آیا

این را می توانیم بگوئیم یا نه ؟

برادر معلمی : نه ، الان ، با آن تعریف که شما می کنید هرکاری که ما بکنیم با آن تناسب

دارد •

حجت الاسلام حسینی : نه اثری که از آهن می خواهیم در اقتصاد بگیریم در وضعیت

فعلی آن تناسب را ندارد •

برادر معلمی : پس آن قانون چیزی نیست که الان هم باشد ، پس شما دارید شرایط مطلوب

را تعریف می فرمائید •

حجت الاسلام حسینی : صحبتمان دقیقاً در باره این است می گوئیم يك شرایط طبیعی

فطری و در فطرت آهن می‌گوئیم آهن دارای وزن مخصوص ۱۱۰ (فرضاً) می‌باشد در ضرایب شرایط اجتماعی و سنگینی آهن ۸۶ شده است می‌گوئید نسبت بین آهن و مس که آهن ۱۰۱ بود و مس ۴۵ بود و این تناسب را داشتند بعد می‌گوئیم اما آهن در اینجا (شرایط اجتماعی) ۸۶ - است و مس ۵۴ است • نسبتی که بین اینها در شرایط اجتماعی موجود هست با آن سازگار نیست یعنی این نسبت ۱۱۰ و ۴۵ مطلوب ما است ، می‌خواهیم حرکتان طوری باشد که هماهنگ با فطرت باشد باید تناسبات تغییر این وضعیت به آن وضعیت برای ما اصل قرارگیرد ، که وزن مخصوص آهن همانگونه که در طبیعت هست همانگونه در اقتصاد باشد •••

برادر معلمی : نه برای همانکه خدا خلق کرده است برای همان باشد و جای دیگر نرفته

باشد •

حجت الاسلام حسینی : می‌گوئیم این مطلوب را که می‌توانیم بدست بیاوریم ، اینطور نیست ؟

برادر معلمی : اگر فرمول نداشته باشیم نه ، باید فرمولی داشته باشیم تا بتوانیم شرایط

مطلوب را بدست آوریم •

حجت الاسلام حسینی : می‌خواهم بگویم آیا وزن و حجم ها را می‌توانیم اینجا یک طبقه بندی

کنیم ، طبقه بندی مفروض می‌توانیم داشته باشیم در طبقه بندی فرضی اما نه که ذهنی است می‌خواهیم

اصلاحاتی بکنیم ، اصلاح این طبقه بندی فرضی ذهنی را با شرایط فطری عالم می‌کنیم •

برادر معلمی : شرایط فطری را نمی‌دانم از کجا بدست می‌آوریم •

حجت الاسلام حسینی : از آن چیزهایی که بشر تغییری در آن نمیتواند بدهد ، شرایط

فطری یعنی وزن مخصوص آهن چقدر است می‌آوریم اینجا می‌نویسیم آهن ۱۱۰ است •

برادر معلمی : اینکه مطلوب است و مطلوب را ندانیم •

حجت الاسلام حسینی : آیا این فطری را می‌گوئید درد نیا نیست و آهن یک سنگینی ندارد •

برادر معلمی : این فطری را بوجود می‌توانید معنا کنید یکی اینکه آن را به شرایط
مطلوب برگردانید پس الان نیست ، يك فطری به معنای اینستکه شرایط موجود و مطلوب برایش
علی السویه است ، (بله) اگر علی السویه است که نامطلوب هم در آن افتاده است (و شامل
هزد و است) و نمی‌توانیم بفهمیم که مطلوب آن کدام است .

حجت الاسلام حسینی : حالا عرضمان این است که اگر تئوریک و مفروض ما اینستکه آنگاه
اقتصاد خوب اقتصادی است که وزن تاثير آهن در آن اقتصاد مشابه وزن آهن در طبیعت باشد
آیا اینرا می‌توانیم بگوئیم یا نه ؟ توضیح اینکه وزن آهن در طبیعی که مستقل از انسان عمل میکند
(س - چطور بدست می‌آورد) یعنی ترازو را الان می‌گذاریم می‌بینیم وزن آهن سنگینتر از چوب
است .

برادر معلمی : این که وزن طبیعی است مگر معنای وزنی که می‌فرمائید به معنای اثر نیست .
حجت الاسلام حسینی : وزن اثری می‌بایست مشابه وزن طبیعی باشد .

برادر معلمی : اینطور نمیشود ، این فقط جلوی تخیلات را می‌گیرد ، یعنی اگر من در
محاسباتم گفتم که چوب سنگینتر از آهن است بعد می‌آوریم و می‌سنجیم و می‌بینیم نیست اما چون
خدا به بشر اختیار داده است ، اختیار باید قابلیت وقوع داشته باشد غلط هارادرا آن -
نمی‌توانیم بدست آوریم .

حجت الاسلام حسینی : همه سؤال اینست که این خلقتی که خدا در آهن و چوب و اینها
کرده است در رشد بشر يك اثری دارد .

برادر معلمی : يك اثری هم میتواند در غیر رشد داشته باشد

حجت الاسلام حسینی : هرگاه اثر غیر رشدی داشته باشد باید وزن اثریش مشابه نباشد
همه صحبت ما اینستکه مشابه سازی وزن آهن . . . در اقتصاد به وضعیت آهن در طبیعت ، آیا

این رانمی توانیم بگوئیم ؟ و اصلاح طبقه بندی می کنیم از راه ...

برادر معلمی : این مسئله راحل نمی کند چون هم آنهايي که خلاف دارند می کنند این کار

رانمی کنند و هم ما این کار رانمی کنیم *

حجت الاسلام حسینی : نه ، آنهايي می توانند مشابه کنند آنهايي می توانند ضریب فنی راکه

به آهن می دهند متناسب با وزن مخصوص آن باشد *

برادر معلمی : چرا متناسب با وزن مخصوص می دهند منتها جایش را جای دیگر می برند *

حجت الاسلام حسینی : می خواهم بگویم تاثیرش در اقتصاد را ، وزن مخصوص را در اقتصاد

که غیر الهی است بکار می برند *

برادر معلمی : خوب این می خواند ، یعنی آهن رانمی برند برای آپارتمانهای چند طبقه

و اینطور ترکیب می کنند یعنی این وزن مخصوص و قدرت آهن برای آنجا هم بدرد می خورد *

حجت الاسلام حسینی : نه می خواهم بگویم آن قدرت آهن که برای آنجا بکار می گیرند

معنایش این نیست که در ضریب فنی اشان مشابه سازی کرده اند *

برادر معلمی : اگر مشابه سازی نکرده بودند این ساختمان پائین می ریخت و من بنظر م

میرسد که فقط يك جایی است که میتوان جلوی این کار را گرفت و آن هم اینست که بیائیم بگوئیم

شرایط مطلوب و یا فطر مطلوب آنچیزی است که احکام معرفی میکند اگر اینطور شد میشود ...

حجت الاسلام حسینی : اینجا فقط کیفی تنها میشود و بر اساس کیفی تنها نمیشود کار

کرد ، یا اصالت ذهن هستید یا اصالت قلب ، همینطوری که فطرت عالم می پذیرد رشد قلب و

ذهن را ، عینیت را هم پذیرفته است يك تناسباتی بین اشیا مستقل از انسان وجود دارد *

برادر معلمی : آن فقط يك جایش است که کار را درست میکند ، ... عرض کردم اگر مادر

محاسبه امان گفته بودیم چوب سنگینتر از آهن است و بعد در عینیت دیدیم اینطور نیست میگوئیم

معلوم شد در عینیت این فرمول غلط است ولی این فقط يك بعد آن است •

حجت الاسلام حسینی: من میخواهم بگویم باید آهن تا عمیوش بیش از چوب هم باشد در

پیشبرد هدف اسلامی •

برادر معلمی: چون وزنش سنگینتر است؟ (ج: باید اینطوری باشد) چون وزنی که

الان می گوئیم داریم نسبت به کره زمین می سنجیم وزنی که الان میگوئیم به معنای آن چیزی که

همه می گویند وزن است نه به معنای تاثیر •

حجت الاسلام حسینی: بله به همین معنا میخواهم بگویم بین آن چیزی که همه می گویند

وزن و وزن طبیعی نامش را می گذاریم (برای اینکه مشتبه نشود) با وزن تا عمیری که در اقتصاد

برقرار است باید تناظر برقرار باشد • (ج: باید تناسب باشد) تناظر نه تناسب و تناسب

باید برقرار باشد که مال کفار هم تناسب برقرار است اما تناظر معنایش اینست که آنچه راکه در

اقتصاد از این بهره می گیرید متناسب باشد با نسبتی که در فطرت در بین خود اینها هست •

برادر معلمی: ولی به معنای اینکه چون وزنش سنگینتر است باید در اقتصاد بیشتر به آن

پرداخت که نیست •

حجت الاسلام حسینی: میخواهم همین را بگویم مثلاً اگر گفتید وزن سه برابر است باید

در استخراج هم سه برابر باشد و بهره گیری آن هم سه برابر باشد و نقطه تا عمیوش هم در اقتصاد

سه برابر باشد اینرا می گوئیم (ج: چنین چیزی که نمیشود) چرا نمیشود؟ تا عمل بفرمائید

چرایش را به ما بگوئید •

برادر معلمی: فرضاً چرا نگوئیم هر چیزی که خجمش بزرگتر بود باید در اقتصاد بهای بیشتری

بد هیم •

حجت الاسلام حسینی: حال اگر نسبت بین حجم و وزن را گرفتید چنین چیزی را بگوئید •

برادر معلمی : خوب آنوقت خصلت های دیگرش را می آوریم میگوئیم هرچیز که رنگ آن تیره تر

بود در اقتصاد هم باید به آن بهای بیشتری داد یا خصلت های دیگر را هم می شمیریم و

بله وقتی خصلت ها را ترکیب کردیم آنوقت میشود همان نظام مطلوب که میشود رابطه بین وزن و حجم

و رنگ و کیف و هر خصلتی را بخواهید برای شئی در نظر بگیرید در آن هست .

حجت الاسلام حسینی : همه محرف ، اینست که اوصاف عینی شئی

برادر معلمی : اوصاف عینی ، اگر در برنامه ریزی خود مان اشتباه لحاظ کرده باشیم

درست است که در عینیت رفع میشود ، یعنی عینیت یکی از جاهایی است که به ما می گوید چه

جاهایی از برنامه ریزی شما اشتباه بود یعنی آن جاهایی که ما در نظر گرفته باشیم که با عینیت

نمیخواند مثلاً ما چوب را سنگینتر از آهن در نظر گرفته باشیم بعد عینیت جواب می دهد نه ، این

غلط است یا گفته باشیم حجم چوب و حجم آهن این رابطه را با هم دارند ، عینیت جواب می دهد که

این درست است یا نه ،

حجت الاسلام حسینی : اگر ما اوصاف اشیا طبیعی را با اوزان طبیعیشان ملاحظه کنیم

برادر معلمی : چرا اصلاً وزن - اوصاف درست ، اما چرا نگوئیم نسبت اوصاف به حجمها^{یشان}

یا مثلاً چرا نگوئیم نسبت اوصاف مثلاً به رنگهایشان ، چون خود وزن هم یک وصف است رنگ هم

یک وصف است .

حجت الاسلام حسینی : آیا نوع شتاب هر کدام از اینها را میتوانیم پیدا کنیم یا نه ؟

البته بصورت طبیعی ، یعنی آیا جدولی در دنیا داریم که جدول نوع شتاب (نوع تبدیلات)

باشد (ج : بله باید جدولی داشته باشیم) تبدیلی اوصاف است دیگر .

برادر معلمی : تبدیلی یک کیفیت با کمیت مخصوص به کیفیت دیگر با کمیت مخصوص دیگر ،

جدول تبدیلی کیفیات است .

حجت الاسلام حسینی : این جدول باید نسبت های مختلفی را تحویل دهد ، یعنی

نوخ شتاب آهن بانوخ شتاب چوب و . . . اوصافی را که ما میگوئیم . . .

برادر معلمی : اینکه این جدول يك فرمولهای ثابتی دارد درست است مثلاً اگر ما بخوا^{هیم}

بگوئیم صدلی از چوب درست کنیم چطور میشود اگر از آهن درست کنیم اینها يك تفاوتهایی با

هم دارد بعضی از جاهایش بدست انسان است که مثلاً این کار را انجام دهد یا کار دیگری را ،

يك قسمت آن هم بدست خود طبیعت است که اگر اینطور انجام دادی ، اینطور میشود ، اگر

از چوب ساختی این حجم و وزن را پیدا میکند ، اگر از آهن ساختی این حجم و وزن را پیدا

می کند پس معلوم میشود بین چوب و آهن يك رابطه ای هست اینها را میشود بدست آورد ، اما

اینها دلیل نمیشود به اینکه . . .

حجت الاسلام حسینی : شما تغییر اوصاف میخواهید یا نمیخواهید ؟ (ج : بله) اگر

بله جدول تغییر اوصاف باید لا اقل بتواند به شما کمک کند ؟

برادر معلمی : بله ، الان هم همین کارها را داریم می کنیم ، مثلاً چوب درخت را صدلی

می کنیم وصف آن عوض میشود یعنی الان آثاری دارد و خصلتی دارد که آنوقت این آثار و خصلت

را نداشت ، اینکه چه کاری را انجام مید هیم تا آنطور میشود اینها قابل محاسبه است .

حجت الاسلام حسینی : پس فعلاً امروز نتیجه اول بحث اینست که نسبت بین کم و کیف

وجود دارد و نسبت تاثیر هم ، هم برکیف وهم برکم جاری است ، تا این حدش فعلاً تمام شد ،

چیزی هم که مجهول است در ذهن حضرتعالی ، اینطور که می فرمائید که میخواهیم روی آن —

دقت کنیم میگوئید نسبت بین ، دو تا چیز ، يك کمیت خاص و يك کیفیت خاص را پیدا کنیم ، ما به

ذ همان می آید که اول باید طبقه بندی را پیدا کنیم تا بعد بتوان آن را پیدا کرد .

برادر معلمی : شما می فرمائید اگر طبقه بندی کنیم آن مطلب تمام است من میگویم اگر داخل

- طبقه بندی این کار را هم انجام دادیم آن هم تمام میشود ، اگر تمام نشد آنجا که تمام میشود دوباره باید برویم سراغ آن ، من هم می گویم اول باید طبقه بندی را انجام داد .
- حجت الاسلام حسینی : پس اول طبقه بندی ، مرحله دوم کار چیست ؟
- برادر معلمی : يك جایی از طبقه بندی هم بحث کمیت ها هست .
- حجت الاسلام حسینی : در کمیتی که هست ، چه فرقی است بین این کمیتی که می گویند رشد تولید ناخالص ملی دو درصد است با آنجایی که می گویند وزن آهن دو برابر چوب است ؟
- آیا فرقی می بینید ؟
- برادر معلمی : بله در آن اولی ، رابطه ، يك چیز را نسبت به گذشته خودش نگاه کرده اند بعد گفته اند این دو درصد زیاد شده است یعنی اینطور نیست که بگوئید آن اعداد با مقیاس های انسانی دارد سنجیده میشود ، و این با مقیاسهای طبیعی ،
- حجت الاسلام حسینی : روی چه محوری رشد بودن یا نكس بود ، آن يك امر انسانی است ؟
- برادر معلمی : من میخواهم بگویم كل ضریب فنی ها مقیاس های کارشناسی است نه مقیاسهای طبیعی چون پایه تحلیل دارند .
- حجت الاسلام حسینی : پایه تحلیلشان برمی گردد به آن چیزی که انسان مفروض داشته است حال آیا ما با مفروض های خود مان ...
- برادر معلمی : درست است بند هم عرض می کنم ، جدولی درست می کنیم این جدول در چند جا باید با چند چیز جور در بیاید يك جا باید در عینیت جور در آید یعنی اینکه این جدول يك تحلیلی در مورد عینیت دارد که آن باید با عینیت یکی باشد یعنی این جدول میگوید چوب سبکتر از آهن است در طبیعت هم باید همینطور باشد ، يك جا هم هست که این جدول باید با احکام جور در آید یعنی میگوئیم فرضاً رابطه بین انسان و آب باید اینطوری باشد ، در

احکام هم که نگاه می‌کنیم می‌بینیم همینطور است يك جا هم هست که باید با روابط قلبی جور در بیاید پس آن جدول به این معنا سر جا محک می‌خورد در حالی که برای هر سه جادستور العمل صادر میکند ، اما آن دستور العمل ها باید با اینها هماهنگ باشد اگر هماهنگ نباشد آن جدول جدول غلطی است .

حجت الاسلام حسینی : خوب اول که باید جدول رامعین کرد اوصاف جدول راهم می‌گوئید همینطور باید باشد ؟

برادر معلمی : اوصاف جدول راهم بصورت اجمالی آن باید با نظر قلب و عینیت هماهنگ باشد بعد که آن را مرتباً تبیین می‌کنیم ببینیم این درست شد یا نه . . .

حجت الاسلام حسینی : ویژگیهای این جدول هم باید : الف - با ادراکات قلبی ذهنی و عینی هماهنگ باشد دیگر چه خصوصیتی را باید داشته باشد ؟
برادر معلمی : با ادراکات هماهنگ باشد یا با خودش ؟

حجت الاسلام حسینی : با ادراکات ، یعنی ادراکاتی را شهادت از حالات قلبی ، ادراکات هم دارید از احکام ، ادراکی هم دارید از عینیت .

برادر معلمی : نه ، باید با خود عینیت هماهنگ باشد نه ادراک از عینیت (س : یعنی چه ؟ توضیح دهید) یعنی من برنامه ریزی می‌کنم بعد بخیالم میرسد که این با عینیت هماهنگ است یعنی چون بردستگاه درک عینی سازی من دستگاه غلطی است نشان می‌دهد که این درست است ، ولی بعد آنکه بخواهیم آن را پیاده کنیم می‌بینیم که اینطور نشد چون در حقیقت درست نبود باعث شد که چیزهای دیگر بدست بیاید .

حجت الاسلام حسینی : در اول کار که باید با ادراکاتتان محک بخورد در مرحله فرضیه اش باید با ادراکات بخواند (ج : بله) دیگر چه ویژگیهایی دارد ؟ قدرت توصیف کم به کیف و کیف

به کم راهم باید داشته باشد یا نه یعنی از پایگاه هرخصلت باید خصلت دیگر بتواند ببیند یا نه ؟

برادر معلمی : بعضی چیزها را وقتی ما بخواهیم شروع کنیم اشکالش به این صورت است که وقتی تا شرایط مطلوب را تعیین می کنیم و بعداً می آئیم بطرف پائین تا برسیم بطرف شرایط موجود ، ملاحظه می کنیم که اصلاً امکان تحقق آن نیست بعنوان مثال اگر بگوئیم شرایط مطلوب ما این است که سال آینده سه هزار هواپیمای جنگی ساخت کشور خود مان داشته باشیم بعد می بینیم با این امور عادی که برنامه ریزی براساس آن صورت می گیرد (البته تفضیلات خاصی که ممکن است بعضی وقتها بشود حسابش جداست) اما در برنامه ریزی ما هرکاری کنیم طوری نمیشود که بگوئیم از الان میخواهیم کاری کنیم که سال آینده وضعیتی شود که همه چیزمان ساخت خود مان شود ، پس این روشن میکند که اگر ما شرایط مطلوب را جدا و انتهائی مورد دقت قرار دادیم و معین کردیم وقتی برمیگردیم به شرایط موجود ، می بینیم امکان ندارد که بعضی از این چیزها اصلاً بوجوب بیاید . يك اشکال دیگر آن هم اینست که ما شرایط مطلوب را جدا جدا ممکن است (تصور کنیم) ولی وقتی که بخواهیم آنها را با هم ترکیب کنیم در مورد بعضی از آنها ترکیب ممکن نیست يك وقت ممکن است که ما بگوئیم ما میخواهیم در سه سال آینده سه هزار هواپیما داشته باشیم ، گند ممان اینطوری باشد و کشاورزی اینطور باشد وضعیت تا و . . . اگر فرمولی داشته باشیم بوسیله آن می بینیم اینها اصلاً قابلیت جمع ندارد ، اینهایی که ما بعنوان مطلوب تشخیص دادیم مسئله دیگریست . ما همه شرایط مطلوب را نمی توانیم تعیین کنیم . لذا این نشان میدهد که ما احتمالاً باید برای تشخیص شرایط مطلوب هم يك فرمول داشته باشیم که در آن فرمول يك مقدار پارامترها وجود داشته باشد و بعد ما تعیین کنیم و بگوئیم ما این چیزها را میخواهیم و بعد ما فرمول تعادل داشته باشیم و فرمول تعادل به ما نشان میدهد که اگر ما این چیزها در این زمان خاص خواسته باشیم بقیه چیزهایی که باید هم عرض آن وجود داشته باشد تا شرایط ، شرایط متعادل باشد چه

چیزهایی است ، همه اش را نمیشود همینطوری ماتعیین کنیم مثلاً بگوئید شما اگر سه هزار تا هواپیما بخواهید باید مثلاً شش هزار تا هم خلبان داشته باشید و چقدر هم تعمیرکاران را داشته باشید و چقدر فرودگاه داشته باشید و چقدر ۰۰۰ خلاصه نمیشود ، همینطور بگوئیم ما سه هزار هواپیما میخواهیم ولی سیصد تا خلبان بیشتر نمیخواهیم ، چنین چیزی نمیشود خود آن فرمول باید نشان دهد که این شرایط ، شرایط مطلوبی نیست که از این میتوانیم نتیجه بگیریم که ما باید حتماً یک فرمول داشته باشیم که وقتی میخواهیم شرایط مطلوب را مورد شناسایی قرار دهیم هرچند که الان آن شرایط نیست ، یک پارامترهایی را که برایمان مطلوب های اصلی است به آن بد هیم و فرمول به ما در کنار آن چیزهایی که شما میخواهید چه چیزهایی باید واقع بشود پس فقط حرکت کردن از مطلوب ، چند ایراد داشت یکی اینکه گاهی اوقات آن مطلوب با آنچه موجود است نمی سازد گاهی هم خودشان با هم هماهنگ نیستند و ۰۰۰ (ج : فرمول مطلوب را باید پیدا کنیم نه خود مطلوب) بله البته به فرمول تنها هم نمیشود (ج : فرمول مطلوب ، فرمول موجود ، فرمول تعادل) یعنی فرمول آن فقط یکی است یک فرمول تعادل باید داشته باشیم همه اینها به فرمول تعادل برمی گردد که آن فرمول به ما میگوید که اگر آن چیزهایی که مطلوب شما هست (که ما بعضی از پارامترها را بصورت احتمالی تعیین می کنیم) در کنارش چه چیزهای دیگری وجود داشته باشد و بعد از آنجا حرکت می کنیم و به وضعیت موجود برمی گردیم و می بینیم که نه ، نمیتوانیم چنین کاری را بکنیم ، سه هزار تا نمی توانیم داشته باشیم ، یا نه ، بیشتر از آن را هم نمی توانیم داشته باشیم .

یک بحث دیگر این است که بگوئیم از وضع موجود شروع می کنیم (اگر از مطلوب نمی توانیم دقیقاً بگوئیم چیزها چطوری باید باشد چون آن شرایط آینده که در دست ما نیست و گاهی قابل محاسبه نیست) یعنی موجود را شناسایی کنیم و بگوئیم چه چیزهایی داریم و این چیزها چطوری

حرکت می‌کند تا بعداً بتوانیم بگوئیم آیند * چطور میشود اینهم روشن است که اگرما از شرایط موجود تعیین هدفی نکنیم و این رابه حال خودش واگذاریم اصلاً برنامه ریزی انجام ندادیم و کاری نکردیم * این حرکت حتماً مقصد می‌خواهد تا بتوانیم ارتباط چیزهای موجود را تغییر دادیم و یا حرکت هایشان را تند و کند کنیم تا در نتیجه چیزی را که ما میخواهیم بشود وگرنه اینکه همینطوری آن راها کنیم حتماً تحت برنامه * فرد دیگری درمی‌آید و اگرما هم به آن دست نزنیم اینطور نیست که خودش یک حرکت بی‌جهتی داشته باشد * بنابراین روشن میشود که برای شناسایی موجود هم احتیاج به یک فرمول هست * و همان فرمولی که مطلوب را تعریف میکند اینجا هم موجود را بوسیله آن می‌شناسیم و بعد ربط این و آن را پیدا کنیم * در اینجا هم ربط بین این چیزها هم روشن است که در آن فرمول هایی که ما داریم باید هم بحث کم و کیف وجود داشته باشد یعنی از هر کیفیتی تعداد آنها و زمان آنها وجود داشته باشد یعنی باید ببینیم در چه زمانی این تعداد از این کیفیت ها وجود دارد و مکان آن هم هست و این کیفیت که با این ترتیب و این تعداد بدست می‌آوریم ارتباطش با سایر کیفیتهای چگونه است و حتماً کلی برنامه امان هم با برنامه ریزیهای خارج از قلمرو برنامه ریزیهای ما رابطه ای دارد که آن هم باید تا حد ممکن روشن کنیم مثلاً برنامه ریزی سایر کشورها * * * یا چیزهایی که اصلاً تحت اختیار بشر نیست یعنی در فرمول جاها این داشته باشیم که * * * (ج : یعنی بپذیریم) بلکه بنابراین منظورم این بود که از این احتمالاتی که بررسی می‌کنیم به این نتیجه میرسیم که حتماً فرمولی میخواهد * اگر فرمول نداشته باشیم نه مطلوب را میتوانیم شناسایی کنیم و نه میتوانیم بگوئیم موجود چگونه است *

حجت الاسلام حسینی : حد اقلش اینست که به مجمل ترین نحو یا کلیترین شکل و نسبت های

بین کم و کیف مشخص باشد ولو همه را در یک نسبت بسیار کلی بین مثلاً دو یا سه کیفیت بدست

آوریم *

بسمه تعالی

الگوی شناسایی ۴

حجت الاسلام حسینی : در ادامه مباحث چند مقدمه را لازم است توجه کنیم و مقدمه اول اینست که ما فلسفه نسبت کمیت و کیفیت را باید اول کار تمام کنیم ، یعنی مثلاً اگر بنا است نسبت بین يك و دو و سه باشد بین هر سه کیفیت ، باید اول فلسفه ای که چرا این نسبت و چرا بین این کیفیت های الف و ب و ج ، چرا کیفیتش مثلاً د ، و ، ه نیست ، یا بالعکس آن ج و ب و الف یا چرا مثلاً نسبتش ۵ و ۷ و ۴ نیست باید اول فلسفه نسبت هایی که بین کیفیت های مختلف هست بتوانیم لحاظ کنیم ما تا اینجا نداشته باشیم یعنی تا فلسفه نسبت اسلامی را نداشته باشیم و در آن فلسفه لحاظ کم در نسبت نشود ، ممکن است الان هم فلسفه نسبت داشته باشیم ولی در آن لحاظ کم نکرد ، باشیم لذا نمی توانیم در حقیقت آن را به کم بیاوریم به عبارت اخری ریاضیات یا علم کمیات و مقادیر خودش يك فلسفه ای دارد مادر حقیقت يك نسبت هایی که بین يك کمهایی که ما می بینیم بدون فلسفه نیست ، حال اگر خواستید بگوئید کم و کیف باید باشد (روبروش ، نه در کم) باید يك فلسفه ای که این را بتواند تبدیل کند داشته باشیم غیر از فلسفه عالی که بصورت خیلی کلی همه چیز را فقط کیفیت می داند در کلمه دوئیت و ربط بین آن ما عملاً همه چیز را کیفیت می دانیم در حالی که آنجایی که مجبوریم به کم برسیم ، باید بتوانیم این دوئیت را دوئیت بین کم و کیف ببینیم ، و نسبت بین این دو تا را بتوانیم از نظر فلسفی حل کنیم تا اینکه بشود بعداً از نظر عینی پیاده اش کرد (به مجمل ترین شکلی) یعنی مناسبات و تناسب تعادل و هر چه اینجا بگوئید غیر از کیفیات يك کمی را هم اینجا می خواهیم واردش کنیم ، بار اول در فلسفه اتان باید وارد شده باشد تا بعداً بتواند در معادله اتان وارد شود ، این قسمت اول در قسمت دوم حال باید تخمین هایی که در این باره داریم بزنیم بعد این تخمین ها را جرج و تعدیل بکنیم تا آن وقت بعداً بشود فرمول تعادل و مطلوب و موجود آن را بر اساس آن تفسیر کرد

تخمین هایی که در این باب می‌زنیم یکی در باب عینیت است در باب عینیت عرض می‌کنیم که فرض بفرمائید مثلاً يك كانال بزرگی داریم يك نسبت هایی بین اینها هست ، مثلاً اگر اینها دوطرفه باشد ، يك نسبت هایی در ساختار حجم تبدیل های اقتصادی است اول اینکه در عینیت حتماً چیزهایی تبدیل به چیزهای دیگر میشود مثلاً يك وقتی ضبط صوت نبود حالا وجود دارد ، يك وقت مثلاً چیز های دیگری بود ، مثلاً جعبه ، ناقل الصوت بود ، (گرامافون بود) که حال مصرف آن به مراتب کمتر از ضبط صوت و ویدئو و اینها هست یا شاید روزی بیاید که گرامافون نباشد قیلتراً حتماً گرامافون نبود ، است و بعداً شاید يك چیز هایی بیاید که ما آن را حالا نمی‌شناسیم اثری و نسبت تاثیر هایی وارد میشود و يك نسبت تاثیر هایی اصلاً از بین میرود ، بعد در هر مقطع که نگاه بکنیم اینها يك نسبت هایی به هم دارند الان کم و ضبط صوت و موکت و خود کسار و کتاب و غیره يك نسبت هایی به هم دارند خوب عنایت کنید نسبت هایی که به هم دارند یکبار بعنوان قیمت ملاحظه می‌کنیم ، پس ساختار قیمت ها که می‌گویند با اصطلاح مکانیزم قیمت ها (در دستگاه مطلوبیت نهایی کفار) در حقیقت نسبت هایی هست که طبقات این حجم تبدیل ها را نسبت به ارزشی را که برای مؤمن یا کافر دارد مشخص میکند این يك حرف است و يك بار دقیقتر ، قیمت معنی نسبت بین مطلوبیت ها را میدهد نه فقط حجمها را ، پس حجم يك کم عینی است که وقتی اشیا را با مکیل و موزون می‌سنجید یعنی يك کم و کیف عینی را ملاحظه می‌کنند حتی الان هم که تجارت نسبت به سابق خیلی تغییر کرد ، است تنازی محاسبه می‌کنند ، حتی اگر جنس خیلی هم گران باشد مثلاً ساعت باشد باز میشود تنی (اگر دقیق وزن را فیکس کنند) هر قدر هم کارایی داشته باشد محاسبه کنند ، چند تن مواد خام وارد این کارخانه میشود ، چند تن محصولات مصرفی خارج میشود هر چند قیمت آن محصول هزار برابر واردی آن باشد حجم کمی عینی یا وزن کمی عینی ، البته میشود کیل (همانطور هم که در شرع داریم مکیل و موزون) و وزن

و عدد را واحد کمی قرار دارد (در شرع می‌گویند یا مکمل است یا موزون است یا معدود است) میشود هم یکی از آنها را شما بگیری و بقیه را به آن تفسیر کنید این هم شدنی است • این يك طرفش کمیت های عینی هست که خود آن کمیت های عینی که قابل تمیز عینی است یکطرف دیگر آن ساختار مکانیزم مطلوبیت هاست که قیمت ها را مشخص میکند حال مهم مطلب این است که قیمت حقیقی يك شئی در دستگاه کفر و اسلام چیست چرا ؟ خوب کفار که خود را راحت می‌کنند که می‌گویند مطلوبیت نهایی بر انسان حکم میکند ، یعنی آدم نوکر آثار مادی است ، شما می‌گوئید بشر دارای اختیار است پس بنابراین میتواند با اختیارش مکانیزم قیمت ها را متاثر کند ، قوانین جدیدی را بپذیرد ، مطلوبیت های جدیدی را بپذیرد ، یعنی انسان را حاکم بر مطلوبیت ها می‌دانید پس قیمت و مطلوبیت ها ، ساختار مطلوبیت ها ، در حقیقت ساختار نسبت های بین کم و کیف در عینیت است ، چرا می‌گوئید کم و کیف چون حالت ، لذت ، بهجت ، يك کیفی است کم هم يك عینیت خارجی است ، قیمت ساختاری که دارد نسبت بین این حالت ها و این اشیا را معین می‌کند حال خوب دقت کنید ، اگر ما طبیعتاً يك فرمولی نداشته باشیم که وضع صحیح قیمت و وضع صحیح تخصیص را معین کند یعنی شکل دادن قیمت ها و تخصیص را نمیتواند معین کند ببینیم مادر باب حرکت چه چیزی را قائل هستیم ما قائل هستیم که حرکت کیف تعلق است اگر کیف تعلق است آنگاه فرمولی صحیح است که هرز روی نداشته باشد ، بريك پایه اختیار باشد نه برد و پایه ، گاهی روی این پایه و گاهی روی آن پایه اگر بنا شد که هرز روی نداشته باشد و مکانیزم قیمت ها همان متزلزل نباشد ، دو پایه ای نباشد و حول يك محور حرکت کند ، عرض می‌کنیم همیشه باید فشار در سه رتبه باشد تا تحقق واقع شود ، چطور می‌گفتیم قلب و نظر و حس (در انسان) در حقیقت آن چیزی که در حس پیدا میشود از آثار آن شدتی بود که در قلب پیدا شد • بود و آن چیزی که در نظر پیدا شد • بود از آثار آن چیزی بود که در قلب پیدا شد • بود (در جهت گیری)

چرا کلمه جهت می آوریم کیفیت در ساختار کیفیت در ساده ترین وجه خود ، همان جهت است ، شما نظام مطلوبیتها را ملاحظه کنید این محل در یک مطلوب میشود ، این مطلوب همان ملاحظه جهت است ، جهت اساس در کیفیت است ، می بینید جهتش نزدیک تر میشود این نزدیکی جهت را که جوهره ، مطلب است اینست که ما میگوئیم در خارج نیز طبقه و رتبه ، ولایت اعظم از طبقات دیگر است ، موضع آن موضعی است که همیشه باید بآن سه برابر بها داد ، فکر را (اگر بنا است تابع ولایت ولی حاکم بر عینیت باشد) باید دو برابر بها داد ، عینیت یک برابر ، یعنی همیشه اگر مفروض بر این باشد آنچه که در عینیت الان از تاثیر بشر ظهور پیدا میکند چیزی است که در دورتبه قبل در تعلقش وجود داشته است ، این (تعلق) حرکت کرده تا به عینیت رسید ، است ، الان در بستره فعلی باید یک نیروی شدیدتری باشد تا بتواند جلوتر رفته و بیاید ، شود ، بنابراین بیان اصل مطلب اینست که در اقتصادی که صحیح باشد باید به ولایت الهی سه برابر بهاداد به امور فکری ۲ ، عینیت ۱ ، در هر کدام از اینها یکی صرف خود کیفیت شان میشود ، یعنی در حقیقت وقتی ۳ برابر به ولایت بها مید هیم ، ولایت ولایت ولایت ، یک سهم بیشتر ندارد ، ولایت فرهنگی نیز یک سهم ، ولایت اقتصادی نیز یک سهم ، از یک جهت برابر میشود ، نهایت اینکه در اینجا ماسه گرفته ایم زیرا نسبت تاثیر آن (ولایت) باید در سه وقت ظهور کند ، این (ولایت) نسبت به بقیه زماناً شامل است ، اینکه میگوئید یکواحد سه برابری میگذارد اگر بخواهید کمتر از آن بگذارید باید یا قدرتش در فرهنگ کمتر باشد یا در عینیت ، یا خدای بخواسته برابر با آنها باشد از این نظر که اختلاف طبقه و ترتیب نداشته باشیم ، وجود جریان ترتیب عدم تساوی را به ما حکم میکند یعنی نمیشود همه چیز یک سطح محض داشته باشد یعنی نمیشود همه چیز یک چیز باشند ، یعنی وقتی مرکب را می پذیرید باین معناست که اجزای رویهم طبقاتی دارند ، حال اگر مرکب را پذیرفتید آنکه بالاتر است باید قدرتش بیشتر و زمانش شاملتر

باشد ، موثرتر باشد ، هدایتش تا آخرین رتبه برسد تا اینکه صحیح باشد بگوئیم همه اینها (اجزاء) کیف تعلق الهی پیدا کرد ، حال چرا اقتصاد را بالا نبریم میگوئیم اقتصاد را کفار بالا بردند ، چون چنین کردند هرگاه خواستند آن را متمرکز کنند و در شکل روسی آنرا جلوه دهند یعنی بیشترین بها را به خرجهای دولتی بدهند مسلم است که آن اقتصاد نیز زمین میخورد چون خلاف طبع ماده پرستی بشر بوده است ، حکومت مادی آمریت مادی ، ولایت مادی را بالا آوردند و لکن به ابتهاج مادی کم بها داده شد است و آنرا در رتبه ۳ قرار داده اند ، در دستگاه آمریکائی همان حکومت مادی است ولی ابتهاج مادی در درجه یک قرار دارد ، لذت جوئی در درجه اول است ، یعنی آنها میگویند مکابیزم مطلوبیت قیمتها را بتداس است ، بعداً این مکابیزم حکم میکند که چه قوانینی باشد ، چه فرهنگی باشد ، چه نحوه مدیریت و رئیس باشد ، ابتهاج اگر الهی شد باید در رتبه ۴ بالا باشد لذا نظامتان الهی میشود ، لذت جوئی اگر الهی شد باید بالا باشد اگر مادی هم شد باید بالا باشد ، اصل آن فشاری است که ماشین را به جلو میراند که حکم موتور آن ماشین را دارد پس در نظام تعلق که میخواهد بصورت کمیت ، تناسبات کمیش مشخص شود اگر باید تعلق ها همه منحل در تعلق الهی شوند باید در نسبتهای مطلوب همیشه به محور تعلق که ولایت است سه (در ولایت و سیاست) و ۲ به فرهنگ و ۱ به اقتصاد بدهید ، این ابتدائی ترین تخمینی است که در اول کار به یاری خداوند متعال عرض می کنیم بعد میگوئیم در اینصورت از زاویه نقطه اثر همه اینها حول یک محور هستند ، حال بصورت تمثیلی هم بگویم مثلاً اینکه اوقات شبانه روز را سه قسمت کنید یک قسمت آن خواب ، یک قسمت معشیت ، یک قسمت عبادت ، آن قسمت عبادت ، قدرت کیفیتش با اندازه ای است که دو قسمت دیگر را همراه میبرد یعنی معیشت شما بوسیله آن قدرت کیفی عبادت ، معیشتی الهی میشود و خواب شما نیز خواب الهی میگردد ، اگر در عالم ماده نیز ملاحظه کنید کیفیت قدرت آن باید

به توان ۳ باشد که اگر بخواهیم آنرا ترجمه کمی کنیم سه برابر میشود یعنی شهادت کنید مومنی که حین معیشت قصد قربت کرده و برای خدا کار میکند صحیح است بگوئیم که عبادت او در اوقات کارش سهیم است و حتی قبل از خوابش به یک عاداتی مشغول است خواب مومن هم عبادت است و سراسر کار عبادت است نهایتاً در شکل های مختلف بروز دارد و آن قدرت (عبادت) باید بقدری باشد که همه کارش در آن سهیم باشد و قدرتش را اگر کم کنید باندازه ای که شدت لازم باشد اندازه زمان خودش باشد نه اینکه زمان بعدش را هم متاثر کند در این صورت کسب شما حالت قربت پیدا نمی کند شدتش باید بدحوه ای باشد که اثری در آن دوتای دیگر منعکس شود *

برادر معلمی : در این مورد چند مسئله است ، (۱- در مورد تعادل بخشهای مختلف هیچ شبهه ای نیست ولی اینکه آیا در این تعادل باید نسبتهای همه چیزها مساوی باشد ؟ در این حال نیز بنظر میرسد که اگر نسبتها مساوی باشند اختلاف کیفیت و اختلاف اثر نداریم و ممکن است در یکجا استثنائاً یک و یک باشد ولی بصورت یک قانون کلی نمیتوان گفت اینها باید مساوی باشند مساوی باشند اگر بخواهیم بگوئیم که در برنامه ریزی ولایت اصیل است (قلب اصل است) و بعداً هم بگوئیم نسبت آن ۳ است باید مورد دقت قرار گیرد ، اگر بگوئیم کیفیتهای موجود ، رتبه سوم از تعلقات هستند که قبلاً وجود داشته است ، یعنی تعلقاتی بوده و بر اساس آن تعلقات فکری شده است و آن فکرها به عینیت تبدیل شده و این کیفیات را تشکیل داده است ...

حجت الاسلام حسینی : یعنی انعکاس آن شدت موجود در تعلق منعکس در ذهن شده و جهت ذهن را تصحیح می کند و آن شدت باید آنقدر ادامه داشته باشد که عین را هم بپوشاند اگر عالم اختیار را در سه رتبه قائل شوید اگر شدت باندازه ای نباشد که به رتبه سوم برسد اگر فرضاً در مرتبه اول بایستد پایین معناست که یک تعلق دیگری جهت ذهن را مشخص می کند *

برادر معلمی : یعنی برطبق تعیین در رابطه باید گفت که هر سه اینها (قلب و ذهن و

عین) در یکدیگر موهن شوند *

حجت الاسلام حسینی : بله ، ولی نحوه تاثیر آنها با یکدیگر فرق میکند ، قلب جهت را

ذهن ساختار را و حس ، تاثیر را مشخص میکند *

برادر معلمی : عین همان مطلبی را که در مورد قلب گفته میشود که به عینیت کشید * میشود

عین همان در مورد عینیت گفته شد * و به قلب کشید * میشود البته اینکه اختیار وجود دارد که

شامل بر هر سه است این بحث دیگری است *

حجت الاسلام حسینی : این مطلب را هم باید عرض کنم که شمول اختیار بر هر سه مانند

وجود ولایت بر جامعه است *

برادر معلمی : پس اختیار قلب نیست ، یعنی اینکه من چه باورهایی داشته باشم به

اختیار من بستگی دارد ، چون به این نحو خاص فکر کردیم و به این نحو خاص اعمال حسنی و

عینی انجام دادیم آن اختیار یک چیزهایی را در قلب و ذهن و عین بوجود میآورد نمیشود گفت که

قلب نسبت به بقیه اصل است *

حجت الاسلام حسینی : هماهنگی قلب و نظر و حس در عین حال رتبه ها را مختلف میکند *

برادر معلمی : به این معنا که خود رتبه ها مختلف نیستند ، یعنی ترتیب خاصه

ندارد بستگی به اختیار من دارد ، همانگونه که میفرمائید در نظام غربی اقتصاد یا حس را اصل

گرفته اند و این بدین معناست که قلب را اصل قرار داده اند ، حس اصل است ، اگر هم قلب

مادی را اصل گرفته اند قلبی است که بعد از اختیار حاصل شد * است *

حجت الاسلام حسینی : همین جاکمی دقت کنیم ، ما عکس العملی نسبت به کفار در

جزئیات نمیتوانیم انجام دهیم ولی عکس العملی که آنها میگویند باید غیر خدا را پرستید (در وجه

کلی یعنی جهت گیری کلی حیات آنها پرستش غیر خداست (ما میتوانیم بگوئیم جهت گیری کلی ما درست مقابل اینها است .

برادر معلمی : آن چیزی که جهت کلی را معین کرد ، اختیار است ، اینک قلبش این حکم را مشخص کرد .

حجت الاسلام حسینی : حال ثمره این کار اینستکه آنها اقتصاد را بیشتر اهمیت دهند و مولا یت الهی را ، یعنی آنها در حقیقت ماده را پرستش میکنند ، " اولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت " آنها طغیان را می پذیرند و مساخته ای متعال را ، پس ولایت الهیه باید در صدر قرار بگیرد .

برادر معلمی : همیشه بین دو چیز ما باید یک فرمول داشته باشیم که شامل باشد و بتواند هر دو را تعریف کند و در پله پائین تر یک فرمول داشته باشیم که در مورد یکی صدق کرد و دیگری را شامل نشود ، آن فرمول شامل که در مورد ما و کفار صدق میکند (آن فرمول باید قدرت تفسیر داشته باشد) و آن فرمول اینستکه ما اختیار داریم و اینگونه اختیار کرد ، ایم و آنها نیز اختیار دارند و آنگونه اختیار کرد ، اند ولی اینکه بگوئیم در هر دو این اختیارات قلب اصل است و رتبه شامل است این جای تا مهمل است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه پرستش ماده برای آنها اصل شد ، است ، اختیار کرد ، اند

برادر معلمی : قلب آنها قبل از اختیار اینرا گواهی نداد ، است

حجت الاسلام حسینی : بله قبل از اختیار قلب نیست ، ولی قلب آنها وارونه شد ، است

برادر معلمی : بعد از اختیار قلب آنها وارونه شد ، است یعنی با اختیار خودشان قلب و

ذهن و حس خودشان را وارونه کردند از یک چیزهای دیگری لذت می برند .

حجت الاسلام حسینی : حال بعنوان حاشیه ممکن است بعضی بگویند حس مو من و کافر

فرقی ندارد یعنی مومن اگر خبر نداشته باشد و گوشت خوک بخورد ممکن است به دهانش
 لذیذ باشد، درحالیکه اینگونه نیست اگر ایمان قدرت نفوذ درحس را پیدا کرد، باشد درقلب و
 روح رشد کرد، باشد به ذهن نیز سرایت کرد، و باشد و آنرا منحل نمود، باشد (در ایمان)
 آقای ملا کاظمی راکه حافظ قرآن شد، بود گفتند به منزل يك بهائی مهمان کردند و او خبرنداشت
 بعد از خوردن غذا فوراً حال تهوع برایش پیدا شد ناراحت و استفراغ کرد، یعنی آن چیزی راکه
 در دهان دیگران مزه اش را نمی فهمیدند او می فهمید، است که بد است یعنی حجاب را می دید،
 که بر اثر آن خوراک روی قلبش کشید، میشود.

برادر معلمی: حال در این روابطه، مثالهای نزدیکتری هم میشود عنوان کرد الان بسوی
 خوش که مسلمین استعمال می کنند بر اثر ارتباط با کفار عوض شد، است اگر کسی عطر گل طبیعی
 به خود بزند مردم با نظر تمسخر آمیز به او نگاه می کنند و آنرا (عطر شاه چراغی) می خوانند و
 از آن متنفرند.

حجت الاسلام حسینی: زیباشناسی و بسند لذت این فرد اگر الهی بود از آن عطر لذت
 می برد.

برادر معلمی: یعنی واقعاً این بو که به مشامش میرسد ناراحت میشود ولی اگر "عطر"
 چارلی " و "ازارن" استفاد کند لذت می برد در مورد گل و گیاه نیز سلیقه ها عوض شد، مثلاً
 قبلاً در منزل هادرخت نارنج و یاس و محبوبه و... ولی حالا گیاهها گیاههای آپارتمانی و روند
 شد، است، یعنی واقعاً ایمان وقتی جاری درحس میشود کم کم حس بعد از مدتی يك چیزی
 را حس کرد، و يك چیزی را حس نمی کند.

حجت الاسلام حسینی: اگر کسی بوی حنا بدهد ممکن است در نظر ما بوی خوبی نباشد
 مثلاً آنچه در روایات در مورد "سعد" که جابر از آن استفاد کرد، و به طرف حرمسید الههدا،

علیه السلام حرکت کرد ، اینوا ممکن است این " بوها " را که استشمام کنیم بذ همان بیایند
 نعوذ بالله . که آنها چون عطرهاى خارجى امروزی دردسترسشان نبود ، است از آنها استفاد
 مى کرد ، اند ، درحالیکه قطعاً " سعد " و گل محمدی در رشد خودش تغییراتی نیز بنماید
 ولی اینوا میشود یقین کرد که عطرهاى امروزی کامل شد ، " عطر " سعد " و " گل محمدی " نیست
 در يك وادی دیگری است ، مثلاً کسی که بافضل حضرت حق بوی وجود مبارك حضرت بقیه ال
 عجل اله تعالی فرجه الشریف به مشامش خورد ، باشد این قطعاً درعالیترین مرتبه است که
 عطرهاى سعد و ... باید به جهت آن باشد وبالعکس نیز عطرهاى امروزی جهتش به سمت
 شیطان وابلیس است .

برادر معلمی : خلاصه اینکه حس و ذهن هم عوض میشود یکی درمورد بو و عطر است —
 همیشه درمورد رنگهاست ، حتی از کشوری به کشور دیگر که مسافرت می کنیم رنگها عوض میشود
 و این کاملاً ملموس است ، یعنی کالا های مختلف نقاشیها مثلاً در ژاپن يك رنگهای خاصی
 استفاد شد ، درعین حالیکه کاشی کاریهای حرم یا مسجد اعظم از رنگهای دیگری استفاد شد ،
 است همین مطلب در مورد خوراکیها نیز جاری است الان فرزند ان ما خوراکیهایی را که صادر
 کوچکی میخوردیم بعضی را نمى توانند بخورند و یا خوراکیهایی جدید آمد ، مانند ماکارونی
 و ... در ذائقه آنها خوشمزه میشود ، یا قبلاً در خوراکیها مقدار زیادی چربی وجود داشت ولی
 الان گوشتها اکثراً بدون چربی مصرف میشود ، چون الگوی مصرف و خوراک عوض شد ذائقه ها
 نیز عوض شد ، لذا چربی از ارزش افتاد ، است در این الگو است که گوشت گاو يك ارزش دیگری
 پیدا میکند چون چربی کم دارد و برای خوراکیهای خارجى که همه آنها " سرخ کردنی " است
 مانند همبرگر و شامی و ... متناسب است ، لذا این حیوان نقش دیگری داشته و حتی مقدار
 بیشتری مورد پرورش قرار میگیرد .

حجت الاسلام حسینی : وقتی قم آمده بودیم برای مردم سه سیر گوشت عادی بود ، پنج سیر گوشت با استخوان را افراد متمول و اعیان میگرفتند الان هم اگر مصرف گوشت به همین اندازه باشد مجبورند چربی آنرا زیاد کنند ، الگوی طبخ غذا و خوراک عوض شده است که در روایات نیز در مدح چربی گوشت زیاد آمده اساساً باطب امروز سازگاری ندارد .

برادر معلمی : منظور اینستکه نمیشود گفت در هر چیزی قلب اصل است بلکه شاید بتوان گفت در ساختار اسلامی باید اعتقادات مهم باشد و وضع عینیت در پله سوم است ، يك مطلب دیگر اینستکه اگر گفتیم يك چیزی مهم تر از چیز دیگری است دلیل بر این نیستکه اولی دو برابر دیگری باشد ، ممکن است در يك درمد کوچکی هم که بالا تر برود اهمیتش بیشتر بشود و یا ممکن است تا سه برابر که افزایش یابد باز آن اهمیت را نداشته باشد و تناسبش ده برابر باشد و اینکه چه عددها و چه نسبتهایی است اینهم قابل تأمل است ، اینکه انسان خوراک درست می‌کند و يك نسبتهایی را ملاحظه کند باین معنا نیستکه این نسبتها در همه جا قابل تطبیق است .

حجت الاسلام حسینی : اول باید مرتبه را مشخص کرد تا بعد نسبت آن مشخص شود در مرتبه اول تا غیر این سه تا در نقطه اثر و نتیجه با هم برابرند ولی این برابری در کیفیت جدید که نتیجه است با نابرابری درونی سازگار است ، یعنی میشود یکی در رتبه بالا ترود دیگری پایین تر باشد ، اول طبقه بندی اینها مهم است ، بر اساس نسبت طبقات است که شما بعد میتوانید بگوئید ساختار نسبتهای آن چگونه است .

برادر معلمی : بنابراین میشود در این بحث ساختار اسلامی که آمدیم ایمان را در رتبه بالاتر قرار دهیم .

حجت الاسلام حسینی : همه صحبت ما اینستکه ایمان در رتبه عینیت همان ولایت است ، ایمان یعنی شدتی که باید باعث حرکت بقیه شود در فرد اختیار اوست و در جامعه ولایت

ولی است ، یعنی ظهور کل اختیارات یاره عارت دیگر سرپرستی اختیارات جامعه بعهد
ولی است •

برادر معلمی : اگر ایمان راهم در پله اول قرار د هیم باز نمیتوان گفت که توجه مثلاً

فرهنگ سه برابر اقتصاد است یا سیاست را دو برابر گذاشت اینرا به سادگی نمیتوان پذیرفت •

حجت الاسلام حسینی : در آن مقدمه ای را که عرض کردیم ساختار مطلوبیتها نسبتی است

که بین کم و کیف است یعنی یکطرف آن تعلق است و به عارت دیگر کمی شدن تعلق قلبی است

که نظام قیمتها را معین میکند یعنی ارزش امر روحی است و ...

برادر معلمی : من بنظرم میبوسد که آیند و زانمیشود از هم جدا کرد همیشه در تبدیل یا

در قیمت گذاری يك کیفیت و کمیت با کیفیت و کمیت دیگر تبدیل میشود و کیفیت کم تبدیل نمیشود •

حجت الاسلام حسینی : کمیتهای نسبتی و کمیتهای عینی ، مکمل و موزون اصل " کیل "

کمیت عینی است ، يك لیتر شیر و ... کمیت عینی است •

برادر معلمی : در همان جا هم کم و کیف قاطی است همینکه میگوئیم ۲ لیتر شیر شریک

يك کیفیت است • لیتر هم يك معنای کمی واحد نیست بلکه معنای کمیتی از کیفیت خاص است

بنابراین در بحث کمیت گذاری و در بحث عدد هیچوقت قیمت و وزن و عدد بتنهائی وجود ندارد

و قابل اندازه گیری نیست •

حجت الاسلام حسینی : کمیت برید از کیفیت که قطعاً نیست مادرا اینجا ارتباطات آنرا

ملاحظه می کنیم یعنی وقتی شیر را می گوئید " لیتر " امکان مید هد که شیر را در وزن ارزشی بسا

کاغذ و چوب ببرید اگر لیتر نباشد نسبت بین چوب و شیر معنا ندارد •

برادر معلمی : آن نسبت با خود کیفیت همراه است •

حجت الاسلام حسینی : باید يك اثری در شیر و يك اثری در چوب باشد ظهور آن نسبت

در کلمه قیمت و کمیت پیدا میشود • بلکه آن ظهور نیز بتنهائی نیست بلکه باید آن دو (چوب و شیر) نسبتی با هم با انسان داشته باشند ، باید خصوصیت انسان ، شیر ، چوب باشد تا آن کمیت که در همه جاهست ولی ظهور خاص که پیدا میکند باین معناستکه آثار مشترك انسان با آن دو و مظهری را مشخص میکند که هم دارای خصلت کمی وهم کیفی است •

برادر معلمی : بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که ما کیفیت را تبدیل به کمیت نمیکنیم

حجت الاسلام حسینی : یعنی اگر همه جا با هم هستند اگر نتوانیم وجه کمی آنها ببینیم ؟

برادر معلمی : وجه کمی آنها میتوانیم ببینیم ، وقتی آنها در مقیاس میآوریم يك چیزی در پشت

آن قرار دارد گرچه در محاسبه اسم آنها نیاوریم وقتی میگوئیم این شیی ۶ متر و دیگری ۳ متر است

پس نسبت $\frac{۱}{۶}$ بهم دارند این نسبت $\frac{۱}{۳}$ نسبت طول آنهاست نه هر نسبتی ، یعنی همیشه ...

حجت الاسلام حسینی : آیا اینها نسبت تعلق است یا نه ؟ یعنی کلمه ارزش کیف تعلقی

است وقتی میگوئیم يك چیزی ارزش دارد باین معناستکه با آن طرف میرود •

برادر معلمی : آن تعلق نیز تعلق خاص میشود و کیفیت خاص پیدا میکند چه اسلامی و چه

غیر اسلامی هر کمی از آن راکه بیان می کنیم هر چند اسم آن مقیاس را نیاوریم ولی وجود دارد ، نه

کیف تنها و نه کم تنها است •

حجت الاسلام حسینی : یعنی کم و کیف دو وجه يك چیزند ، هر کدام بتنهائی انتزاعی

میشوند که ما اگر دو جدول ، جدول کمیات و کیفیات درست کنیم ، صحیح است که اینها را در يك

چیز بنویسیم •

برادر معلمی : اصلاً امکان ندارد که آن دو را جدای از هم بنویسیم ، در کلیه ترکیبات و

جمع بندیها این مطلب مشخص است که ما کمیات را با کیفیت خاص تجزیه می کنیم و کیف و کم های خاصی

هم بدست میآید • شکر و آب وارد راکه قاطی کنند بدون ملاحظه کمیت حلوا درست نمیشود

اینگونه نیست اگر کسی يك كيلو آرد را داخل صد كيلو شکر بعد يك قاشق روغن بریزد هیچگاه حلوا نمیشود اصلاً خاصیت شکر بودنش خیلی عوض نمیشود بنابراین حتماً دريك نسبت خاصی است یعنی آن کیفیات در این کمیت خاص این چیز را می دهند حال وقتی کم و کیف بهم بخسورد حتماً آن چیز بدست نمی آید *

حجت الاسلام حسینی : حال حضرتعالی اختلاف طبقات را مروری بفرمائید که آیا سیاست و فرهنگ و اقتصاد آیا ولایت درجه اول فرهنگ درجه دوم و اقتصاد درجه سوم است یا نه ؟
 آنوقت بعد بگوئیم که عین همین مرتبه راهم در کم باید بگوئیم، مثلاً سه عدد جبری رتبه آنها را مشخص میکند * همانگونه که در فرد ایمان اول است نظام حساسیتها (اعم از قلبی و ذهنی و عینی) مرتبه دوم است * در حقیقت باید گفت بدون ولایت معنایی ندارد که فرهنگ بتنهائی کاره ای باشد کما اینکه بدون فرهنگ کار عینی صورت نمی پذیرد ، رکن اول ولایت رکن دوم فرهنگ که ادراکات قلبی و نظری وحسی باشد رکن سوم اقتصاد و تاثیرات و تخصیصها *

برادر معلمی : ابتدا باید دید که خود این تقسیم بندی از کجا بدست آمده است تا بعد ببینیم میشود از جاهای دیگر آنرا بدست آورد یا نه ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی میخواهیم بگوئیم دوئیت و ربط بین ، دوئیت بین عالم ولایت که عالم شبیه عالم اختیار و مافوق عالم ماده است (ولایت الهیه) این در فوق است بعالم ادراکات و معقولات (آنچه که عقل ادراک قلب را میکند آنچنانکه عرفا عقل را به آن می گویند در حالیکه فلاسفه عقل را به قدرت محاسبه می گویند عقلای عینی هم عقل را به حس می گویند کسه هر سه اینها میتواند شیطنت باشد و یا هر سه اینها میتواند عقل باشد) عالم بعد از ولایت است و عالم حس عالم نازلتر از آن است ، که ظهور فعلی عینی مادی ولایت باید در اشیا معالم ظاهر شود
 چه در انسان چه در مصنوعات انسان *

بسمه تعالی

الگوی شناسائی ۵

برادر معلمی : دیروز که خدمتتان بودیم یک مقدار در مورد بحث کمیت و کیفیت بحث شد بعد که دقت کردیم بنظرمان رسید که در برنامه ریزی اول باید برنامه ریزی کیفی را انجام دهیم تا اینکه مشخص شود در دستگاه با چه کیفیاتی وجود دارد ، مثلاً جایگاه کیفیات بصورت تقریبی نسبت بهم ، تا بتوان در قسمت بعد معین کرد که از این کیفیات چه کمیتی باید در کنار هم قرار گیرد . این کیفیتها من باب چه وجهی از آنها باید بصورت کمی درآید ؟ آیا از حیث قیمت آنها است از حیث حجم ، وزن و . . . آنوقت و تئیکه ما تقسیم بندی مان را انجام داده باشیم میتوانیم بگوئیم ایندو به چه نسبت که با هم ترکیب شوند آن کیفیت شاملتری را که ما لازم داریم بدست میآید که شاید آن قسمت آخرش را تا حدود خیلی زیاد باید از عینیت کمک بگیریم ، یعنی ادراکات تجربی مان را بکار بگیریم تا بیا بیم این کیفیات با چه نسبتی که با هم ترکیب شوند آن شیی مطلوب و مورد نظر ما بدست میآید . بنابراین در ابتدا تقسیم بندی کیفی را باید انجام داد بعد به بحث بپردازیم . یک بحث دیگر اینست که اگر ما بخواهیم نسبت بین کمیات را من حیث آن وجهی که در برنامه ریزی مورد نظر ما هست بسنجیم (تجربی) بحث دیگری میماند که در برنامه ریزی ما جایگاه احکام نجاست ایاد در رابطه بین کیفیات احکام توصیفی و تکلیفی جایگاهی در برنامه ریزی دارند یا نه . اگر این روشن شود از بحثهای کیفی به بحثهای کمی میتوان وارد شد .

حجت الاسلام حسینی : آیا غرضتان اینست که ربط فلسفی کمیت و کیفیت نباید صحبت شود یعنی وقتی میخواهیم کیفیات را تقسیم کنیم آیا فلسفه مان شامل ترکم است گرچه دررتبه سوم بان بپردازیم ؟

برادر معلمی : بنظر من میرسد که در بحث کلیات الان نمیتوانیم قانون کلی بدست آوریم بگوئیم هرگاه در کمیات تقسیم بندی می کنیم رابطه بین ایندو شیی حتماً باید اینگونه باشد ؟

نسبت ۱ و ۲ و ۳ باشد یا ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : جوهره کم یعنی استدلال کم که حتماً کیفی است یعنی یک مفاهمی را شما حتماً کنار هم می‌گذارید بعد می‌گوئید ۲ ضریدر دو میشود چهار یا برعکس ، آن فلسفه که فلسفه ساختار کمیات یا فلسفه کم است آیا باید فرمول تقسیم بندی کیفی قدرت شمول بر فلسفه کم را داشته باشد یا نه ؟ یعنی با همین فرمولی که در اینجا کیفیات را طبقه بندی می‌کنیم باید بتوانیم کمیات را در نظر بگیریم (کیفیات هم همه یک رقم نیست یک کیفیت اوصاف انسانی است ، یک کیفیت اوصاف عینی است مانند حرارت ، برودت ، پستی ، بلندی ، نور ، ظلمت ، شدت جریان ، ... یا اوصاف کیفی عینیت هستند همانگونه که برای جامعه فرهنگ سیاست و اقتصاد می‌گوئید اینها اوصاف کیفی جامعه هستند در باره انسان هم می‌گوئید (اوصاف نفس) یا قدرت اختیار ، قدرت ادراک ، قدرت فعالیت عینی ، اینها اوصاف کیفیاتی هستند که باید طبقه بندی بشوند) بنهمان فرمولی که اینها طبقه بندی میشوند باید کمیات هم تجزیه و ترکیب شود نمیشود تجزیه و ترکیب در اوصاف و خصیلتها با یک فرمول و در کمیت با یک فرمول دیگر باشد و فرمول جامع نداشته باشد باید یک فرمول کلی و مجمل و جامع داشته باشیم تا با آن به تجزیه اوصاف بپردازیم

فرضاً دو وثیت مرتبط بین بنظر می‌آید یک فرمول کلی است که جریان ترتیب و تبدیل را می‌پوشاند .

برادر معلمی : آیا میشود گفت که رابطه بین کمیات منوط به رابطه بین کیفیات است .

و قتی که می‌گوئیم این کیفیات لا زمند ترکیب شوند تا کیفیت شاملتر را بدست آوریم آنوقت باید نسبتش را از عینیت اخذ کنیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی در همان جا هم باید یک مفروضی داشته باشیم یک گمانه ای اول به طبقه بندی کیفیات انسانی (مثلاً) داشته باشیم بعد در آن فرض یک مفروض روی اوصاف و خصیلتها ی کیفیات عینی داشته باشیم یعنی بگوئیم برای حرکت حتماً حرارت لازم است

در طبیعت هم وقتی " باد " میوزد يك فشار حرارتی است يك برودتی است که آن علت جریانش است یا يك قدرت کششی است که علت جاذبه منظومه شمسی میشود یا يك قدرت حرکتی است که علت پیدایش جاذبه است باید يك اختلاف پتانسیلی در آن دوئیت که میگوئیم سیرازيك به دو یا از شکل ۱ به شکل ۲ را موجب شود نمیشود شکل ۱ و ۲ در مساوات محض باشند ، اگر شکل ۱ - کمالش باشکله ۲ یکی باشد معنادارده که در شکل ۱ حرکتی به سمت شکل ۲ واقع شود در صورت کلی باید اختلاف پتانسیل و اختلاف سطحی باشد (از نقص به کمال) تا کشش واقع شود این باید هم در عینیت و هم بر انسان صادق باشد آنوقت بر اساس اینمطلب باید يك " گمانه ای " نسبت به کم عینی داشته باشیم بعد آن احتمال را در عینیت کنترل کنیم که آیا درست است یا نه ، اینکـــه کنترل در عینیت باید صورت گیرد غیر از اینستکه خودش هم باید از عینیت اخذ شود .

برادر معلمی : اینکه میگوئیم خودش از عینیت اخذ شود بدین معناستکه آن رابطه ای که بین اینها باید باشد تا آن کیفیت بدست آید این همان عینیت است یعنی در اینجا ما نمیتوانیم به عینیت چیزی را تحمیل کنیم هرگاه گفتیم دو اکسیژن و يك هیدروژن آب باید بشود اینکار در عینیت محقق نمیشود زیرا نسبت آند و باید ۲ هیدروژن و يك اکسیژن باشد (در شرایط فعلی) یعنی اگر ما برنامه ریزی آنرا انجام دادیم و گفتیم آبی را لازم داریم که از ترکیب اکسیژن و هیدروژن بدست آید بعد میگوئیم اکسیژن و هیدروژن باید به چه نسبتی با هم ترکیب شود تا آب شود ، این نسبت ۲ هیدروژن و يك اکسیژن را باید از عینیت بدست آوریم ، بعد به مقداری که در عینیت آب لازم داریم ضریب آن مقدار کمی می کنیم تا مثلاً اگر گفتیم در تکنیک فعلی يك بنا با دو کارگر میتواند کار کند آیا (در تکنیک فعلی) این نسبت از عینیت بدست نمی آید ؟

حجت الاسلام حسینی : حال قسمت اول را عرض می کنیم اینکه حتماً عینیت هم در ادراک ما سهیم است هیچ حرفی نیست و اینکه عینیت نیز در آثارهم مستقل از ادراک ما و طلب ماست آن نیز

قابل قبول است و این هم درکیف و هم درکم آن اثر دارد یعنی ، نه عینیت مطلقاً مستقل از ما
 قانونمند است نه مطلقاً قانونمند نیست قانون آن نسبت بین انسان و امکان و مشیت است ، قانونش
 که حقیقت مشیت محقق است نسبت بین طلب ما و شرایط است .

برادر معلمی : عرض من اینستکه آنجائیکه انسان و اختیار را مطرح می کنیم آیا آنجائیکه
 نیست که ما ارتباط ها را عرض می کنیم ؟ یعنی وقتی ربط را عوض کردیم اختیار که در عینیت (بعد
 از آن) معنا ندارد ، یعنی من نمیتوانم بگویم در شرایط موجود یک اکسیژن و دو وئید روژن آورد
 و ترکیب کنیم و بعد طلب کنم که آب حاصل نشود ، میشود شرایط را بگونه ای قرار داد که ایند و
 با هم میل ترکیبی نداشته باشند یا فوراً تبدیل به گاز شد و پراکند شود ، وقتی میگوئید که
 عالم منهای انسان نیست باین معناستکه انسان در این رابط ها دخالت میکند ولی وقتی یک
 ربط خاصی را برقرار کرد دیگر نمیتواند بگوید این ربط باید باشد ولی آن اثر نباشد به خاطر
 همین است که ما همان کارهای کفار را اگر انجام دهیم با اینکه مسلمانییم همان نتایج آنها را بدست
 میآوریم ، مگر اینکه چیزهای اسلامی که ما داریم و آنها ندارند آنها اثر گذاشته و مانند آنها نشود
 مثلاً اگر بانک ماد قیقا مانند بانک مبتنی بر ربای غریب شود ، شدت آنجا را ندارد و این بخاطر
 ایمان مردم است ولی اینگونه نیست که بگوئیم چون مردم مؤمنند آن بانک هیچکاره است نه اینکه
 ایمان را صفر بگیریم ، آن بانک اثر خود را میگذارد ولی در آن نسبتی که آن را نپذیریم (که
 آنها البته تابع اختیارمان بوده است) آن ربطها را که برقرار کنیم نتیجه خودشان را همراه دارد .
 آیا غیر از اینهم چیز دیگری میشود گفت ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، اگر هر دو طرف را مطلق نکنیم هیچ عیبی ندارد .

برادر معلمی : یعنی وقتی ما رابطه ای را عرض کردیم اثر آن نسبت به آن رابطه مطلق است
 مگر اینکه خداوند چیز دیگری را بخواهد که آن نیز در برنامه ربوی نمیگنجد مثلاً ما نمی دانیم خداوند

امسال باران میفرستد یا نمی فرستد *

حجت الاسلام حسینی : آیا بهر حال دعای استسقاء (دعای باران) جایی دارد یا نه ؟

ج : دعا (سرجای خودش است) آیا اثر دعا اثر روانی روی خود انسان است ؟

برادر معلمی : نه ، یعنی دها می کنیم که خداوند برنامه ریزی ما را مشخص کند یـــــــک

چیزهایی که تحت اختیار ما بود ، ما انجام دادیم و آن چیزهایی که تحت اختیارات ما نیست از

خدا می خواهیم بگونه ای بچرخاند که مطلوب ما محقق شود ، یعنی در برنامه ریزی مقدار باران —

مشخص است بعد دعای باران می کنیم در همه مورد همیگونه است برنامه ریزیهای فرهنگی نیز

چنین است انسان حتی برای خودش هم نمیتواند وجود اثر را مطلق کند * یعنی بگوید که حتماً

اگر من اینکار را کردم اینگونه میشود چه اینکه بخواد در مورد جامعه ای چنین بگوید ولی آن —

چیزهایی که معمول و متداول است وقتی برنامه ریزی کرد از خداوند میخواهد که حقتعالی به آن

نفوذ ببخشد *

حجت الاسلام حسینی : بنابراین مستقل ندانستن کیفیات در اثر از خدا ایتعالی پذیرفته

شده است *

برادر معلمی : بله ، در حالیکه برعکس آنرا نیز نمیتوان گفت یعنی دنیا نیز بی قانون صرف

نیست *

حجت الاسلام حسینی : بهر حال برگردیم کیفیات را طبقه بندی کنیم حال کیفیات را از چه

مرحله ای باید طبقه بندی کرد ؟

برادر معلمی : یک مطلب دیگر اگر روشن شود کار ما ساده تر میشود و آن بحث احکام

است یعنی جایگاه احکام تکلیفی و توصیفی در تقسیم بندی کیفی کجاست ؟ یعنی در مورد

کمیات احکام ساکنند ، (الا معدودی که در مورد نصاب زکوه و خمس و آب کر و تعداد روزهای

روزه واجب ، كفارات) ایا کمیات برای آن کیفیات به منزله وسیله است ؟ یعنی تنظیمات کمی بدست ماست (کمیت بی اثر نیست) ولی آیا آنجا میدان عمل مانیست که این کمیات را بگونه ای تغییر بدیم که آن کیفیات پیدا شود ؟

حجت الاسلام حسینی : در کیفیات نفسانی بدون شك همینطور است یعنی مطلوبیتهایی را که شارع معین کرده با جزم میتوان گفت که مورد نظر شارع کسب اخلاق حمیده است ، یعنی احکام اخلاقی که الان نسبت به آن کم بها داده میشود بنظر می رسد هر حکم مبتلابه ، شرب خمر یا ترك آن غرض رسیدن به اخلاق حمیده است ، " بعثت لاتم مکارم الاخلاق " — کریمه مانند مواقف کریمه مناسبت با اوصاف حق را دارد که متناسب با حقانیت حضرت حق جلست عظمت است ، مریضی که روزه برای او مضر است فقط برای جسم او بد نیست ، اگر روی عنانیت نفس مانند " جوکیها " روزه بگیرد نفسانیت او تیره تر میشود ، جای اینکه روزه " قرب " بیاورد " بعد " میاورد ، غسل کند در جائی که وظیفه اش تیمم است در فرض صحت غسل نورانیت ندارد وضو بگیرد جائی که وضو وظیفه ندارد و شاید نماز بخواند جائیکه وظیفه اش نماز خواندن نیست با توجه به این خود احکام تکلیفی نسبت به احکام توصیفی وسیله است ، لذا این باب است که موضوعیت احکام در مرتبه اول به تبع اخلاق است ، اخلاق کیفیتهای متناسب با قرب است ، این کیفیتهای هم در روح حاصل میشود ، طریقه بندگی ، احکام هستند ، کیف بندگی اخلاق است حاصل احکام اخلاق است ، حاصلی که تحقق کیفیت بندگی است ، آنوقت اخلاق نیز رشد پذیر هستند ، هر یک از صفات بندگی به حساب ریاضی یا بینهایت یا نامحدود مرتبه دارد ، مثلاً توکل رجاء ، خوف ، خشیت ، رحمت هر چه که جلو بروید به آخر خط نمی رسید ، پس یک اوصاف داریم که اوصاف مطلوبیتهای هستند ، یک اوصاف ، اوصاف کیف فعل است ، نحوه فعل و حرکت است ، اینها اوصاف دستوری هستند که همان احکام اند ، اوصاف عنایات همان اخلاقیاتند ، بیسن

اوصاف کیف فعل و قدرت فعلی و عینی همیشه نسبت است ، که به اصطلاح فقهی لقب مبتلابه را
 به آن میدهند . مقدور فعلی مریض روزه گرفتن نیست در عین حالیکه مقدور عقلانی تجریدی او هست
 که روزه بگیرد ولی حالا حالش بدتر میشود اگر روزه بگیرد قبلاً یکماه معالجه برای او کافی بود
 حالا سه ماه شده است . مبتلابه اگر قدرت است ، قدرت بریده ، از همه قدرتهای دیگر نیست
 مریض اگر روزه اش را بگیرد اگر قدرت بریده از قدرتهای دیگر بود طاقتش را داشت ولی اگر کارهای
 دیگری نیز در جامعه میبایست انجام بدهد اگر همه این کارها را رو به هم جمع کنیم آنوقت ایشان
 باید روزه اش را بخورد . قدرت در کمیات ملاحظه میشود ، مدلی کمی متناسب با اخلاق را باید
 بتوانیم پیدا کنیم ، حالا ممکن است ما قدم اول آن باشیم و عمرمان هم کفاف ندهد حتی این نسل
 هم نتواند کاری کند ولی مدلی کمی که مصلحت را متناسب با اوصاف حمیده و گریز از اوصاف رذیله
 بداند باید پیدا شود تا در روانشناسی بتوانید مریض را معالجه کنید در مدیریت جامعه نیز
 بتوانید جامعه را اداره کنید ، بعد بر اساس حرکتی که در کم انجام میگیرد (بطرف کیف) نسبتها^ی
 حاکم بر عمل مشخص میشود به عبارت اخیری میگوئیم اساساً موضوعیت ندارد که آقایان فقها بخواهند
 بر سر مضاربه و مساقات با حضرت امام دعوائی داشته باشند . در جامعه ای هستیم که در آن جامعه
 از نظر فرهنگی الان قدرت اجرای مضاربه و مساقات در این خیابانها و آپارتمانها و تمدن وارداتی
 را نداریم یعنی کمیات عینی فعلی متناسب ندارد ، نه از نظر فرهنگی ، نه اقتصادی ، نه سیاسی
 هرچند طبیعی است ، اینمطلب را اگر جدا جدا ملاحظه کنند همه احکام را میشود الان انجام
 داد و هیچ مانعی هم وجود ندارد ، هیچ دکتری نمیتواند بدون اینکه ببیند که مریض چه مرضی
 دارد (به صرف اینکه دواها خوب هستند) آن دوا را به مریض تجویز کند . احکام دستوری برای
 همه تاریخ بوده و عام هستند ، نسخه معالج ، هر لحظه متناسب با وضعیت مبتلابه ماست و
 باید جریان مبتلابه به طرف اخلاق حمیده رشد داده شود ممکن است یکنفر کاسب بجای اجاره

از قانون دیگری برای پولدار شدن استداد کند درحالیکه ممکن است همین نفر تحت نظر یک استاد اخلاق مصلحت بداند که در شرائط فعلی باید کل سرمایه را فروخت و خرج سال را از آن برداشت و بقیه را به جبهه اهدا کرد میگوید مطابق مصلحت آخرتی من است، امام حسن علیه السلام سه بار اموال خود را با فقرا نصف کردند، در تنظیم و مصلحت حتماً سنجید میشود و موثر است در مبتلابه ثانی، نهایتاً گاهی مصلحت بطرف اخلاق حمید و گاهی بطرف اخلاق رذیله است، بنابراین در مورد جایگاه احکام بنظر میرسد یک مدل انسان شناسی بصورت کلی داشته باشیم که هم مطالعه و سیر اخلاق رذیله و هم اخلاق حمید و بوسیله آن صورت پذیرد، یک مدل برای جامعه شناسی داشته باشیم که از انسان شناسی اخذ گردید و هم برای سیر جوامعی که اخلاق رذیله را فراهم میکنند و هم سیر اخلاق حمید مفید باشد، بعد بطرف اخلاق حمید حرکت کرده و به تبعیت از کمیات تناسبات کیفی را در آنجا جاری کنیم، تناسبات کیفی بمعنای کیفیت عمل نه کیفیت اوصاف که این در مرحله سوم است، تناسبات کمی به عنوان ساختار کمیتها در مرتبه دوم است، تناسبات کیفی به معنای اوصاف کیفی در مرتبه اول است.

اول باید چگونگی حال مریض را بررسی کنیم در مرحله دوم باید بگوئیم چگونه باید بشود، و درجه کمیتی قدرتش قرار دارد و به کجا باید سیر کند و در مرحله سوم متناسب با این کمیت و این سیر فلان دوا و یا فلان حکم باید انجام شود، یعنی احکام دستوری تکلیفی نسبت به اخلاف مانند "فرم" هستند و نسبت به رسیدن به اخلاف بالا تر وسیله هستند، آن احکام کیف حرکتند نه قدرت حرکت، نسبت تا مبر نسبتی است که بین کیف و قدرت حاصل میشود، التزام به احکام فقه سنتی احکام توصیفی در معرفی انسان و اخلاق حمید و دوروی از اخلاق رذیله، واجب است اما در مقام تحقق بدون قدرت فعلیت نمیتواند داشته باشد.

برادر معلمی: حضرتعالی بحث احکام را به بحث تطبیق یا عینیت بردید سؤال مادر قسمت

اول است که وقتی مالکوی مطلوب را درست می‌کنیم (الگوی روانشناسی و جامعه‌شناسی) در آنجا ربط بین کیفیات چگونگی است؟ اینکه چون در عینیت یکسری کمبود هائی است و نمیشود هر حکمی را پیاده کرد اینمطلب را همه معتقدند یعنی اگر برای هر یک از این آقایان بتوانیم اثبات کنیم که اگر قانون مضاربه پیدا شود چه تالی فاسد هائی دارد یا اصلاً نمیشود پیاده کرد بالا تفاق همه خواهند گفت که این حکم پیاده نشود ولی سؤال ما اینستکه در الگوی مطلوب ربط بین کیفیات به چه نحو است؟

حجت الاسلام حسینی: غرضتان از الگوی مطلوب چیست؟ آیا الگو برای مطالعه است که در اینصورت احکام دستوری در آنجا وجود ندارد اگر برای اجرا، الگولازم است که در اجرا حتماً کمیتش از احکام توصیفی و کیفیتش از احکام تکلیفی اخذ شده اگر برای توصیف است احکام تکلیفی هیچ جایگاهی ندارد (س: مثلاً الان میگوئیم در ده سال آینده کشور باید فلان گونه باشد ۰۰۰) در ده سال دیگر باید به فلان مقدار قدرت رسید به باشیم تا زمینه برای اجرای فلان احکام خاص فراهم شود.

برادر معلمی: آیا میگوئیم ده سال دیگر باید این احکام خاص برقرار شود و بعد میگوئیم لازمه پیاده شدن این احکام مثلاً مضاربه، زمینها باید فلان گونه باشد ۰۰۰؟
حجت الاسلام حسینی: نه، باید گفت در ده سال دیگر باید اخلاق جامعه اینگونه خاص باشد، برای رسیدن به آن رتبه، اخلاقی از این رتبه اخلاقی موجود باید مثلاً فلان مقدار کمیات داشته باشیم، برای کمیات باید این الگو را از احکام تکلیفی ترکیب کنیم.

برادر معلمی: کمیات که نسبت به احکام تکلیفی یک پله عقب تر است؟

حجت الاسلام حسینی: کمیات نسبت به احکام توصیفی یک پله نزدیگر است، قدرت است.

برادر معلمی: اینها را این در ابتدا فرض می‌کنیم که این اخلاقی باید در جامعه پیدا شود

برای پیدا شدن چنین اخلاقی باید چنین احکامی اجرا شود ، و برای اجرا چنین احکامی باید کمیات اینگونه خاص باشند ، پس کمیات در پله سوم است خود کمیات بالذاته نسبت به احکام مطلوبیت ندارد .

حجت الاسلام حسینی : کمیات ، خودشان شرائط تحقق احکام هستند ، و به این معنا

اول باید شرط تحقق را اجرا کنیم .

برادر معلمی : درست است که باید شرط تحقق را اجرا کنیم ولی این معنادر مطلوب است

الان که مطلوب را نداریم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی شما اول باید آب را فراهم کنید بعد وضو بگیرید .

برادر معلمی : در مطلوبها میگوئیم اول وضو گرفتن مطلوب است چون میخواهیم وضو بگیریم

باید آب بیاوریم نه اینکه چون آب هست پس وضو بگیریم ، این در وضعیت فعلی است درحالیکه

در وضعیت مطلوب همیشه از آنطرف باشد والا همیشه درگیر اضطرار هستیم .

حجت الاسلام حسینی : ما درگیر اضطرار نیستیم بلکه درگیر مصالح هستیم .

برادر معلمی : این اضطرار است زیرا ما فکر اینوا نکردیم که چه چیزهایی را باید آماده

کنیم بلکه در این میان چیزهایی خود بخود آماده میشود .

حجت الاسلام حسینی : این حرف بدین معناست که ما مصلحت را بدست کس دیگری بسپاریم

ولی اگر ما مصلحت را بدست بگیریم درگیر اضطرارها نیستیم بلکه درگیر مصلحتها هستیم .

برادر معلمی : اگر ما خواستیم مصالح را بدست بگیریم باید اول مطلوب را معین کنیم بعد

روابط آن مطلوب را مشخص کنیم بعد کمیات آن روابط را مشخص کنیم در اینصورت مانعی پیدا

نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : فرق فرمایشات حضرتعالی ، با حقیر اینست که هم از عینیت وهم

از مطلوب ، احکام توصیفی مهم است تکلیف وسیله است •

برادر معلمی : اینکه باید اخلاق انسان به اینگونه خاص باشد آیا این خود تکلیف نیست ؟

آیا احکام اخلاق هم تکلیف نیست ؟ یعنی در توصیفات اخلاقی خداوند و پیامبرش هم مؤمن را

توصیف میکنند هم میگویند که اگر بخواهی مؤمن بشوی باید بدینگونه عمل کنی ، حالا اینکه احکام

اخلاقی در رساله ها نیست این بحث دیگری است •

حجت الاسلام حسینی : آیا احکام توصیفی هم خود تکلیفی است ؟ اگر کسی گفت انسان

خوب دارای این ده صفت است آیا بسدین معناستکه •••

برادر معلمی : یعنی اگر بخواهی اینگونه باشی باید اینگونه عمل کنی •

حجت الاسلام حسینی : نه ، اینگونه بشوی ، نه اینگونه عمل کنی •• عمل اینگونه برای

رسیدن به آنگونه شدن ، احکام تکلیفی است حال چه مستحب یا واجب باشد • آیا غرض اینگونه

خاص شدن است ؟ آیا کیف فعل بنفسه غرض است یا اینگونه شدن ؟

برادر معلمی : آن افعال ، برای " گونه خاص شدن است •

حجت الاسلام حسینی : آن چیزی که " برای " را مشخص میکند آنها را باید تعیین کنید •

برادر معلمی : این در پله دوم است ، در پله اول مشخص کردن شرائط اول است یعنی

مشخص کردن اینگونه اینگونه خوب است • پس مطلوب ما را شارع معین میکند ، کما اینکه اوصاف را

هم همینطور ، حال اینکه از چه راهی به این مطلوب میرسیم آنها هم باید شارع بیان کند •

حجت الاسلام حسینی : اینکه از چه راهی باید بدان مطلوب رسید مربوط به هرد و بخش

کم و کیف است •

برادر معلمی : کیف حرکت را از شارع میگیریم بعد میگوئیم حال چه کمی را در این کیف های

خاص قرار دهیم تا آن مطلوب بدست آید •

حجت الاسلام حسینی : یکوقت است که میگوئید مابعد از اینکه اوصاف را فهمیدیم از کمیات

آغاز می کنیم میشود اینگونه عمل کرد اما گاهی میگوئید که از کیفیات آغاز کنیم این ظاهراً نمیشود .

برادر معلمی : آیا در شرائط مطلوب اینگونه نیست که ما بگوئیم آن احکام اگر برقرار بود

آن مطلوب خاص بوجود میآید .

حجت الاسلام حسینی : نه ، آن احکام خاص میتواند ضد آن مطلوب را هم نتیجه بد هد

احکام غیر مبتلابه اگر انجام شود نتیجه معکوس دارد .

برادر معلمی : ما باید احکام مبتلابه را درست کنیم این پله سوم است نه پله دوم . میگوئیم

مردم باید ایمانشان زیاد شود ، علامت زیاد شدن ایمان مردم خواندن نماز ، روزه ، زکوه ،

خمس و . . . بعد میگوئیم برای مؤمن شدن این احکام لازم است و برای جاری شدن این احکام

باید اینگونه (در کمیات) حرکت کرد . بعد به یک جایی میرسیم که بعضی از احکام قابلیت اجرا

ندارند یعنی کمیات را هرچه تخییر مید هیم آن زمیده اجرا بدست نمیآید اینها را کنار میگذاریم

و آن را موکول به زمان دیگری می کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شما میگوئید ، اول کیفیات موضوعیت دارد ، بعد از کیفیات کمیات

موضوعیت می یابد ، در حالیکه ما میگوئیم ، اول کمیات موضوعیت می یابد . . . (ج : در شرائط

فعلی حرف شما درست است) آیا مسئله مبتلابه فقط الان مطرح است یا همیشه ؟ (ج : از یک

بعد همیشه مطرح است) اگر همیشه مطرح است بدین معنا نیست که ما باید برای رسیدن به

اخلاق حسنه اول نظرمان به احکام باشد ؟ تخییر مقدرات است که امکان جریان احکام را

مید هسد .

برادر معلمی : در همین جا شما نسبت به مطلوبیت احکام را مقدم مید انید .

حجت الاسلام حسینی : اگر بخوا هیم رتبه بندی کنیم و از آخره اول بیائیم اول اخلاق ،

بعد احکام ، بعد عینیت اما در مقام تحقق اول مقدرات است .

برادر معلمی : وقتی شرائط مطلوب را میخواهیم بیان کنیم میگوئیم این اخلاق باید باشد ،

برای این اخلاق این احکام خاص باید بشاشد و برای این احکام این مقدرات و چون . . .

حجت الاسلام حسینی : به يك معنا میشود گفت اخلاق حالت کیف روانی است که ولایت

رانیز در جریان تبدیل يك جور میتوان دید و در جریان ترتیب بگونه ای دیگر و نسبت بین ایند و

الان هم اخلاق کیف تعلق روحی است ، احکام ، کیف تعلق رفتاری یا ارتباطی هست ، کمیات

کیف تعلق محسوسات است ، انسان ، ربط عینیت همزمان هر سه اینها هستند ، مانند هوا و

نور و زمین ولی اخلاق بالای همه واقع شده است همیشه تناسبات آنها هم از هم جدا نیست ،

کیف حرکت را اخلاق حسده ، کیف رفتار را احکام متناسب می گوئید ، کیف مقدرات را هم تاثیر

متناسب مادی می گوئید باین ترتیب از اخلاق که نگاه کنیم ، عینیت قوانین نسبت تاثیر اخلاق

است ، یعنی يك چیزهایی نبوده و قانونمندیهای هم وجود نداشته است ، این نسبت تاثیر

اخلاق است که از طریق يك روابط انسانی ابلیسی تعلقات ابلیسی در مرتبه بالا ، يك روابط

انسانی ابلیسی را وسط ، يك نسبت تاثیرهای عینی ابلیسی را هم در عینیت ملاحظه کنید که

مثلاً همان وزن مخصوص ترازیستور است . بنظر می آید اگر نسبت تاثیر را در توصیف ماده اصل

بگیریم باید قوانین جدید ایجاد شود ، البته در قوانین طبیعی هم ممکن است شما دسته های

مختلف قائل شوید يك قوانین نسبت تاثیر یعنی مصنوعات صرف بشر ، يك قوانین که خداوند

ابتداً تحت تسخیر بشر قرار داده است يك قوانین هم نسبت بین اینها ، دریاورقی عرض میکنم

از این بابت علوم وقتی غریب میشود تحلیل آنها هیچ دلیلی ندارد که درست باشد یعنی ماهیچ

دلیلی ندارد که بگوئیم ترکیب اکسیژن و نیتروژن ، آب را نتیجه میدهد . در اینجا ممکن است

مردم هم ما را مسخره کنند . آن ترکیب يك مایعی میدهد اما نمیتوان گفت که حتماً آب است .

برادر معلمی : معنای صحبت شما اینست که در عینیت قلبیات اصل است در صورتیکه چنین

نیست (مطلقاً)

حجت الاسلام حسینی : بله ، آنطرفش هم مطلق نیست ، اگر مشیت نسبتی بین طلب و ...

برادر معلمی : آنطرف قضیه (عینیت اصل در قلبیات است) در یک بعد مطلق است ،

بدین معنا که اگر اینکار را انجام دهم حتماً اینگونه میشود .

حجت الاسلام حسینی : اگر همین مطلب مطلق باشد بدین معناست که علوم بی جهتند .

برادر معلمی : علم بی جهت نیست زیرا ما اساساً نمیخواهیم آن کار خاص را انجام دهم که

در نتیجه محتاج علم خاصی باشیم .

حجت الاسلام حسینی : شما علم را در ابتدا کاربردی می گیرید ، لذا به تخییر اهداف ،

کاربرد ها عوض میشود این بدین معناست که (چنانکه قبلاً هم چنین می گفتیم) جهان دودسته قانون

دارد ، شما یک قوانین خاصی را پیدا کردید آنها هم قوانین دیگری را ، این بسیار فرق دارد با

اینکه بگوئید "کلا بعد هولا" و هولا" ، بدین معناست که اساساً آن علوم چیز دیگری میشود .

برادر معلمی : شما هم میفرمائید آن علوم چیز دیگری میشود و بدین معناست که دودسته

قانون دارد ، دودسته اشیا ، دودسته مرتباً پیدا میشود ، یکوقت است میگوئیم آنها آب را از

اینواه درست میکنند ما آبراه دیگر مثلاً آنها آب را از سد و مازقنات بدست میآوریم .

حجت الاسلام حسینی : ما آب باران را مبارک میدانیم ، آنها آنرا کثیف میدانند ، پس

ممکن است در آب کفار اکسیژن و ویدروژن باشد و در آب ما ازت و ... باشد ضمناً اکسیژن و ویدروژن

هم دارد .

برادر معلمی : اینگونه نیست ، یکوقت میگوئیم آنها آب را از این بعد تجزیه میکنند و از آب

این خصلتها را مورد نظر دارند و ما از آب خصلتها را دیگری را در نظر داریم ، نه اینکه ما آب را تجزیه

کنیم و ازت و بیترورن بشود ترکیب آیندو هیچگاه آب نمیشود . . .

حجت الاسلام حسینی : کفار در آب باران به يك عناصری ناخالصی میگویند اگر ما آن

عناصر مورد نظرمان باشد آنها خالصی آب است آنها خوبی است .

برادر معلمی : یعنی اگر آب گل آلود شد ما میگوئیم آب مضاف است این حرف درست

است که بگوئیم ما از آب خصلت‌های دیگری مورد نظرمان است که حتماً تجزیه و ترکیبش هم فـرق

دارد ولی نه اینکه با تجزیه و ترکیب آنها چیز دیگری را بدست میآوریم .

حجت الاسلام حسینی : پس اگر تجزیه و ترکیب عوض شد ، توصیف هم عوض میشود بنا براین

نظر ما ، وصف مادر باره آب فرق میکند آنها از آب معنای دیگری را غرض دارند ما معنای دیگری را .

برادر معلمی : آب را هم خداوند بگونه‌ای قرارداد است که تحمل د ووجه را دارد البته

تا حدی که اختیار بشر قابلیت تحقق داشته باشد . من این حرف را می‌پذیرم که در دستگاه اسلامی

ممکن است این ترکیب که آب از و ترکیب شده موضوعیت پیدا نکند ، و تجزیه و ترکیب دیگری

مورد نظر ما باشد یعنی بگوئیم آب در این حد ظاهر کنند از این حد به پائین ظاهر کنند .

نیست آنها (کفار) قطعاً چنین فرمولی در هیچ جای دستگاه شان جایی ندارد .

حجت الاسلام حسینی : یا مثلاً اینکه اسماء . . . در اذهان سافله بنظر برسد که اثر

روی خود ما می‌گذارد یعنی وقتی با نام خدا آب را می‌نوشیم و بعد از آن سلام بر حسین علیه السلام

می‌کنیم این ممکن است بذهن بعضی برسد که این کلمات فقط اثر روی روان انسان دارد ولی

در حالیکه هیچ عیبی ندارد که بگوئیم آن کلمات مبارک در حین آب نوشیدن در هویت آب نیز تأثیر

می‌گذارد ، هویت جاذبه ، مولکول‌هایش عوض میشود .

برادر معلمی : ممکن است مولکول‌هایش همان مولکول‌ها باشند ولی چیزی هم بآن اضافه

حجت الاسلام حسینی: در نحوه گردش آنها تاثیر می‌گذارد *

برادر معلمی: بله، این کلمات اثر می‌گذارد ولی معلوم نیست که مولکولهای آب را نیز

متاثر کند *

حجت الاسلام حسینی: آب که بریده از آن کلمات نورانی نمی‌تواند باشد *

برادر معلمی: درست مانند اینکه آب در یخچال با آب رودخانه یک آب نیست، دو آب

است، آن یکی خاصیت خنکی دارد و این ندارد در حالیکه هر دو در چیزهایی هم مشترکند و آن

اینست که هر دو رفع عطش می‌کنند ولی رفع عطش هر دو نیز مختلف است، یعنی وجه اشتراك و -

اختلافش حتماً وجود دارد وقتی ما بنام خدا آب را بنوشیم یا بالعکس حتماً چیزهایی از آن آب

فرق کرده و چیزهایی هم مشترك است، چون اگر خصیلت مشترك در آند و نداشته باشیم اختیار

بی معناست و اگر همه آنها هم مشترك باشند باز اختیار بی معناست *

حجت الاسلام حسینی: اگر بین این دو توصیف از آب هیچگونه مشترکاتی نداشته باشیم

چرا اختیار بی معناست؟ میتوان گفت دنیا متناسب با طلب کفار یگانه است و دنیا متناسب با

طلب مسلم بگونه ای دیگر *

برادر معلمی: در این صورت کیفیتهای عالم هیچ کاره است * در کیفیات دنیا برهان و واقعیت

تمام نمیشود چون من مسلم هستم دنیا برای من اینگونه است و چون او کافر است دنیا برای او

بگونه ای دیگر، ولی دنیا هیچکاره است *

حجت الاسلام حسینی: دنیا مستقل نیست، مشیت بالغه حضرت حق است و طلب انسان

برادر معلمی: در مشیت حضرت حق حتماً باید یک چیز ثابتی باشد تا معلوم شود کدام

یک درست انجام میدهند ***

حجت الاسلام حسینی: طلب انسان که مستقلاً بدون امداد الهی کار نمی‌کند *

برادر معلمی : اگر هر چیزی را که انسان طلب می‌کرد خداوند امداد می‌فرمود اساساً ذات

طلب بی‌معنا می‌شد .

حجت الاسلام حسینی : آیا اینکه خداوند می‌فرماید اگر روی بمن آورید و بارو از من بگردانید

من شما را کمک می‌کنم این به معنای نفی طلب است ؟

برادر معلمی : این درست است که خداوند هر دو را کمک میکند ولی آیا بطرف خدا آمدن

درست است یا نیامدن . اگر هر دو را خداوند (همان‌طور که طلب کنند) امداد کند کدام درست

است ؟

حجت الاسلام حسینی : امداد آنکسی که گناه می‌کند بخاطر از یاد گناهانش است " انما

تعلی لهم لیزدادوا اثماً " . . .

برادر معلمی : این مطلب باید در عینیت آثارش پیدا شود .

حجت الاسلام حسینی : آثارش اینست که کافر از رحمت خدا دور میشود و بطرف جهنم می‌رود

" ان الساءه آتیه لاریب فیها "

برادر معلمی : این حتماً باید آثارش در عینیت پیدا شود .

حجت الاسلام حسینی : آثارش اینست که این فرد در کفر غلیظ میشود .

برادر معلمی : مؤمن هم در ایمانش غلیظ میشود این دو شدت باید يك جامع مشترکی

داشته باشند و يك فرقی هم داشته باشند اگر جامع مشترك نباشد اختیاری معنای شود والا من

میتوانم در اینجا اختیار کنم که این تلفن تبدیل به آب شود (ج : نه ، این تلفن آب نمیشود)

این فرقی را که بین مؤمن و کافر می‌گوئید در پله های خیلی کوچکتر که می‌آئید به این معناست که هر

چیزی که خواست و طلب کرد تحقق پیدا کند . او می‌گوید دنیا آنگونه شود و من می‌گویم به نحو

دیگر و هر دو نیز تحقق می‌یابد در این وسط خود دنیا هیچ کاره است . درست است که دنیا

در محدودۀ اختیار تحمل آثار اختیار را دارد ولی از يك محدودۀ خاص که خارج میشود سیر حرکت خود را ادامه میدهد در اینجا است که نشان میدهد که حق با مسلم است یا کافر. اگر این معنا باشد امتحان و حجت همه چیز از بین رفته و حجت بر هیچکس تمام نمیشود.

حجت الاسلام حسینی: ببینید این فرد کافر مرتب مضطرب و نا هما هنگ است ولی مؤمن هما هنگ و مرتباً بهجت پیدا میکند.

برادر معلمی: پس يك تفاوت‌هایی وجود دارد در حالیکه اشتراکاتی نیز هست. يك دنیای مشترکی وجود دارد که آن مشترك در يك طیف خاص میتواند تغییر موضع دهد.

حجت الاسلام حسینی: شما يك حرکت برای عالم و مشیت در نظریه گیرید که آن حرکت روی خط مستقیم است.

برادر معلمی: آن حرکت، تحمل اختیار انسان را تا حدودی میتواند بپذیرد، همینکه میگوئیم اختیار مطلق نیست و جبر هم نیست باین معنا که نه اینکه دنیایك خط مستقیم است و براه خود میرود و انسان هیچ کاره است نه اینکه آن دنیا هیچگونه حرکت و جهتی نداشته و به طلب مابستگی داشته باشد، اگر دنیا هدف نداشته معلوم نبود که ما و کفار چه می‌کنیم و اگر حتماً هدف دارد، حتماً حرکتی دارد، پس این کیفیات برای ما رسیدن به يك جای خاص خلص شده اند و از آن جهت خارج نمی‌شوند مگر در يك حد خاصی به تناسب اختیار تغییر میکند در — حالیکه مسیر اصلی خود را حفظ میکند.

حجت الاسلام حسینی: یعنی شما میفرمائید لا جبر ولا تفویض... فقط در مرحله طلب نیست بلکه در تمام مرحله‌ها حضور دارد، ما هم اینار می‌پذیریم لکن نه بآن معنایی که شما میفرمائید هر جا مشیت خدا باشد نمیشود، اینکه مشیت نباشد به این معنا نیست که دنیا آیده مشیت

خداست ، آیا شهادت نیارا آئینه مشیت می‌گیرید ؟

برادر معلمی : من میگویم خداوند دنیا را خلق کرده و قیوم آنهم هست .

حجت الاسلام حسینی : آیا آنرا زیاد و کم هم می‌کند (ج : من اینرا متوجه نمی‌شوم) یعنی

بطرف کمال که میرویم آیا دنیا تغییر میکند یا نمی‌کند (ج : بله) آیا در این تغییر چیزی اضافه

میشود یا بصورت صنعت همه چیز قاطی میشود .

برادر معلمی : همیشه اسم کمال را میآوریم حتماً چیزی اضافه میشود ، این ماده که شکلش

عوض میشود آیا بمعنای ازدیاد است یا اینکه فرضاً يك خصیلت جدید از آن راکه پیدا کردیم در يك

ترکیب از آن استفاده می‌کنیم باین معناست که استفاده از آن متکامل شده است .

حجت الاسلام حسینی : تمام هویت وجودی شیئی اضافه میشود اگر آن اضافه در جهت

کفر و ایمان فرق داشته باشد ۹۰۰۰

برادر معلمی : آن اضافه شدن در جهت کفر و ایمان بدین معنا نیست که خداوند دنیا را

برگرداند و در جهت دیگری قرار دهد کفر و ایمان که در دنیا جادارد بمعنای داشتن جای خاص

است .

حجت الاسلام حسینی : پس آنچه‌هایی که اضافه میشود همه اش دست انسان نیست

همه اش خارج از دست انسان هم نیست .

برادر معلمی : این مطلب ادامه همان بحثهای جبر و اختیار است که در آنجا هم بنظر من

میرسید که اصالت شرائط بمعنای اصالت قانون و اصالت جبر و اصالت شیئی به معنای اختیار

مطلق بود حال کار به آنها نداریم ولی اینکه جهت داری علوم را میفرمائید بنظر من باین معنا

نیست که . . .

حجت الاسلام حسینی : همین اندازه که شما میفرمائید کفار يك وصف دیگری ازآب دارند

و با وصف دیگر بنابراین يك قوانین دیگر کاربرد های دیگری هم از آن دارند و در نتیجه نسبت تاثيرهای دیگر هم در هدف دارد يك اخلاق دیگری هم ایجاد میکند ، اگر همه اینها را گفتید به این معناستکه يك هویت دیگری را پیدا میکند .

برادر معلمی : از اینطرف يك چیز دیگری را هم عرض کنیم که اگر ما هم کار آنها را انجام دادیم همان نتیجه را می گیریم و خداوند هم آب را بگونه ای خلق کرده که آب میتواند اینگونه یا آنگونه باشد البته باین معنا نیستکه بی جهت است بلکه يك جهت کلی دارد ، بعد شاید از بحث کیفیت يك پله جلوتر بیاییم و جای احکام را مشخص کنیم ، بعد مطلوب را و ارتباط کیفیات را به نحوی مربوط به احکام بدانیم شاید يك مقداری برنامه ریزی مان مشخص شود .

حجت الاسلام حسینی : در عین حال بنظر می رسد وقتی شما می گوئید من يك مرکب درست می کنم يك خاصیت جدیدی متناسب با مطلوبیتهای پیدا میشود ، این خاصیت جدید مادی است و دارای فرمول است .

برادر معلمی : آیا این فرمول را ما باید حتماً از عینیت بدست بیاوریم ؟ ولی تجربه در شرایط خاص ، آنجائی هم که میگوئیم علوم جهت دار است باین معناستکه تجزیه بدن جهت نیست ، و بدن مطلوب ها و آزمایشهای خاص معنادار دارد ، مثلاً ما میخواهیم گوشت مورد مصرف مسلمانان گوشتهای حلالی باشد که خدا قرار داده و مثلاً خوک در دستگاه ماجائی ندارد . وقتی روی حیوانات خاصی آزمایشات صورت گرفت تحقیقات خاصی بدست می آید ، بنابراین ما در شرایط خاص تجربه خاص می کنیم .

حجت الاسلام حسینی : سه مطلب اساسی است که باید مورد دقت قرار گیرد :

مطلب اول رابطه و نسبت بین کم و کیف ، مطلب دوم نسبت کیفیتهای مختلف با یکدیگر (برای مثال در مطلب اول فرهنگ کمیات عینی از قبیل آهن و چوب و ضبط صوت و ... مشخص میشود در مطلب

دوم صحبت از اینست که نسبت فرهنگ به سیاست و اقتصاد چیست ؟

مطلب سوم اینست که نسبت بین توصیف و تکلیف (احکام) در مدل چیست ؟

برادر معلمی : در بحث رابطه کم و کیف بنظر میرسد که صحیح آن است که بگوئیم رابطه کمی از یک کیف با کم دیگری از کیف دیگر مورد بحث است چرا که کیف و کم هیچگاه جدای از یکدیگر نیستند یعنی نمی توانیم بگوئیم کیف به کم تبدیل شد یا کم به کیف تبدیل شد بلکه همیشه کمی از کیفی به کمی از کیف دیگری تبدیل میشود .

حجت الاسلام حسینی : مادر عینیت کمیاتی داریم که آن کمیات را یا با حجم یا با وزن یا با خصوصیت کمی دیگری ملاحظه می کنیم و به فرمایش حضرتعالی کمیت در این معنا خودش واسطه کیفیات مختلف است یعنی وقتی می گوئیم حجم این اتاق ۵۰ متر مکعب است ، متر مکعب شیئی مفروضی است که دارای ابعاد مفروضی است که در اینجا ما از طریق مفروض قرار دادن ابعاد آن کیف مفروض ابعاد عینی کمیت این اتاق را در حجم آن ملاحظه می کنیم . فرض کنید یک سنگی داریم که به اندازه یک متر مکعب آنرا تراشید ، اند این کمیت متصل به آن شیئی است ما کمیت این سنگ یک متر مکعب را با کمیت حجم این اتاق ملاحظه می کنیم و آنرا مقیاس قرار می دهیم و میگوئیم ۵۰ برابر آن است کانه کم آن را جدا کردیم و کنار این گذاشته ایم یعنی در امور عینی کمیت وسیله سنجش میشود . در امور ذهنی هم واحدی را که معین می کنید نسبتی که بین کیفیتهای مختلف ریاضی هست را عملاً با آن می سنجید حالا ما هستیم که میگوئیم ۱۰۰ متر مکعب یا هزار متر مکعب نفت یا میگوئیم صد تن نفت ، عملاً مثل اینست که کلمه تن و هزار کیلو را از حجم های دیگر جدا کرده ایم حالا فرقی ندارد که تن را یک تن نفت بگیریم یا یک تن از چیز دیگر هزار کیلوی بدون هیچ قیدی جز در ذهن در جای دیگری نیست یعنی در ذهن میتوانیم از هزار کیلوهای متعددی لفظ هزار تن را انتزاع کنیم و در خاطر بیاوریم ولی در خارج حتماً تن مربوط به یک حجمی است .

برادر معلمی : در این بحث دو مطلب است ، یکی همین مطلب که الان فرمودید که در رابطه بین کم و کیف بصورت ایستا و استاتیک ملاحظه می کنیم گاهی رابطه کم و کیف را در حرکت می سنجم یعنی میگوئیم مثلاً از صد تن نفت خام میتوانیم ۵۰ تن بنزین یا ۱۰ تن قیر می توان بدست آورد در اینجا هم با اصطلاح بین نفت و کالا های دیگر رابطه برقرار می کنیم . یا مثلاً در بحث اقتصاد همین مطلب است که میگوئیم مثلاً ۱۰۰ هزار تومان پول در این بخش می گذاریم تا در آینده این مقدار گندم داشته باشیم . یعنی در بودجه بندی و هزینه گذاری ها وقتی همه چیز را به پول تبدیل می کنیم میگوئیم این مقدار پول در بخش صنعت خرج می کنیم تا این کیفیت ها تولید بشود . ظاهر این امر اینست که ما داریم کم را به کیف تبدیل می کنیم (چه در تبدیل نفت به بنزین یا در تولید در بخش صنعت) در حقیقت کمی از یک کیفیت به کمی از کیف دیگری تبدیل میشود .

حجت الاسلام حسینی : در قضیه نفت روشن است اما در قضیه پول معنایش قدرت

خرید است مثلاً ۱۰۰ هزار تومان پول معنایش ده هزار کیلو بذر ده هزار کیلو آب و ...

برادر معلمی : مثلاً ده شبانه روز کار کارگر که البته توان کارگر هم قابل محاسبه است .

حجت الاسلام حسینی : یعنی اگر آن هم فشار باشد آن هم قابل محاسبه است مثل

ماشین که می گوئید یک یا چند اسب بخار .

برادر معلمی : جای آن هم میتوان ماشین گذاشت و میگوئیم مثلاً بجای اینکه یک کارگر

هشت ساعت زمین را می کند میتوانیم یک تراکتور بگذاریم که در ربع ساعت اینکار را انجام دهد .

این اینقدر توان می برد ، آن هم همینقدر توانی که او خرج میکند از طریق سوزاندن بنزین اینکار

را می کند . خلاصه منظور اینست که مایک ترکیباتی داریم که همه کیف و کم است . . .

حجت الاسلام حسینی : اگر در همینجا کمی دقت کنید مسأله روشن میشود آیا همه کارها

کارگری را میشود مثل همین تبدیل کیفیت به کیفیت کرد ؟

برادر معلمی : بنظر من می آید همه اینها تبدیل کم به کیف است . . .

حجت الاسلام حسینی : يك مقدارش كه زور و توان لازم دارد مثل تراكتور میشود . گرچه

هدایت تراكتور هم بدست انسان است .

برادر معلمی : آن هم فرقی ندارد ماکه نمی خواهیم بگوئیم همه چیز قابل تبدیل به يك

چیز مادی است ، ولی میتوانیم بگوئیم دو ساعت هم نیروی فکر می برد .

حجت الاسلام حسینی : من می خواستم به همینجا برسم ، دو ساعت نیروی فکر راکه شما

دیگر نمی توانید اینجا بگوئید .

برادر معلمی : فکر هم يك کیفیت است .

حجت الاسلام حسینی : اینهایی راکه می گفتیم واحد وزنی و غیره بود

برادر معلمی : آن هم يك واحد دیگر است ، از آن طرف هم كه تبدیل کنید خیالی

چیزها تبدیل میشود .

حجت الاسلام حسینی : واحد ساعتی چه نحوه واحدی است ؟ نیروی انسان را روی

ساعت می سنجید .

برادر معلمی : ما يك مقیاس گرفتیم ، منظور اینستكه هر کدام از اینها يك کیفیت هستند كه

كمی دارند حالا ما يك مقیاس انتخاب کرده ایم و حقیقتاً خودش يك هویتی داشته است ، این

مقیاسی كه من انتخاب کرده ام دو برابر او بوده است ، اگر مقیاس را چیز دیگری گرفته بودم

يك برابر میشد و اگر چیز دیگری گرفته بودم $\frac{1}{2}$ میشد . اینها زیاد مهم نیست ، البته اینكه

باید يك هماهنگی و هم سنخی بین واحد و مقیاس باشد سرجای خودش ولی منظور اینستكه هر

کاری كه بکنیم يك كمیتی از کیفیتهای مختلف ، كمیتی از کیفیتهای مختلف دیگری را نتیجه مید هد

در اینجا هم يك حاصل است كه يك تن گندم بار می آید . حاصلهای دیگری هم داشته چون

آنها مد نظر بود آنها را در محاسبه نیاوردیم و فرض می‌کنیم که یکی از حاصله‌های اینستکه اگر آدم است خسته میشود .

حجت الاسلام حسینی : یا کار آرمود میشود .

برادر معلمی : یا پیچید تر میشود ، اگر تراکتور است لاستیکش سابید میشود ، اگر

بنزین میسوزد هوا را هم آلود میکند گرما هم تولید میکند ، آبی که به زمین می‌دهیم غیر از

گندم غله‌های هرز را هم آبیاری میکند و ترکیبات خاک هم مثل ازت و غیره تبدیل شده است .

چنین چیزهایی هم هست که مادر محاسبه نیاوردیم والا چنین اعمالی هم انجام شده است .

حجت الاسلام حسینی : پس بگوئید کمیت نسبت بین دو کیفیت است ؟

برادر معلمی : نه ، همیشه یک کمیتی از یک کیفیتی به یک کمیتی از یک کیفیت دیگر تبدیل

میشود حالا اگر ما ...

حجت الاسلام حسینی : همین معنای کمیت نسبت بین دو کیفیت است چطور است ؟ (ج :

چنین نیست) وقتی می‌گوئید یک کم از کیفیت چقدر نقد تبدیل به یک کم از نقد شد ...

برادر معلمی : بعد ما بین آن دو کمیت یک نسبت برقرار می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بین این دو کمیت میتوان نسبت برقرار کرد ؟

برادر معلمی : آنچه که ما دنبالش می‌گردیم نسبت بین کمیتی از این و کمیتی از آن است نه

اینکه کمیت ، کیفیت شد نسبت چقدر به نقد دادن نسبت ۶ به یک است ، ۶ کیلو چقدر

که بیاورید یک کیلو نقد می‌دهد . این یک نسبتی است که ما بین کم این و کم آن می‌سنجیم ، نه

بین خود کیفیت .

حجت الاسلام حسینی : خود کیفیت را نمی‌توانیم بگوئیم نسبت تا تاثیر چقدر رو نقد $\frac{1}{7}$ و

بالعکس ۶ برابر است .

برادر معلمی : نسبت تاثیر آن در چه چیزی ۶ به يك است ؟ میشود آنها را تبدیل به

وزن کرد و گفت نسبت تاثیر آن نسبت به کره زمین ۶ به يك است . ۶ تا که مصرف کنی یکی از آن

پیدا میشود ، ۵ تا ی دیگرش هم يك چیزهای دیگری شده است يك چنین چیزی میشود گفت ولی

به معنای اینکه کم و کیف قابل تبدیل به هم هستند ، نیست .

حجت الاسلام حسینی : برید ، از هم ، نیز نیستند .

برادر معلمی : همراه با هم هستند و وثیت به آن معنا دارند .

حجت الاسلام حسینی : حالا من سؤال می کنم که ما يك اوصاف کیفی در جدول می رسم^{به}

مثلاً فرهنگ ، فرهنگ ، سیاست ، سیاست ، سیاست و تا اینها را در هم ضرب می کنیم

فرهنگ سیاست اقتصاد ، سیاست فرهنگ اقتصاد و نظیر اینها ، این يك جدول جداست ، يك

جدول هم مال مقدمات مادی است . جدول قبلی اوصاف اجتماعی بود . فرهنگ جزء اوصاف

اجتماع است جزء اوصاف خاک و سنگ و چوب و غیره ابتداً نیست . يك جدول کیفیات هم باید

درست کنیم مثل نور و آب و هوا و خاک و آهن و چوب و غیره يك جدولی هم مال انسان داریم .

می گوئید با سواد هستند بی سواد هستند ، کم کار یا کارآ هستند و تواناییهای انسانی را در

نظر می گیریم . یعنی در مرحله خیلی بالا که در نظر بگیرید این جدول انسان ، امکان ، ارتباط

میشود . ارتباط آنها هم که در فرهنگ سیاست ، اقتصاد ، وصف کیفیت ربطش شده است والا يك

قانونی است که به شما اختیار میدهد بر اساس آن قانون تصرف کنید در زمین یا در معدن و غیره

يك نحوه ارتباط بین شما و آن را می پذیرد . این رابطه هم ناشی از يك فرهنگ شده هم اثر بر

آن فرهنگ دارد ، هم ناشی از يك سیاست شده و هم اثر بر آن سیاست دارد ، هم ناشی از يك

قدرت مالی شده و هم اثر بر آن دارد . یعنی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد به عبارت دیگر وصف

ربط در اینجا ذکر شده (در يك معنا) در معنای دیگر فرهنگ اساساً امری است که از موضع

تعلق که به آن نگاه کنیم تعلق انسان است به پذیرفته شده های ادراکی، سیاست تعلق انسان نسبت به ارتباطش به افراد مختلف است، اقتصاد تعلق انسان به یک نسبت تا مخیر مادی خاصی است.

حالا ما می خواهیم ببینیم اینها را که روی هم جمع کنیم در وحدت ترکیبی آیا بهای لازم و کافی به سیاست داده شده است؟ آیا بهای لازم به سیاست و فرهنگ و اقتصاد داده شده است؟ اول آیا این اوصاف هائی را که خرد کردیم و نوشتیم با اوصاف مقدورات عینی چه ربطی دارند؟ آهن را میتوانی به سختی، نقطه ذوب و انجماد و غیره تقسیم کنی چه ربطی بین آن اوصاف که مال وحدت ترکیبی جامعه انسان است با این اوصافی که مال اشیاء است وجود دارد؟ در ثانی هدف از این تقسیم کردن ها، از اول تا آخر، اینست که یک تخصیص خوب را پیدا کنیم. یعنی بگوئیم چه مقدار از آهن و چوب، پنبه و مس باید به چه چیزهائی تخصیص پیدا کند غرض از تنظیمات الگوی تخصیص مادی است. پس ما یک اوصاف فرهنگی داریم که کیفیت و کمیتی دارد ولی شبیه است به اینکه عین آن باشد شبیه اینکه می گفتیم وقتی می خواهیم کارگر را بسنجیم نمیشود با واحد وزن و طول و حجم سنجید با واحد زمان هم که می خواهیم بسنجیم اشکالات کوچکی در آن پیدا میشود که کار هر کارگری را در هر زمانی نمیتوان مساوی با هم بدانید یعنی اشکالاتی را که قبلاً در بحثهای گذشته بر کار اجتماعاً لازم می گرفتیم چون گاهی در کمیت محض است کیفیت محض را عنایت نداریم و حال آنکه گاهی کیفیتی قابل قیاس نیست یعنی خیلی تأثیر آن بالاتر از کمیت است اگر رابطه بین کیفیات هم با هم پیدا شود و رابطه یک کیف به فرمایش حضرتعالی یک کیفیت و یک کمیت در یک پیدا شود و کمیت را هم در فرهنگ و سیاست و اقتصاد، قابل اندازه گیری باشد و چوب و سنگ و آهن و غیره را هم قابل اندازه گیری کنیم و بعد هم واحد هایشان طبیعتاً دو تا میشود یکی واحد حجم و کارائی و وزن است یکی هم کارائی خاص دیگری است. فرهنگ و سیاست و

اقتصاد وصفهای انسانی ، وصفهای جامعه هستند ، حالا ممکن است در اشیا هم گفته شود
 ولكن وصفها مال وحدت ترکیبی هستند و از يك درجه دیگری هستند . وصف سستی و سختی
 آهن از يك درجه دیگری است هر دو ی اینها را بتوانیم جدا کمی کنیم . کمی کنیم یعنی يك مقیاس
 از داخل خود آنها را ملاحظه کنیم و يك مقیاس را هم از داخل خود اینها ملاحظه کنیم . بعد يك
 مقیاس مشترك بتوانیم پیدا کنیم که بتوانیم نسبت بین این دو کم را بسنجیم ، بنظر من می آید قیمت
 صرف نظر از چند چیزش مثل اینکه در چه ساختار قیمت‌هایی معین میشود ؟ قیمت کاذب است یا
 صحیح ؟ اینها همه را کنار بگذاریم ولی يك چیز یقینی است که قیمت يك واقعیتی هم دارد یا
 میتواند داشته باشد که آن واقعیت میتواند هم کم داشته باشد و هم کیف (مثل همه اشیا)
 دیگر ممکن است آن واقعیت اول هم قابل لمس نباشد ، هیچ ضرری ندارد که مادر اینجا اول
 بصورت فرضی درباره آن صحبت کنیم بگوئیم ارزش و قیمت يك کیفیتی است که آن کیفیت احیاناً
 رابطه بین امور مادی و غیر مادی را مشخص می کند ، مادی به معنای فیزیکی اشیا و انسانی به
 معنایی که تابه روح و اختیار برسد که کاملاً مجرد از این سنخ ماده میشود ، هر چند تغییری و
 تغایر و زمان و همه چیز در آن است قیمت را ملاحظه کنید ، بطور خلاصه شما برای معین کردن
 و سنجیدن د و کیفیت عینی مثل چوب و آهن نیازمند هستید که برای هر يك از آنها واحد معین کنید
 بعد کمیات آنها را ببینشان نسبت برقرار کنید بعد بگوئید ماصد تن چوب داریم ۱۰ تن آهن داریم
 بعد باید فرهنگ و سیاست و اقتصاد هم قابل سنجش و ملاحظه کردن باشد بعد باید يك واحد
 مشترکی در نظر بگیرید چون تا يك واحد مشترك نداشته باشید نمیتوانید نسبت سنجی مشترك را
 انجام دهید ، مثلاً اگر وزن و حجم مشترك بین اشیا و کالاها نبود هر چیزی يك خاصیت^د
 یکی قرمز یکی سبز یکی ترش یکی شیرین است حالا شما بوسیله وزن و حجم در این اشیا يك واحد
 مشترك میتوانید انتخاب کنید و تدریجاً واحد طول و زمان را هم مثلاً در نظر می گیرید و بعد بین

اینها یک واحد مشترك انتخاب کنید ما واحد مشترك بين اوصاف انسانی و اوصاف عینی لازم داریم و باید اولاً دید آیا با واحد مشترك مشکل حل میشود یا نه؟ ثانیاً آیا واحد مشترك میتواند قیمت باشد یا نه؟ یعنی به عبارت دیگر همانجورکه جاذبه زمین علت بدست آمدن واحد مشترك در بین مشخص شده، سنگینی این در مصلحت مشخص شده، آن قیمت قیمتی است هم واقعی، هم مشترك هم دارای جریان ورشد و هم به يك معناد یگر نمیشود گفت تعلق بین انسان و شیئی بهتر است گفته شود نسبت بین انسان و شیئی به غایت یعنی در نظام مشیت حضرت حق جلالت عظمته آن را دید و گفت واحد آن واحد مشترك است. حالا چگونه معین میشود و چگونه آن را معین کنیم آن بحث دیگری است، یعنی قیمت واقعی شیئی و مکانیزم قیمت ها اگر بخواهد به اصل صحیحی برگردد چگونه باید برگردد يك بحث دیگری است، بحث اول اینستکه آیا قیمت واحد کمی مشترك است از يك کیفیت مشترك حاکم که کاره واحد است؟ مثل واحد زمان که می گوئید واحد جاذبه، جاذبه خاصی است که میشود انسان را در آن گذاشت جنس و همه چیز را در آن گذاشت و آدم هم اگر در نظام تعلق بهی قیمت شود هیچ از درجه آن کم نشد درجه واقعی مشخص و معین شده ولو بگوئید بند ۲ ریال ارزش دارم یا ۲ میلیون ارزش دارم این به این معنائیست که آدم میزاد را مادی محاسبه کرده اند در نظام تعلق بهی است یعنی جایگاه این در بشر رشد اگر ملاحظه شود دیگر معنادارد که مادی ملاحظه کنیم البته سؤال اینستکه آیا شما در ماشین که نگاه می کنید آدم هست، فندک هم هست؟ می گویم بله در نظام خلقت خدا هم که نگاه کنید آدم هست فندک هم هست، می گوئید ملکات حسنه هم هست؟ می گویم ملکات حسنه را که تجریدی نگاه نمی کنید ملکات حسنه منیرالدین یا ملکات رذیله منیرالدین است، هیچ عیبی ندارد که بگوئید هستی، نظام تعلق کیفیاتش با هم يك نسبتی را دارند و يك جریان رشد را هم بطرف خدای متعال دارند و از این باب که بخواهید نگاه کنید عیبی ندارد که همه چیز

يك واحد داشته باشند نقص برای انسان نیست ، کرامت انسان پائین نمی آید بلکه همه چیز کرامتشان به انتسابی است که به خدا دارند چون مادیها سعی می کنند انسان و همه چیز را مثل کالای مادی پست بسنجند ، هیچ عیبی ندارد که ما همه چیز را از موضع پایگاه آن چیزی که ارزش همه چیز به اوست والحمد لله . رب العالمین و حمد هر چیز حمد اوست از آن پایگاه نگاه کنیم و آن پایگاه هم پایگاه شاملی باشد که همه چیز در آن جا بگیرد و هیچ چیز نباشد که در آن جا نگیرد یعنی مبنای ارزش را مورد لحاظ قرار دادن برای شناختن ارزش ربالی ، ارزش پولی و از این باب اگر باشد همه چیز را میشود تبدیل کرد یعنی میتوانیم بگوئیم قیمت هرگاه حقیقی شود واحد جامعه است .

برادر معلمی : چند مطلب در اینجا هست یکی در مورد قیمت که می فرمائید در تبدیل و مبادله نقش پیدا میشود و از الان هم نمی خواهد انسان حساب کند زیرا جریان رشد خودش تبدیل است .

حجت الاسلام حسینی : قیمت در مکانیزم قیمت ها پیدا شدن این يك حرفی است قیمت در جریان تبدیل ملاحظه شدن يك حرفی است تبدیل الهی معین شدن يك حرف دیگر است .
برادر معلمی : هر سه اینها وقتی بحث احکام الهی پیش آمد یکی میشود .

حجت الاسلام حسینی : صحیح است ولی در دستگاه کفار . . .
برادر معلمی : من می گویم آنها هم از يك بعد حرف ما را می زنند آنها عوضی تعریف میکنند در آنجا هم که می گویند مکانیزم قیمتها نمی گویند مکانیزم قیمتها به این معنا درست است که هر چیز که در بازار آمد جای خود را پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : آنها می گویند جبراً پیدا میکند و جبر هم جبر مادی محض است .
برادر معلمی : میخواهم بگویم این حرف دروغ است چون آنها يك روابط انسانی حاکم

کرده اند یعنی يك مطلوبهائی تعیین کرده اند نسبت به آن مطلوب و آن روابط هر کدام از این
 کالاها يك قیمت پیدا میکند وقتی که ما مطلوب را عوض می کنیم و روابط انسانی را عوض می کنیم قیمت
 چیزها عوض میشود یعنی هر چیزی برای آن چیزی که ما میخواهیم يك ارزشی دارد و به يك درد
 میخورد یا به دردی نمیخورد یعنی فرض می کنیم يك وقت هست که نفت در يك روابط خاصی . . .
 حجت الاسلام حسینی : آب فرات درد دستگاه کفار هیچ ارزشی ندارد اینجا هم اگر مسلم
 گیر آورد بدلیل روایت شریفی که میگوید در آب فرات روزی ۳ یا ۷ قطره از آب بهشت مخلوط
 میشود مؤمن این را بفهمد دلش میخواهد همه شربش را از آب فرات قرار دهد کافر هم آب فرات
 را در آزمایشگاه می فرستند و نگاه می کند میگوید گل آن زیاد است و هیچ فرقی با آبهای دیگر ندارد
 برادر معلمی : وقتی که ما مطلوبها را عوض کردیم یعنی يك وقت گفتیم من میخواهم توی يك
 اتاق ساختمان تیر آهنی ، اسکلت فلزی بسازم مثلاً تیر چوبی اصلاً بدرد ما نمی خورد و این در این
 ساختمان سازی ارزشی پیدا نمی کند وقتی که می گوئیم میخواهیم ساختمان بسازیم که قدیمی باشد
 کاه گلی باشد تیر چوبی ارزش پیدا می کند ، وقتی مطلوبها را عوض می کنیم یعنی میخواهیم يك چیز
 دیگری درست کنیم و آنها میخواهند يك چیز دیگری درست کنند يك بحث در کیفیتهای عینی است
 يك بحث هم در روابط انسانی است ما میخواهیم با هم يك نحوه رابطه اش داشته باشیم و
 آنها میخواهند يك نحوه دیگر رابطه داشته باشند ، مثلاً ما اگر در خانه يك چیزی داشته باشیم
 و همسایه تاچهل طرف آن طرفتر احتیاج داشته باشد باید بدیم پس کالا را نگه داشتن يك قیمت
 پیدا میکند يك وقت هم کسی کافر است می بیند اگر همسایه اش چیزی لازم داشت باید بیشتر نگه
 دارد تا قیمت کالا بالاتر رود ، بنابراین روابط انسانی که عوض میشود و مطلوبها که عوض میشود
 قیمتها عوض میشود ، این سر جای خودش يك بحث دیگر است این درست است کفار هم که میگویند
 مکانیزم قیمتها کنترل میکند این حرف را از يك جا گفته اند ولی دروغ است حقیقتش اینست که يك

مطلوبه‌هایی را درست کرده‌اند یک روابط انسانی را درست کرده‌اند و بخاطر اینکه این روابط و این مطلوبها هست کیفیتها هم این قیمت‌ها را پیدا کرده‌اند اگر همان چیزها را در روابط دیگر و برای کار دیگر ببریم یک قیمت دیگری دارند مثلاً اگر یک دفعه کل صنایع فرانسه را به ما بدهند همه شیشه‌های مشربی که تولید میکند برای ما داده‌شاهی ارزش ندارد، شاید یک دردسری هم داشته باشد که بگوئیم اینها را باید در یک جایی تبدیل به الکل کنیم خود مشروب را که در شیشه باشد بسته بندی شده باشد بنظر ما هیچ ارزشی ندارد ولی اگر همین را در آن دستگاه نگاه کنند چون مطلوبهای دیگر و تغییرات و رشد دیگری را در نظر دارند و یک روابط دیگری را در نظر دارند قیمت دیگری دارد این یک بحثی است که خیلی دور است بحث اولی که می‌فرمائید بنظر من می‌رسد که اگر ما نظام تعلق را تقسیم بندی کنیم و بگوئیم در این چارت تقسیم بندی تعلق این انسان است و آن هم جهان منهای انسان است و این هم نحوه رابطه اش است، تقسیم بندی که کردیم سه چیز است.

حجت الاسلام حسینی: مثلاً انسان - امکان - رابطه.

برادر معلمی: حال نمی‌دانیم هر چیزی که باشد بعد آن تقسیم بندیها را همینطور پائین آوردیم، یک بحثی در بحث تقسیم بندی هست که ما وقتی یک قانون کلی پیدا می‌کنیم آن قانون کلی وقتی بر همه آن کیفیتهایی که داریم شامل است مرتب که آن را طبقه بندی می‌کنیم جای دیگری که می‌رود قید خصوصیت شخصیه پیدا میکند لازم نیست که مرتب آن را تکرار کنیم و قید خصوصیت شخصیه بزنیم اگر بفرض معلوم شد که ما فرهنگ و سیاست و اقتصاد داریم یک دفعه شش بار پشت سر هم بگوئیم فرهنگ فرهنگ فرهنگ فرهنگ یا درهم قاطی و ضرب شده باشد بلکه وقتی که آن قیدها می‌خورد آن خصیلت با قیدش یک خصیلت دیگر میشود و یک اسم دیگری پیدا میکند مثلاً اگر گفتیم دوئیت و ربط بین آن و این کلی ترین قانون تقسیم بندی است بعد می‌گویند در زمان؟

میگوئیم در زمان که نگاه کنیم دو وثیت و ربط یکی وضعیت اول یکی وضعیت ثانی و یکی ربط بین آن است مثلاً گذشته آینده و حال است این را نمی‌گوئیم که دو وثیت و ربط بین آن دو وثیت زمانی و حالت اول زمانی و حالت دوم زمانی و ربط بین زمانی دو مرتبه بعد روی این تقسیم بندی کنیم و بعد در مکانی توضیح دهیم و مرتب این قید ها را بنویسیم و در هر خانه ای ۶۰ تا لغت لازم شود که بنویسیم در زندگی اجتماعی هم همینطور است که وقتی یک خصلتی منسوب به چیز دیگری میشود و یا قیدی میخورد یا قیدی از آن برداشته میشود یک اسم دیگری برای آن می‌گذاریم یعنی خودش هم تبدیل به یک خصلت دیگری میشود نه فقط برای آن اسم می‌گذاریم و دیگر با آن اسم می‌شناسیم لازم نیست قیدها تکرار شود یک بحث دیگر هم در مورد تقسیم بندی هست و آن اینست که وقتی که مایک قوانین منطقی پیدا کنیم هر چند که قوانین منطقی را دقیق کنیم و از اجمال در آوریم و لسی هیچوقت تقسیم بندی منطقی به این نمیرسد که این کیفیتهای عینی با جمیع خصوصیت شخصیه در آن چارت بروند بلکه همیشه آدم هست که آخر کار باید بگوید این خانه یعنی این کیفیت و یعنی همیشه تطبیق آن قانونها به این مصداقها کار عقل است ولی چیزی که هست هر چه تقسیم بندی بیشتر شده باشد قوانین منطقی بیشتری پیدا شده باشد فرمولهای بیشتری پیدا شده باشد تطبیق راحت تر انجام می‌گیرد و بنابراین اینکه ما بگوئیم کیفیتهای عینی که در عینیت می‌بینیم چطور میشود و آن خصلتها چطور میشود بنظر من میرسد وقتی آن خصلتها را تقسیم بندی می‌کنیم و پائین می‌آئیم در هر رده ای که هستیم بجای آن خصلتها ما به ازاء خارجی آن وجود دارد منظور فقط کیفیت عینی نیست یک وقت هم ممکن است بگوئیم ذهن انسان است این روحیات و باورها های انسان است یا ادراکات انسان است و منظور از این خانه ادراکات انسان است بعد خود ادراکات انسان را تقسیم بندی کنیم و بگوئیم این سه دسته ادراک دارد چگونه میشود بعد در بخش انسان که میگوئیم فرهنگ فرهنگ این مثلاً معلم میشود یعنی سه فرهنگ که در هم ضرب شود معلم

است • معلم است که در رشته فرهنگی کار فرهنگی برای فرهنگ میکند (بصورت مثال عرض میکنم)
 یابگوئیم اقتصاد فرهنگ مثلاً حسابداری آموزش و پرورش میشود • این تطبیق که در این
 خانه می‌کنیم وتوی عینیت می‌آئیم این کارحتماً کار عقل است •

حجت الاسلام حسینی : نهایت باید خصوصیتها به نحوه ای روشن شده باشد که این
 تطبیق ساده انجام گیرد •

برادر معلمی : همیشه هم مجبوریم این تطبیق را انجام دهیم هرچه جدول را بزرگتر
 و گسترده تر کنیم تطبیق به مصداق آسانتر میشود اشتباه ماکنتر میشود ولی همیشه ...

حجت الاسلام حسینی : بانسبت تقرب نزدیک است والا حقیقت شیئی رامعین کنیم که
 نمیشود •

برادر معلمی : ولی همیشه این مطلب وجود دارد که یک کسی باید بیاید و بگوید این نقطه
 الگو همان کیفیتهاست •

دو بحث دیگر هم میشود اضافه کرد • یکی اینکه همین فرمولی که مادرست می‌کنیم اگر بخواهیم
 خودمان به شخصه آن را نقد را بزنیم خصلت‌های همه کیفیتها در آن پیدا شود این تقریباً یک
 امر محالی است یعنی ما بتوانیم آنقدر این فرمول وجدول را بزرگ کنیم تا معدن آهن یزد در
 فرمول پیدا شود یا تفاوت معدن آهن یزد و شیراز و تبریز پیدا شود که تازه این سه معدن معدنها
 آهن ایران هستند و با خارجیها چه تفاوتی دارند اینها را که بخواهیم حساب کنیم یک چارتری
 میشود که به تعداد آن کیفیتهایی که وجود دارد باید در آن خانه وجود داشته باشد و پس
 همیشه مایک چارت بزرگ درست می‌کنیم که فرمول دارد بعد آن فرمول را وقتی که به دیگران یاد
 می‌دهیم یک بخش از آن را می‌گوئید در اینجا این خصلت را می‌خواهیم ، آنوقت یک کس دیگری آن
 چارت را تقسیم بندی میکند و از آن چارت به مراحل پائین ترمیرسد مثلاً اگر یک چارت کلی برای

کل مملکت درست کردیم گفتیم برای آهنی که لازم داریم مثلاً ۵ میلیون تن سنگ آهن میخواهیم اینک این پنج میلیون تن از کجا بدست می آید ممکن است در برنامه ریزی اولی وجود نداشته باشد یک کس دیگری آن را تقسیم بندی میکند یا مثلاً یک کامپیوتری وجود داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : در این قسمتهاکه ما باید بتوانیم فرمول راد در برنامه ریزی کامپیوتر

وارد کنیم خصوصیات بدیم و بعد از ضرایب آن رامعین کند و جلو برود یک سؤال هم داریم .

برادر معلمی : یکی هم در مورد جایگاه احکام نسبت بهم دیگر است بنظر می رسد که

احکام رابطه بین انسان با خدا ، رابطه انسان با خودش و رابطه انسان با سایر انسانها و خلاصه

رابطه انسان با کیفیتها نشان میدهد وقتی مایک جوری جدول بندی کرده باشیم که بعد

بگوئیم در این جدول بندی روشن میشود که اینها چه جوری با هم رابطه دارند یعنی انسان با

این کیفیتها یا انسان با خودش یا انسان با جامعه خودش چه نحوه رابطه ای باید داشته باشد

یعنی یک دستور العملی در این جدول بندی وجود دارد باز الگورا هم دو نوع میتوانیم بگوئیم

یک وقت میتوانیم بگوئیم مایک الگوئی داریم آن الگوستاتیک است یعنی کیفیتها را در حالت ایستا

می شناسد یا کیفیتها را در حالت وضعیت استاتیک تعریف میکند و میگوید اگر مثلاً یک رادیو ضبط

داشته باشید باید دو تاتلغن داشته باشید و یک بخاری و یک تلویزیون داشته باشید و اینها

را مرتب تعریف میکند این الگو الگوی کاملی نیست . الگو باید اینجور باشد که بشود در آن نشان

داده شود که حرکت و تغییرات هم جزء آن باشد که وضعیت تعادل در حال حرکت را نشان دهد

به تعادل در حال ایستا یعنی اگر من بخواهم فلان چیز را درست کنم اگر بخواهم این تعادل را

بوجود آورم باید چه تغییراتی را بدیم تا این بدست آید خود آن هم باید یک الگو داشته

باشد حالا اگر این مطالب بود هم این روابط در آن پیدا میشود یعنی تغییرات که در آن داده

میشود نشان میدهد که من باید چه نحوه با این چیزها رابطه داشته باشم تا آن وضعیتی

که می‌خواهم پیدا شود پس این نحوه " باید و نباید "ها داخل این " هستها " وجود پیدا میکند حالا اگر دستورالعملهایی که الگوها میدهند، بگوید اینجا باید پول خرج کنید یا آدمها باید این چیزها را مصرف کنند یا باید این نیروها را تربیت کنید یا آدمها وقتشان اینجوری تقسیم بندی میشود اگر نگاه کردیم دیدیم اینها متناسب با احکام خدا بود یعنی رابطه‌ای که از همان اول تقسیم کردیم و گفتیم انسان - امکان - رابطه این رابطه جای احکام است • بعد هم توی اینها که می‌آئیم این رابطه باید خرد شود و داخل این رود، در خود امکانات احکام خدا ظاهرش اینست که نمی‌آید یعنی خدا جایی دستور نداده که سنگ باید باشی چه چنین رابطه‌ای داشته باشد ولی چون این به نظام انسانی وصل میشود آنگاه دستورالعمل پیدا میشود که بین فلان مطلب و فلان مطلب نباید چنین رابطه‌ای باشد چون اگر بین کیفیتهای امکانات چنین رابطه‌ای بود این رابطه که بین امکانات و انسان است تبدیل به این رابطه‌های انسانی میشود که در اینجا هست و این رابطه‌های انسانی مورد پذیرش وحی نیست - پس جای احکام در اینجا پیدا میشود • اگر ما توانستیم رابطه‌ای را که بین انسان و امکان می‌گوئیم چنان خورد کنیم که قاطی چارت میشود امکاناتی که وجود دارد رابطه‌های بین آن مشخص شده باشد •

حجت الاسلام حسینی : یعنی کیفیت ارتباط بین انسان و امکان که همان قانون بود ه است و قانون نهایتاً مشتمل بر قوانین کمی است که همان نسبت اشیا با هم است و قوانین - کیفی که رابطه انسانها با هم و انسانها با اشیا است در رابطه انسانها با هم و رابطه انسانها با اشیا طبیعی است که قوانین الهی وجود دارد در رابطه کیفیتها بهم قوانین الهی ابتدائاً نداریم ولی در مکائیم مطلوبیت الهی رابطه طبیعی آنها پیدا میشود •

برادر معلمی : بله ، همین را عرض می‌کردیم که در اینجا اول کار نمی‌آیند بگویند بین

سنگ و شیشه چه نسبتی باید برقرار باشد ، وحی چنین چیزی را نگفته ولی ما می‌بینیم اگر اینقدر

مس استخراج کنیم و اینقدر آهن چون با انسان رابطه دارد یعنی باید این تعداد انسان بکار گماشته شود تا مس و آهن استخراج شود و این مس و آهن تبدیل به یک چیزهایی میشود که وارد زندگی انسانها میشود آن چیزها باعث میشود که روابط غیر الهی بین مردم برقرار شود میگوئیم این نسبت پسندیده نیست این نسبت را عوض می کنیم و بعد از طریق رابطه نگاه می کنیم و میگوئیم بین آدمها این رابطه برقرار میشود میگوئیم پس این نسبت صحیح است . حالا باز چیزهای دیگری هم هست که در چارتری که ما داریم و مطلوبهائی را که تعریف میکنیم اینها به عینیت متصل است فقط چیزی نیست که ما تقسیم بندی ذهنی کنیم در آن رابطه ها و نسبتی که بین کیفیتها برقرار می کنیم از یک طرف پایش به روابط یعنی احکام الهی بند میشود و از یک طرف پایشان به آن رابطه ای بند میشود که خودشان بین هم در عینیت دارند یعنی فرض می کنیم ما اگر در محاسبات یک جوری تغییر داریم که وزن مس را بیشتر از وزن آهن گرفته بودیم این عینیت جواب میدهد که این حرف غلط است . اگر میخواهید بر اساس وزن اینها را تقسیم بندی کنید این نسبتشان با هم چنین است نمیشود این را تغییر داد ، میشود شما محور تنظیمات را وزن نگیرید و حجم بگیرد بعد یک نسبت دیگری بین اینها برقرار میشود ولی اگر خواستید از راه وزن حرکت کنید نسبت ان حتماً اینست و تغییر نمی کند . یک مطلب دیگری که فرمودید نسبت بین کیفیتها بود که حتماً به یک جامع مشترك برگردد که بشود روی آن واحد گذاشت . من میگویم این چیز مطلوبی است که حتماً آن را به یک معیار واحد برگردانیم ولی اگر هم فرض کنیم که در بعضی موارد نتوانستیم چنین کاری را انجام دهیم هم اینکه یک کمیتی از یک کیفیتی را مساوی با یک کم از یک کیفیت دیگر قرار دهیم کار ما تا حدودی حل میشود و در آنجا عدد هائی که بدست می آوریم عدد های نسبی است و با اصطلاح نسبتی است . عدد روند نیست در آنجا اشکال پیدائی کند . مثلاً وقتی میگوئیم وزن مخصوص آهن چقدر است ؟ شاید از یک بعد آمدیم یک کیفیتی را قرار دادیم که آن کیفیت یک

حجم واحدی رداشته يك وزن واحد رداشته درآن حجم واحد وزنش چقدر میشود يك عدد خاصی بدست آورد • وانجا گذاشته ایم •

حجت الاسلام حسینی : همین هم مقیاس میخواهد يك واحدی مثل آهن یا چوب را باید

قرار د هیم •

برادر معلمی : يك طرف را يك قرار داد • ایم آن طرف دیگر عدد بدست می آید میگوئیم

اگر حجم آهن يك سانتیمتر مکعب بود وزنش اینقدر میشود • یعنی به این ترتیب مطلب را حل

کرد • ایم و نیامدیم بین وزن و حجم يك چیز پیدا کنیم شامل ترکیبی وگوئیم حجم و وزن جامع

مشترکشان فلان مطلب است که این مطلب در هر دو ی اینها از این طریق تبدیل میشود بلکه یکی

رايك می گذاریم و میگوئیم اگر يك بود چنین میشود •

حجت الاسلام حسینی : سؤال همین است که يك می کنیم یا هر دو را از باب واحد حرکت

می کنیم •

برادر معلمی : اینکار را که انجام د هیم تا حدودی مساله حل میشود • اینکه بعد باید

چه کنیم این يك حرفی است و يك حرفی اینستکه اگر نتوانستیم آن کار را کنیم يك جاهائی هم که

در پله پائین تر تنزل کنیم خیلی به کار ما ضربه نمی زند • مثلاً میتوانیم بگوئیم اگر انسان دو ساعت

بصورت معمولی کار کند ده کیلو هم گندم بکاریم اینقدر هم کود و آب د هیم یکی را ساعتی گفته ایم

یکی را وزن گندم و یکی را گفته ایم اینقدر لیتر آب د هیم و هر کدام يك مقیاسی دارد رابطه بین

این مقیاسها را هم با هم نتوانسته ایم پیدا کنیم ولی يك فرمول کلی درست کردیم که اینها با این

نسبت اگر ترکیب شوند یکی از حاصله های آنها اینستکه هزار کیلو گندم پیدا میشود که مطلوب فعلی

ماست یعنی بین این دو ساعت نیروی کار انسان و هزار کیلو گندم که د و کیفیت باد و واحد و دو

مقیاس مختلف هستند ما میتوانیم رابطه برقرار کنیم •

حجت الاسلام حسینی : يك حسن و يك عيب دارد . حسن آن کاربردی است عیب آن

اینستکه چون منای واحد پیدا نکردیم نمیتوانیم بگوئیم رشد کار انسانی ورشدگند موغیره . . .

برادر معلمی : هرگاه جامع مشترك نتوانسته باشیم پیدا کنیم قدرت تخییرات در خود آنها

را نداریم یعنی نمیتوانیم بفهمیم بین این پنج تا تغییر چگونه است می فهمیم که اگر این ۶ تا با

هم ترکیب شود خودش يك واحد میشود مثلاً ۲ ساعت کار ۱۰ کیلوگند م صد لیتر آب و این مقدار

کود خودش يك واحد است حال در این واحد اگر ما کار انسان را ۱/۵ ساعت کنیم و گندم را

زیادتر کنیم آیا گندم بیشتری میدهد این را نمی توانیم بگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : بنظر اینجوری می آید که بیشتر خارجیها از این روش استفاد ه

می کنند یعنی حتی برای پیدا کردن مغیر اصلی یکی از اینها را می گیرند و کم و زیاد می کنند ما تریس

درست می کنند و این را کم و زیاد می کنند تا نقش این یکی پیدا شود . ولی با زاین معنای اساسی اش

نیست . می دانید چرا دنبال اساسی اش نمی روند ؟ بنظر من می آید چون آنها می آیند سیستم ساز

را بر اساس قوانین جبری ماده فرض می کنند . مجموعه سازی را مفروض می گیرند که قوانین جبراً

حاکم است به خلاف ماکه معتقدیم اول اختیار خدا دوم اختیار انسان است سوم نسبت بین این

دو هست . . . برای کارگذرانی خوب است ، برای اول کار . ولی خیلی نزدیک به اصالت حسن

است .

برادر معلمی : من میخواهم بگویم که ما احتمالاً در چارتی که می کشیم باید يك جایی پایش به

عینیت بند شود .

حجت الاسلام حسینی : بند میشود ولی نسبتی بین حسن و نظر و قلب باید باشد یعنی

بهر حال ما به يك چیزهایی معتقدیم . و چون معتقدیم وقتی که يك چیزی را در ما تریس کم یا زیاد

می کنیم يك نتیجه ای نشان داده میشود میگوئیم اینجا رشد زیاد میشود ، اگر ما رد سنگاه خود ما

انسان را مجبور فرض کرده باشیم مطلوب ما هم زیاد شدن است • این عمل میکند و هیچ قیدی هم ندارد ولی اگر انسان را مختار فرض کردیم میگوئیم باید احکام خاصی یا اوصاف روحی خاصی باشد در حقیقت بعلت اینکه مطلوب ما نیز مرکب است هم جهت گسترش عینی را میخواهیم هم گسترش روحی را و مطلوب ما حسی تنها نیست • مثل خارجیها اکتفا به یک طرف قضیه نمیتوانیم بکنیم • ممکن است برای عندالضروره حالا در اضطراری که هستیم برای قدم اول همین کاری را که میفرمائید انجام دهیم ولی حتی المقدور باید تلاشمان این باشد که مبنای واحد پیدا کنیم •

برادر معلمی : من میخواهم بگویم آنها هم مثل ما هستند یعنی یک مطلوبهایی را تعیین میکنند بعد آن مطلوبها با روابطی که معین شده یک جایی پایش به عینیت بند میشود • برای بدست آوردن آن مطلوبها نگاه می کنند ببینند چه چیزهایی را باید ترکیب کنند تا آن مطلوب بدست آید باز هر چیزی را ترکیب نمی کنند تا مطلوب بدست آید (س : ماتریس سازی حسی ...)

میخواهم بگویم در برنامه ریزی ماتریس سازی حسی وجود دارد • در برنامه ریزی ما وجود دارد در برنامه ریزی آنها هم وجود دارد •

حجت الاسلام حسینی : بنظر من فرق مال ما با آنها اینست که ما ماتریس سازی حسی مان در

همان جد ولی که حس وجود دارد علائم روحی وجود دارد •

برادر معلمی : مال آنها هم هست • منتها اسمش رانی آورند به آنها هم اگر گفتید اگر

گندم بخواهید سبز شود دمای باران چنین نقشی را دارد او چنین چیزی را قبول نمی کند و می گوید پمپ و چاه عمیق چنین کاری را انجام میدهد •

حجت الاسلام حسینی : ما هر دو را میگوئیم باید نتیجه کار ما این شود که هم دستور دمای

بازان را داشته باشیم هم چاه عمیق زدن را داشته باشیم •

برادر معلمی : فرقی ندارد بنابراین ما هم داریم این را میگوئیم که در مطلوبهای ما این

چیزها را که با این نسبتها با هم ترکیب کنیم این چیز بدست می آید دها هم جزء آن می آید •

حجت الاسلام حسینی : اگر دعا را جزء آن کردید دیگر با وضع آنها فرق پیدا میکند •

برادر معلمی : آنها هم يك چیزهائی را داخل میکنند که ما نمی کنیم • همه چیزهائی که

آنها بکار می گیرند ما نمیتوانیم بکار بگیریم يك نحوه رابطه خاصی که آنها با ماده برقرار می کنند که ما نمی توانیم برقرار کنیم •

حجت الاسلام حسینی : اگر برای دعا فقط اثر تلقینی و تبلیغی قائل باشیم آنها موسیقی

کنارش می گذارند که کارگزاران خیلی کار کند • این يك بحث است • ولی حقیقت معنا را قائل

نیستند که میشود بوسیله دعا عوض کرد • یعنی برای تبلیغ بیش از تلقین قائل نیستند • تذکر به

حقایق که قائل نیستند • به عادت دیگر روزهای اول که این جدول را درست کرد • بودیم ایشان

گفتند يك برنامه ریزی کامپیوتری است نهایت اولین برنامه ریزی است که در آن انسان در کنار سایر

اشیا بصورت فعال ملاحظه شده است نه اینکه انسان هم بصورت شیئی ملاحظه شده • که

انسانیتش هیچ به حساب نیاید • گفتند اصلاً آنها جدول انسانیشان چنین نیست •

برادر معلمی : آنها انسان را يك چیز دیگری می بینند ما يك چیز دیگری می بینیم نه اینکه

در چارت آنها اصلاً انسان وجود ندارد • اگر این حرف را بنویسیم حتماً غلط است • اما از انسان

مثلاً فقط زور بازو را در نظر می گیرند و بعد میگویند ۱۰۰ نفر انسان مساوی با يك بیل مکانیکی

است • • • ۵۰۰ نفر انسان مساوی با يك بولدوزر است چون فقط زور و نیروی انسان مورد نظرشان

است • اگر فقط عقل مورد نظر باشد میگویند ۶۰۰ انسان مساوی با کامپیوتر مدل فلان است

چون چنین تقسیم بندی میکنند يك چنین چیزهائی هم در آن پیدا میشود منتها چون ما يك

چیزهای دیگری را اضافه یا کم می کنیم يك نسبتهای دیگری بدست می آوریم ولی ما هم وقتی میخواهیم

عمل کنیم مجبور میشویم حتماً يك جاهائی را فرمول بیاوریم و بنویسیم در اینجا اینجوری است و اگر بین

کیفیتها چنین رابطه ای را برقرار کردیم دیگر نمی توانیم بگوئیم حالا من دلم می خواهد اینجوری شود • خودش اینجوری میشود •

حجت الاسلام حسینی : درست است که ما اینکه در بخش انسانی هم همین است • خوب

حالا جمع بندی مطلب را که بخواهیم بکنیم و روی بحث برگردیم چه میشود ؟

برادر معلمی : چند مطلبی را که فرمودید بحث احکام بنظر رسید که اینجوری است شاید

حالا که روی مطالب فکر کردم بنظر رسید که رابطه انسان و خودش و رابطه بین انسان و خدا را هم

ما نتوانیم توی چارت بیاوریم یعنی به ماریتی ندارد و آن یک چیز شخصی است که البته در مسائل

اجتماعی ظهور دارد • آن بروز اجتماعی است که به برنامه ریز مربوط میشود و میتوانیم جلو آن

را بگیریم یا به آن جهت بدیم • ولی یک فردی که رابطه اش با خودش یا خدا بد باشد تا ظهور

اجتماعی نداشته باشد ربطی به برنامه ریز ندارد • پس در چارت این قسمت ربطی به ما ندارد •

حجت الاسلام حسینی : ولی ما زمینه خیرات و رشد را میتوانیم گسترده کنیم • حالا او

خودش می داند با خدا ای خودش ما تلاش برای گسترش زمینه بندگی خدا اوضیق شدن زمینه سوء

اختیار را می کنیم •

برادر معلمی : بله ولی اگر انسان از آن راه بخواهد جلو برود مجبور میشود یک چیز هائی

در چارت بیاورد که حالت های درونی هر فرد در آن پیدا باشد که حالا این کار را از روی ریا

انجام می دهد یا الله انجام می دهد • اگر کارخواست به آنجا بکشد که رابطه بین انسان و خدا

یا انسان با خودش نشان داده شود •••

حجت الاسلام حسینی : باید آن جدول را داشته باشیم ولی آن جدول ، جدول روانشنا

است نه برنامه ریزی • جدول روانشناسی هم که بخواهید بیماری را معالجه کنید از اوسئوال

می کنید و او باید حالاتش را بیان کند •

برادر معلمی : آنوقت مثل اینستکه من به جای خودش کار می‌کنم .

حجت الاسلام حسینی : بلکه نهایت شما عالم به علمی هستید که او به آن علم، عالم نیست و ثانیاً او در حال بیماری است و خودش نمیتواند همه جهات خود را مراقبت کند شما در حال ارشاد هستید (در حاشیه یک نکته را عرض کنم . چند احتمال را میشود ذکر کرد يك احتمال — است که انسان بگوید امور درونی هر فردی مربوط به خودش و خدا ای خودش است و هیچکس حق دستگیری و پرورش هم ندارد . کما اینکه بیشتر قول آقایان فقها ناظر به این است . این فرمایش يك حسن دارد يك نقص دارد . حسن همان احکام کلی الهی است نقص آن اینستکه این بخش نمیتواند تا آخر کار مطلب را تمام کند آقایان عرفاً و خصوصاً آقایان متصوفه قائل هستند که مرشد باید دستور بد هد و یاد ستگیری و دستور العمل فرد رشد کند . حالا نهایت اینستکه وقتی در بین علماء اخلاق لطیف میشود میگویند باید رفیق خوب داشته باشد حکیمی داشته باشد یعنی به لسانهایی همان مطلب را تلطیف میکنند و مطلب نیست . این طایفه که می‌گویند دقیقاً باید دستور العمل بد هد که حسن و يك عیب دارند . از یکطرف التفاتشان به حالات روحی خوب است ولی التفاتشان به نظام نظری و نظام حسی آنقدرها زیاد نیست . در مقام عمل ما مجبوریم روانشناسی اسلامی داشته باشیم و نمیتوانیم بگوئیم ما روانشناسی مان را بدست کفار می‌سپاریم اگر يك مورد را هم برای مریض تجویز کردید و گفتید راه صحیح و شرعی است نمیتوانید بگوئید تا کسی مرضش شدت پیدا نکند روانشناسی نداریم همینکه فقط يك مورد معنی شد دیگر آنکسی هم که در ضعف روحی هست باید بتواند بیاید و ضعف روحی اش را معالجه کند . و مهمتر از همه اینها برنامه ریزی پرورشی است که برای جامعه انجام می‌دهید .

تفاوت روانشناسی اسلامی با دستگاه آقایان در ارایش و آقایان اخلاقیون و عرفا اینستکه نسبت بین سه تا مطلب را باید ملاحظه کند . هم نسبت بین وضعیت روحی و هم وضعیت ذهنی و هم وضعیت

رفتار عینی و هر سه اینها را هم در ارتباط به توصیف شرع باید ملاحظه کند نه اینکه جدا و ذوقی
 مطلب را تمام کند و بدون حجت باشد • در اینجا عرض می‌کنم که حتماً ادراکات قلبی فرد را باید
 بتواند بفهمد و معالجه و درمان کند • یعنی این مطلب را که بنحو ضعیفش در دستگاه متصوفه
 است بنحو صحیح و تصحیح شد • اش باید در جامعه اسلامی داشته باشیم • نمی‌توانیم بگوئیم
 این را مطلقاً رد می‌کنیم عین اینکه نمی‌توانیم بگوئیم امور حسی را مطلقاً میتوانیم رد کنیم مگر میتوان
 امور حسی را مطلقاً رد کرد و برنامه ریزی هم داشت • امور قلبی را هم نمی‌توانیم بگوئیم که مطلقاً
 میشود رد کرد • هر سه این بخشها باید باشد یعنی بنظر ما می‌آید که عارفی که بایک منطق و
 روش شاملی کار کرده باشد مخاطرات قلبی طرف را میتواند بفهمد • اگر طرف کذب هم بگوید
 می‌فهمد که دارد کذب می‌گوید • عین یک کارشناس اقتصادی که نحوه حرکات عینی پولی کشور را
 می‌فهمد البته بصورت نسبت تقریبی ، نه آن عارف علمش علم معصوم میشود و حقیقت شئی را کماهی
 متوجه میشود نه آن کارشناس اقتصادی • بنظر من یکی از ضعفهای آقایان در اویش و طایفه
 اخلاقیون اینستکه بیش از مقدار لازم روی نظر خودشان جرمیت پیدا میکنند • مادر امور حسی هم
 که سیمپیچ و تلفن درست می‌کنیم حقیقت عالم را که پیدا نمی‌کنیم •
 نمی‌توانیم بگوئیم چون من ریاضت کشیدم و قدرت فهمی پیدا کرد • ام در مطالبی که دیگران نمی‌فهمند
 (در امور مجردات به تعبیر آقایان فلاسفه) در این مطالب اصلاً اشتباهی نیست این بی ربط
 است این را هم که بگوئیم هیچ حقیقتی در آن نیست آن هم بی ربط است • از خواب که ساده‌ترین
 مرتبه است هم باطل وهم صحیح در آن است وهم تاویل دارد وهم مطلب نشان میدهد و جز
 امور هستی عالم است • اینکه بگوئیم اختیار در آن اثر دارد که حتماً اینطور است و لاکن خود این
 مطلب برای یک معلم روانشناس که بتواند پرورش را بر اساس یک منطق شاملی بدست بیاورد این
 طور نباید باشد که بگوئیم این کار بعهد ما نیست • اگر گفتیم بعهد ما نیست باید آنرا بدست

کفار بسپاریم که ولایت و سرپرستی را در این بخش عهد و دار شوند • هیچ گوشه ای از نظام بشری
 لنگ نمی ماند که انسان به درخانه کفار برود • و هر گوشه ای از آن راهم که شمالنگ بگذارد
 کفار همانجا حضور پیدا میکنند و روی این مطلب باید کمال دقت بشود و از جمله غفلتهایی که در
 طایفه ای در حوزة هست در هردو طایفه (عرفا و فقهاء) توجه به عینیت را ندارند • منهای امام —
 خمینی که خداوند خصوصیتی به او داد که انشاء الله • خداوند هر روز ایشان را در خشاتر
 قرار دهد • ایشان عینیت را حساب میکند و روی آن کار میکند و الحمد لله • تا حالا ارواح و تعلقات
 مردم را هم تا اینجا آورد • است و لکن نوع آقایان اخلاقیون این جور نیستند • یا نظر نمی دهند یا
 جزئیتهای ابتدائی و سخت پیدا میکنند نوعشان به کار کارشناسی بهای لازم و کافی را نمی دهند
 ولی آنچه که مسلم است در برنامه ریزی تعلق روحی بصورت عمومی بعنوان نقطه تاثیر عینی خوب
 است که پیدا و محاسبه شود • یعنی ببینیم مردم چقدر دنیال رفا رفته اند چقدر دنیال قرض —
 الحسده رفته اند ؟ چقدر دنیال مسجد و سینه زنی رفته اند ؟ و حتی بد نیست انسان روی کمیات
 مقداری حساب دستش باشد که چند يك مردم اهل باسوز سینه زدن گریه کردن و توی جبهه
 رفتن و خود راه خطر ظاهری مادی انداختن هستند و چند يك مردم با سماجت دنیال کسار
 هستند ؟ چند يك مردم سست هستند ؟ اینکار خوب است و خوب هم نیست که بگوئیم اینها را
 دیگر ول کن • در همین کمیات است که آثاری پیدا میشود • شما در این قسمت صحبتی دارید ؟
 (ج : صحبت در مورد جایگاه احکام بود) نه در مورد اینکه اخلاق هم باید در کنترل آید و حتی
 کمی شود یعنی عین همان دستور العملی را که می دهند که امروز مثلاً به روایت مستحب ۱۰۰ —
 مرتبه لا اله الا الله • عمل کن فردا بگویدی به روایت شریفی که میگوید ۱۰ مرتبه سبحان الله • و
 الحمد لله • بگویدی عمل کن بنظر شما اینها باید دستوری شود یا نه ؟

برادر معلمی : اینها توی بحث روانشناسی مطرح میشود در چارت برنامه ریزی کلی نمی آید •

حجت الاسلام حسینی : الان نمی آید ولی بصورت اجمال مهم است • در چارت نظام

تعلق که باید بیاید •

برادر معلمی : بطور کلی در یکی از خانه هائی که فرمش وجود دارد می آید یعنی اگر

خردش کنید به اینجا میرسند •

حجت الاسلام حسینی : دوباره سراغ بحث احکام بیائیم که حضرتعالی فرمودید ، آیا

مصلحت و کمیت و اوصاف عینی را باید به لحاظ اول ملاحظه کنیم • یعنی امریش که ^{از} وحی است

اوصاف باشد امریش که از حس است تناسبات مصلحتی باشد و بعد بگوئیم مبتلابه ما این دسته از

احکام است یا بالعکس آن • اوصاف را ببینیم • احکام را بگوئیم چه احکامی برای رسیدن به جامعه

مطلوب باید جاری شود قبل از این آیا حضرتعالی بحث قیمت را بعنوان واحد شامل تمام شده

تلقی فرمودید ؟ (ج : من زیاد روی آن فکر نکردم) آیا میتوان قیمت شامل را بصورت عددی به

جووری که زیر هر وصفی یک قیمت مطلوب برایش بنویسیم ؟ نسبت بین قیمتها ضرب فنی ها باشد ، زیر

هر وصفی مثل اینکه جنابعالی میگوئید حجم مخصوص آهن فلان عدد و وزن مخصوص چوب اینقدر

است این حتماً نسبتی بین این دو کم واقع میشود که نسبت بین این دو را بیان می کند • بیــــ

فرهنگ — سیاست — اقتصاد مثلاً بگوئیم زیر این می نویسیم ۱۵/۱۴ و زیر آن ۹۱۲۷ می نویسیم

که ضرب فنی تعادل در حرکت فرهنگ و سیاست نسبتی باشد که بتوان با ماشین حساب بدست

آورد که فرهنگ و سیاست چه نسبتی با هم دارند و تا زمانی که ما نتوانیم چنین کاری کنیم یعنی

نسبت بین دو کیفیت را با یک علامتی مشخص کنیم که با کم و زیاد شدن آن علامت را بفهمیم که وضع

چگونه است آیا میتوانیم برنامه ریزی کنیم ؟

برادر معلمی : حتماً باید چنین مطلبی وجود داشته باشد که قانون تعادل و تخییــــ

کیفیتها را نسبت بهم نشان بد هد و کم آن هم باید وجود داشته باشد •

حجت الاسلام حسینی : که بگوئیم حالا کمتر شد ، یا بیشتر شد ، مثل دماسنجی که دگر

زیر زبان مریض می گذارد و می گوید حرارت بدنش ۴۰ درجه است و حرارت بدن انسان باید

۳۷ درجه باشد و این فرد حالش بد است ، یا برعکس ۳۰ درجه است می گوید ضعف دارد .

همان ۳۷ درجه ضریب فنی سلامت بدن انسان است .

برادر معلمی : برای حرارت اگر بخواید بده ولی اگر روی وزن بردند و گفتند وزن سلامت

بدن انسان چقدر است می گویند اگر اینقدر باشد خوب است ، همیشه در آنجا میشود که اگر

مشترک هم پیدا نشود ترکیب کرد و گفت یک مجموعه درست کرد ، بنابراین یکی همان جایگاه احکام

بود که صحبت شد و بنظر می رسد که صحیح است که رابطه ای که بین انسان و امکان است اگر بر فرض

یک تقسیم بندی پیدا شد آن نشان دهند احکام است .

حجت الاسلام حسینی : احکام حکومتی نه احکام روانشناسی و رابطه بین فرد و خدا یا

حالات فرد .

برادر معلمی : بده این کلی است ، اگر چارت ، چارت نظام حکومتی شد که این در آن

من آید اگر چارت روانشناسی شد و گفتیم انسان و امکان و رابطه روانشناس هم باید ببیند به این

کیفیت هائی که می رسد چه نحوه از خودش عکس العمل نشان میدهد با جاذبه و دفعه اش نسبت

به کیفیتها چگونه است ؟ اگر باز آن رابطه ای را که داشت رابطه الهی بود می گوید سالم است

اگر غیر الهی بود می گوید مریض است .

حجت الاسلام حسینی : روانشناس رابطه خود انسان با انسان را هم که میتواند بگوید

یعنی هیچکاری ندارد و ساکت نشسته است خیالات مختلف دارد یا حالات مختلف دارد .

برادر معلمی : این هم باز بین خودش و او یک نحوه ربطی است انگار دوباره همان چیز

بیرون آمده است ، تقسیم بندی را درون تر برد ، اند که بین خودش و فکرش چنین است .

حجت الاسلام حسینی : حتی خودش و قلبش هم همینطور •

برادر معلمی : بله شاید چنین چیزهایی باشد • یکی هم بحث رابطه کم و کیف بود •
 بنظر چنین شد که ما رابطه بین کم کیفیتی را با کم کیفیت دیگری پیدا می کنیم با آن بحث که رابطه
 بین کیفیتهای مختلف باشد تقریباً هر دو یکی میشود یعنی اولی و دومی را که فرمودید هر دو یک
 مطلب است •

حجت الاسلام حسینی : نسبت بین کیفیتهای مختلف ؟

برادر معلمی : همان نسبت خودش یعنی يك کم در نسبت بین کم و کیف یعنی در يك
 کیفیت که نسبت بین کم و کیف خودش پیدا نمیشود نمیتوانیم بین آن نسبت برقرار کنیم و بگوئیم این
 کیفیت با کمیت خودش چه نسبتی دارد •

حجت الاسلام حسینی : در حقیقت کمیت و کیفیت از اوصاف وحدت ترکیبی هستند •

برادر معلمی : در همانجا هم که میگوئیم نسبت بین کیفیتهای مختلف یعنی نسبت بیسن
 کمیتهای کیفیتهای مختلف •

حجت الاسلام حسینی : آن هم که بنا شد یا از طریق واحد مشترك بزرگ مثل قیمت باشد
 که درباره اش تا ملی کنید که آیا میشود قیمت بعنوان واحد مشترك باشد یا نه ؟ اگر میشود آیا
 قیمت حقیقی (چون قیمت هایی که فعلاً داریم طبیعی است که غیر حقیقی است) یا قیمتی که
 نزدیک به حقیقت باشد چگونه میشود ؟ یا قانون تقسیم نمودن که گفتیم دوئیت و ربط بین آن است
 یکی از چیزهایی که لازم است روی آن بحث شود اینست که حتماً هم دوئیت کمی و هم دوئیت
 کیفی دارند و ربطی هم بین آنها هست • آیا این دوئیت و ربط بینش که میگوئیم ... تا پیاده شود
 خودش نیازمند يك فرمولی نیست ؟ فرمول جامع برای پیاده کردنش لازم ندارد ؟ نسبت عینی —
 دوئیت و ربط باز یکی از سئوالاتی که هست اینست که دوئیت و ربط بین آن آیا به لحاظ زمانی

ملاحظه میشود یا فقط به لحاظ مکانی ملاحظه میشود یا بعنوان اینکه خمد زمان و مکان بعنوان دو واحد ملاحظه میشود به عارت دیگر جریان تبدیل و ترتیب و ربط بین آنها اصل است ؟ در صورتیکه جریان تبدیل و ترتیب يك ربطی بینشان باشد که ربط اصل است آیا برای شناسا فی هم ماباید زمان و مکان را از هم جدا کنیم ؟ یعنی ابتدائاً انتزاعی برخورد کنیم بعد جمع بندی کنیم یعنی نسبت بین آنها را پیدا کنیم و از طریق پیدا کردن نسبت بین آنها به جمع بندی برسیم ؟ یعنی به جمع عددی که بگوئیم این با اضافه این میشود این • بگوئیم چه نسبتی بین این دارد و آن نسبت اصل است • یا بیرون و درون و نسبت بین این دو باید بکنیم (این هم باز دوئیت و ربطش است) بهر حال باید با چه فرمولی تقسیم کنیم و چگونه باید پائین بیائیم ؟ اگر بشود حضرتعالی لطفی کنید و روز بعد وارد تقسیم شویم در عمل و دنبال بکارگرفتن فرمول دوئیت و ربط بین آن باشیم که چه اشکالی پیدا میشود ؟ پیشنهادی که حضرتعالی فرمودید که میشود بدون جامع پیدا کردن با آن چیزی که قبلاً حقیر مثالی در مورد آرد و شکر و روغن عرض کرده بودم که نسبتی بین اینها هست و بعد يك نسبتی هم هست که در حقیقت تخییرات بین اینها در خاطر تان که هست ؟ میخواستیم ببینیم آیا در این بیانی که کردید که میشود ما این سه تارا با سه مقیاس بگیریم بعد در نتیجه اثرش را میگیریم • آیا در این میشود عمل کرد ؟ (ج : بله) اگر اینجا را وزن بگیریم اینجا را حجم بگیریم در صورتیکه قیمت هم ربطی به اینها نداشته باشد و يك واحد دیگری باشد اینجا را هم قیمت بگیریم به خلاف اینکه ممکن است قیمت اینجا بیاید • بنابه آن بیانی که بنده عرض کردم قیمت اینجا می آید • اگر بخواهیم اینطرف را وزن و حجم و ... بنویسیم بهتر است بنویسیم ساعت برادرم علمی : آدمی هم که اینجا کار میکند باید ۲۰ دقیقه وقت بگذارد اینها را ترکیب کند یا چقدر هم گرم باید به آن بد هیم تا این بپزد •

حجت الاسلام حسینی : اینجا بنویسیم قیمت باید تخییر در اینها خصوصیات را معین کند

بدون دردست داشتن جامع مشترك •

برادر معلمی : چون آنها هر کدام جلوه ای از جامع مشترك هستند اثر خودشان را می گذارند
مثلاً يك وقت ما می آئیم میگوئیم سه كيلو آرد يك كيلو روغن و چقدر شکر • يك وقت هست که روغن
را می بینیم چیزی که آن را وزن کنیم نداریم مثلاً ملاقه داریم میگوئیم سه كيلو شکر يك لیتر روغن •
چون خود روغن در حقیقت يك وزنی دارد وقتی يك لیترش را می آوریم يك مقیاسی هست ولی آن
مقیاس يك وزنی را داشته ما چون اول ابزارش را نداشته ایم نتوانستیم روغن را به وزن تبدیل کنیم
و گفته ایم سه كيلو روغن با سه كيلو شکر يك لیتر روغن می دهد چهار كيلو حلوا این خودش
در آن رعایت میشود • البته نسبتهای بین آن چیزها و تغییرات درونی آن را وقتی جامع مشترك
نداشته باشیم نمی توانیم ملاحظه کنیم • يك ضعیفی پیدا میشود ولی کارار متوقف نمی کند (ج : یعنی
برای راه افتادن خوب است) بنظر می رسد چون قبلاً روی دوئیت و ربط بین آن فکر کرده ایم این
يك فرمول شامل است هم در زمان و هم در مکان و هم در نسبت بین آن در همه جامی آید و هر جا
هم که می آید يك مفهوم جدیدی را می دهد • ولی اینکه ترتیبش چه باشد یعنی آن فرمولی را که
می گوئید باید چگونه باشد يك مقدار کمی روی آن فکر کردم زیاد نتوانستم به نتیجه برسم که اول
تقسیم بندی زمان و مکان بکنیم بعد زمانی را خورد کنیم بعد چه کنیم ؟ این هنوز روشن نیست که
انشاء الله • باید دقت بیشتری کرد •

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

الگوی شناسائی ۶

حجت الاسلام حسینی : آیا رابطه بین کیفیتها بایکدیگر را ما ابتدا درست می‌کنیم بعد می‌گوئیم چون این رابطه است بنابراین باید فلان حکم را عمل کنیم یا اینکه بالعکس است آثار احکام تعیین میکند که چه رابطه‌ای باشد .

برادر معلمی : در برنامه هردوی این احتمالات هست آن قسمتی را که می‌فرمائید اگر بخواهد بصورت همیشگی و کامل باشد یعنی ما بگوئیم که چون این نحوه رابطه بین کیفیتها است و چون این کیفیتها تحقق و حضور دارند پس باید این احکام جاری بشود موضعگیری انسان همیشه انفعالی می‌شود یعنی کسان دیگری باید موضوع درست کنند و بعد ما بگوئیم که حالا چه حکمی را پیاده کنید .

حجت الاسلام حسینی : موضوع را برای هدف اخلاق درست میکنند . می‌خواهیم اهل ملکات فاضله بشویم ، اهل تقوی بشویم اهل غلبه بشویم .

برادر معلمی : این درست است که در مورد اینها حکم رساله به آن معنا نیست ولی از دستورات اسلامی است که انسان باید اهل تقوی باشد و اهل صبر باشد هر کدام از اینها حکم ال . . . است ، گاهی چون ما می‌خواهیم آن روابط برقرار باشد این . . .

حجت الاسلام حسینی : پیدایش اخلاق حسنه در جامعه رابه عنوان حکم نظر میکنید یا خیر؟

برادر معلمی : ما اینها رابه عنوان حکم می‌بینیم ، اعم از اینکه در رساله است و یا احکام اخلاقی که در رساله نیست ولی از دستورات اسلام فهمیده میشود یعنی همه اینها رابه صورت کلی احکام ال . . . می‌گوئیم اگر همه اینها را در نظر بگیریم ما برنامه ریزی می‌کنیم برای این هدف و چون می‌خواهیم اینگونه شود پس موضوعات خاصی را تحقق میدهیم ، البته اینکار از طرف مطلوب حرکت کردن بطرف موجود است اگر همیشه بخواهیم از وضع موجود حرکت کنیم و به طرف دیگر برویم یعنی

فقط توجه به موجود داشته باشیم برنامه ریزی انفعالی میشود *

حجت الاسلام حسینی : به هرگاه بخواهیم موجود را بطرف مطلوب ببریم *

برادر معلمی : پس هدف مطلوب میشود (بله) و ما میگوئیم چون میخواهیم به آنجا برسیم

این کارها باید انجام بشود تا بتوان به آنجا رسید بعد انسان می بیند که در وضعیتیه که الان

هستیم با آن امکاناتی که هست باید به یک نحو خاص رابطه برقرار کنیم تا بتواند وضعیت مطلوب

محقق شود چون مطلوب الان نیست بنابراین در کار خود مان یک تغییراتی مید هیم وقتی هم که

تغییر مید هیم می فهمیم که مطلوبمان هم آن نمیشود یعنی مطلوبمان در مرتبه اول پیدا نمیشود

بلکه از اینجا به یک مرحله دیگر میرویم و از آن مرحله به مطلوب می رویم یعنی بنابراین همیشه ما

بد نهال پیاده کردن آن احکام هستیم ، اینها هستند که قدرت ما را معین میکنند و پایه کارهای ما

یک حد و حدودی میزند و یک محدودیتهائی ایجاد میکنند *

حجت الاسلام حسینی : یعنی مطلوبیتهای کمی برای قدرت وفای به مطلوبیتهای کیفی

است آیا اینگونه میتوان گفت ؟ مایک مطلوبیتهای کمی داریم یعنی قدرت مادی که آن قدرت را

برای وفای به مطلوبیتهای کیفی اخلاقی می خواهیم *

برادر معلمی : یعنی اگر بخواهیم همه کارهایمان اسلامی باشد باید مطلوبیتهای کمی هم

که داریم در این رابطه باشد *

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم اسلام دارای قدرت باشد تا اخلاق حمید الهی گسترش

یابد وقتی کمیتهارامعین می کنیم می نویسیم تولیدات کشور باید برسد به اینجا که از هر دو نفر یک نفر

معلم باشد همانگونه که از هر ده نفر بسیجی یک نفر فرمانده لازم داریم و از هر ده نفر یک نفر پزشک

لازم داریم و... یعنی الگوی تخصیص موجود و الگوی تخصیص کمیات در شکل مطلوب می گویند چرا

میخواهی اینگونه بشود ؟ چرا میخواهی این تخصیصها تغییر پیدا کند ؟ چون وقتی قدرت بیشتر

شود تخصیصها تغییر پیدا میکند) میگوئیم برای اینکه بتوانیم به ملکات فاضله برسیم آیا باید اینرا
 مد نظر داشت یعنی آیا باید در تخصیصها کمیات را مد نظر داشت؟ بنابراین ما از کمیات باید
 حرکت کنیم و مصلحت رشد کمیت را مرتباً در نظر داشته باشیم؟ مهم مطلب همینجا است که آیا
 مصلحت قدرت اسلام و مصلحت قدرت در جهت اسلام اصل است و به تبع این ما باید نظر بکنیم تا
 ببینیم که چه احکامی را باید گزینش کنیم بگوئیم "مصلحت قدرت اسلام" در وسط و گسترش اسلام
 اخلاق حسنه گسترش می یابد آنوقت به تبع لوازم قدرت به حکم نگاه کنیم و بگوئیم که گزینش می کنیم
 یا اینکه اخلاق حسنه را بعنوان هدف نهائی در نظر بگیریم طریق احکام حسنه احکام تکلیفی است
 کارهائی را که اسلام بیان فرموده برای منفی شدن انسان باید انجام داد و برای انجام این کارها
 قدرتهای مادی لازم است پس همیشه یک هدف اخلاقی مطلوب داریم که به آن نمیتوان رسید مگر
 از طریق یک کیفیاتی پس خود کیفیات میشود هدف مطلوب مرتبه دوم و نمیتوان به آن کیفیات رسید
 مگر اینکه یک قدرت مادی پیدا کنیم. این میشود هدف مطلوب کمی سوم. آیا اینگونه است. این
 یک نحوه ترسیم است. اگر این ترسیم را صحیح بدانیم باید تنظیمات روانشناسی بر جامعه شناسی
 حاکم شود. چرا؟ برای اینکه میگوئیم پیدایش اخلاق حسنه در هررتبه از سیر منوط به عمل به
 احکام عبادی یا اجتماعی در همان مرتبه از سیر است. عمل به آن احکام یک قدرتی لازم دارد.
 روانشناسی به این نحوه بر جامعه شناسی و مدیریت اصل و حاکم میشود که رابطه بین حکم و پیدایش
 خلق را مثل دستورالعملی که یکنفر عارف میدهد و میگوید مداومت به استغفار داشته باشید و یا
 مداومت به صلوات داشته باشید شما میگوئید باید احکام جامعه مضاربه و مساقات و... بشود تا
 درآمد حلال باشد و سرمایه حلال اخلاق حسنه را می آورد. رابطه بین حکم و خلق را پیدا کردن
 به یک معنا آثار حکم است، به یک معنا علت حکم است به معنائی که بگوئیم اصولاً احکام بعنوان
 راهی برای اخلاق قرار داده شده اند بنابراین کسی که می فهمد که فلان حکم برای فلان رتبه

از خلق حسده است به این معناست که بنحو احوال می فهمد مصلحت جعل این حکم چه است این قیاس در احکام میشود . نظر نسبت به آثار احکام اینگونه نیست . میگوید من بعضی از حکمتهای این حکم را تخمین میزنم . علت نمی گویم ، آثار آنرا هم در تجربه دیدم اما حالات این بند خدا را هم گزارش داده اند این نحوه معامله برای رسیدن به آن هدف خوب است . این یک مطلب که باید ببینیم چگونه میشود در این مطلب روانشناسی حاکم میشود . اگر جامعه شناسی و ولایت ولی عادل در وسط اسلام اصل است و وسط اسلام درز مینه پیدایش شرائطی که فرد بتواند در آنجا اجرای احکام نماید اصل باشد بعبارت دیگر یعنی اگر یک چنین چیزی قائل باشیم که :

۱- مشیت بالغه خداوند متعال

۲- اختیار ولی و ولایت

۳- اختیار فرد

در اینجا اختیار فرد در نازلترین حد از پرورش و ربوبیت قرار دارد یعنی فرد مؤثر در پرورش است و لذا حساب و عقاب در کار است ولی در رتبه سوم از پرورش است . رتبه اول آن مشیت بالغه خداوند متعال است یعنی در حقیقت اختیار خداوند متعال ، رتبه دوم ولایت ولی است که اختیار حاکم بر جمع است و رتبه سوم آن اختیار فرد است . بنابراین بجای اینکه نگاه کنیم و رابطه احکام با اخلاق را ببینیم مصلحت قدرت تولى ، مصلحت نیرومند تر شدن ولی عادل ، قدرت کمى او وابسته به احکام نیست بلکه احکام وابسته هستند به اینکه قدرت ولی فقیه چقدر است تا مشخص گردد که چه حکمی اجرا گردد . هم و کوشش او نیز باید این باشد که مرتباً قدرت اسلام زیاد شود و قدرت ولایت کفر از این جامعه کم گردد . در این شکل در تدبیر امور جامعه شناسی اسلامی مقدم میگردد . در این صورت ولی مسلمین به لحاظ اینکه قدرت جامعه کم است میگوید که مصلحت افزایش قدرت اسلام ایجاب میکند که این نحوه تخصیص کمى را انجام

دهید بعد از اینکه تخمبص را معین کرد ند برای اینکه قدرت کمی حاکم بالا برود احکام مبتلابه
چنین است • متناسب با این رتبه سوم، نظریه حکم می نمائیم یعنی مصلحت قدرت، اعظم مصالح
است و احکام قابلیت تراحم با آنرا ندارد این صحبت يك احتمال در کنار آن احتمال است که قبلاً
گفته بودیم •

برادر معلمی : این احتمالاتی که گفتید بستگی دارد به اینکه ما هدفمان از برنامه ریزی
چه است و ما چه شخصی هستیم که برنامه ریزی می کنیم ؟ برنامه ریزی برای کار خودمان می کنیم یا
برنامه ریزی برای ولایت ؟ برنامه ریزی برای خانواده ؟ خودمان یا برنامه ریزی برای اجتماع ؟
اینها يك تفاوتهاى بایکدیگر دارد که این بحثها با توجه به آن اختلافها روشن میشود • اگر به
خلقت انسان نگاه کنیم ببینیم انسان برای چه خلق شد • است یاب • عبارتی انسان را برای چه
هدفی بد نیا آورد • اند ؟

بگوئیم برای آزمایش آورد • اند یاب • جهت تفضل خداوند و برای اینکه رشدی پیدا کند
بود • است ؟ هر کدام را که بگوئیم باید يك چیزی در این ایجاد بشود که برای همان آورد • اند
یعنی هدف به ضرر برمی گردد نه به جامعه •

اگر برنامه ریزی هم در اجتماع است یا ولی هم قدرتی دارد و میخواهد از قدرتش استفاد
کند و یا با کفر می جنگد و یا گسترش اسلام میدهد برای این است که آن افراد جامعه به آن هدفی
که قرار است برسند دست یابند • بهتر بتوانند تکالیف را انجام دهند یعنی آنچه را که
باید کسب کنند تا از دنیا بروند آنرا بهتر بتوانند کسب کنند از این موضع که نگاه کنیم خود شخص
ولی از جمله • یکی از همین افراد است و برای هدف خاصی و کسب خاصی بد نیا آمد • است چون او
فعال در این موضع قرار گرفته است يك اختیاراتی به او داده شده است و يك امکانات و مسئولیتها
هم دارد و کسی که در این موضع نیست آن چیزها را ندارد • یعنی خود این که ولی باید چکار

کند و چکار نباید بکند خود آنهم يك دسته ای از احکام است • حال ممکن است بگوئیم بعضی از احکام نسبت به بعضی از احکام که مردم انجام میدهند شمولیت دارد ولی ...

حجت الاسلام حسینی : خیر، مصلحت حفظ بیضه اسلام یا مصلحت دفع ضرر مصالح کلیه ای

هستند که خصوصیت‌هایی را در آن ذکر نکردند • ولی سرپرست رشد است یعنی حفظ مصلحت میکند ولی مدافع از حق است •

برادر معلمی : یعنی خود همین‌ها که ولی باید اخلاق مردم را بدست رشد ببرد و با ولی

باید حکومت اسلامی را گسترش بدهد یا باید از مسلمانها دفاع کند و یا باید بیت‌العمال را بجای خود

خرج کند • هرچه در این امور گفته اند حکم است • فقط آن حکم شامل حال ما نمیشود ولی شامل

حال کسی که ولایت بر جمعی داشته باشد میشود • شاید هم يك دستوراتی باشد که بصورت حکم

رساله در نیامده باشد ولی از کلمات اسلام برمی آید چگونه بودن اعمال ولی نسبت به زیورستان

بیان کنند • وظیفه است حال اگر این مطلب درست باشد به آن صحبت اول برمی گردیم که درست

است که ولی هم برنامه ریزی میکند ولی برنامه ریزی میکند برای مردمی که تحت ولایتش هستند یا

باید تحت ولایتش می بودند آنجا هم که اسلام را جلوی برد به این معناست که من ولی هستم

نسبت به همه • جامعه ولی کسانی آمد • اند • وعد • ای را جدا کرد • اند • و ما باید آنها را هم همجهت

نمائیم • بنابراین گسترش اسلام شاید اینگونه باشد که غیر از اینکه تعداد مسلمانها باید زیاد بشود

و مسلمانها در مسلمانیشان خالص تر و شدید تر بشوند چیز دیگری نیست یعنی گسترش اسلام غیر

از اینکه برای انسانها باشد معنای دیگری ندارد •

حجت الاسلام حسینی : یعنی بروز عظمت اسلام یعنی بروز تمدن بیشتر مردم؟

برادر معلمی : ما که قدرت اینو نداریم که اسلام را بزرگ و کوچک کنیم یا بالا و پائین ببریم

منظورم این است که آنچیزی که باعث شد بگویند اسلام عزیزتر شد و باعزت اسلام کم شد یعنی در

نظر مردم اینگونه شد • تعداد مسلمانها وقتی زیاد تر می گردد عظمت اسلام بیشتر میگردد وقتی
 مسلمانها در مسلمانان خود شدید تر میشوند عظمت اسلام بیشتر می گردد غیر از این مطلب چیزی
 دیگری نیست که عظمت اسلام به آن باشد •

حجت الاسلام حسینی : این عین همان مطلبی است که قبلاً خودتان می فرمودید که آیا
 جمع چیزی غیر از تک تک افراد است یا خیر فقط افراد داریم •

برادر معلمی : این با صحبت ما تناقضی ندارد این درست است که اگر تعداد مسلمانها
 زیاد شد و یا مسلمانان آنها زیاد تر گردید یک تغییر و تحولی را بوجود می آورد که اسلام عظمت
 پیدا میکند ولی منظورم به این است که عظمتی که پیدا کرد • است یعنی چگونه شد • است ؟ یعنی
 الان که میگوئیم اسلام نسبت به قبل از انقلاب عزیزتر شد • است چگونه شد • است ؟ یعنی تعداد
 مسلمانها زیاد تر شد • است و شدت مسلمانان نیز زیاد تر گردید • است • اینها دلیل
 بر این است که اسلام گسترش پیدا کرد • است والا اسلام چیزی نیست که بزرگ شود • اسلام که
 بخودی خود کوچک و بزرگ نمیشود •

حجت الاسلام حسینی : یعنی نسبت تاثیرهای مادی کلا اسلامی بشود •

برادر معلمی : چون اسلام در مورد انسانها دستور العمل دارد در روابط انسانی مشخص
 میگردد که آیا مردمی که در دنیا هستند به چه نسبت اسلامی عمل میکنند و کارهایشان را بر اساس
 اسلام تنظیم می نمایند •

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم که آیا در اشیاء و ارتباط اشیاء با هم نیز مشخص

میگردد یا خیر؟

برادر معلمی : اینها نیز بوسیله انسانها انجام میگیرد • یعنی اگر فرض کنیم یک شخص

کافر دو چیز را بگونه ای ترکیب کرد یک مطلب اسلامی پیدا شد مثلاً یکروز غذا نخورد و مثل انسان

روزه دار رفتار کرد اینکار فایده ای ندارد و روزه نمیشود • منظور این است که تعداد مسلمانها که زیاد میشود و در مسلمانان محکم تر میشوند اعمال بیشتری را مطابق اسلام انجام میدهند — کیفیتهای بیشتر و متناسبتر با اسلام شکل پیدا میکند در اینصورت میتوان گفت که عظمت اسلام زیاد گشت • که همه اش به حالات افراد بازگشت می کند که این فرد تا چه اندازه رعایت آنچه را که باید بکند میکند و ظاهری نیست • اگر اینگونه بود می توان گفت که قدرتی را هم که ولایت دارد (از همین بعد که نگاه کنیم) برای رشد خودش و افراد تحت ولایت خودش يك دستوراتی از اسلام را عمل میکند • اگر هم در جایی يك دستوراتی از اسلام را ترك میکند برای يك دستور دیگر است • بنابراین اگر به این معناها باشد همان بحث دفعه قبل پیدا میشود که هدف پیدا شدن ملکاتی و اخلاقیاتی در افراد جامعه است که برای پیدا شدن آنها لازم است يك روابط خاصی بر جامعه برقرار باشد که آن روابط همان روابط اسلامی و احکام الهی است و برای پیدا شدن آن احکام الهی لازم است که يك کمیت و کیفیتهایی به يك نحو خاصی سازمان داده شده باشند تا آن روابط بتواند پیدا شود •

حجت الاسلام حسینی : شما پیدایش نسبت تا پیشتر را تنها در ارتباط با افراد می گیرید

شرایط را حذف می کنید •

برادر معلمی : خیر میگوئیم اگر این روابط الهی نباشد آن حالات شدید تربید نمی شود •

حجت الاسلام حسینی : روابط بین کمیات چگونه ؟ یعنی الگوی تخصیص

برادر معلمی : اگر آن نسبت کمیات نباشد این روابط الهی نیست • همین الان پله پله

آمدیم اگر این امکانات وجود نداشته باشد و امکانات به این ترتیب کنار هم قرار داده نشود باشد

نمی توان احکام خدا را پیدا کرد • اگر احکام خدا را نتوان پیدا کرد آن ملکات به آنصورت بدست

نمی آید •

حجت الاسلام حسینی : هدف را فرد ورشد فرد می گیرید ، نه رشد ساختار ارتباطات حال
سؤال این است که آیا بعد از این عالم تک تک انسانها را با وحدت ترکیبی می آورند افرادی
به حضرت مولا نزدیک باشد . افرادی دور باشند و افرادی دورتر باشند والا آخر . افرادی که
د نزدیک هستند تحریکهای خاصی وابتهای خاصی و فعالیتهاى خاصی دارند و شفاعت میکنند
و عملهای خداوند متعال هستند در اینکه فردی را از جایی به جای دیگر ببرند . حضرت نبی -
اکرم (ص) به حضرت علی (ع) اذن میدهند و مولا نیز به آقا زاده عزیزش اذن میدهند و آنها
اذن به مؤمنین میدهند ، يك مؤمن من چهل نفر را میتواند به بهشت ببرد . کارگزاری در آن عالم
هم باشد یعنی جامعه و امت و دسته با خصوصیت دسته بودن ، وارد میشوند یا متفرق و پراکنده
و همه ارتباطها قطع است و هر کس مکتسباتی دارد به تنهایی است . خود این از احکام توصیفی
مهم است که شاید فرق داشته باشد با اینکه بگوئیم بشر بد نیا آمده است تا بصورت تنگی آزمایش
شود و برود یا بشر محبت پیدا میکند به ولی خاصی ، و اشیا بستر ارتباط به آن ولی خاص است
و این محبت و تعلق بین افراد و ولی يك نظام ولایتی درست میکند این نظام باید شدیدتر باشد
این درست است که برید . محض از فرد نیست (لذا استدلال حضرتعالی هم وارد است) ولی
فرد تنها هم نیست اینکه گفته میشود که هر کس با امام خود محشور میشود (لکل ما موم امام
یکند) و با هر کس باشدت ایمانش محشور میشود این شدت ایمان ظهوری جز به ارتباط با
افراد مختلف (نظام ولایتی) و ادراکات مختلف (نظام معرفتی) و اشیا مختلف (بستره رشد)
ندارد . این قابل دقت است و فرق بین این دو مطلب هم آنجا میشود که ولی اگر ما مور باشد
تأشدهت حب درست کند مثلاً الان امام خمینی شدت حب را نسبت به خدا و پیغمبر و ولایت در
جامعه توانسته اند بالا ببرند دلیل آنهم همین جبهه ها و شهادتهاست . ولو احیاناً در يك
امور فردی قدرت اجرا نبود است ایشان هم این امور را در اولویت درجه اول نگذاشته اند

روز اول که حکومت اسلامی را تأسیس کرد ند گفتند که اول باید حتماً فصل مکاسب رساله پیاده شود حال هرچند بگویند که مردم اکنون آمادگی پذیرش ندارند، ایشان بگویند چه داشته باشند و چه نداشته باشند ما تکلیف خودمان را انجام میدیم.

برادر معلمی: وقتی کاری اثر منفی داشته باشد تکلیف نیست، این فرق نمی‌کند چه بخواهد احکام را پیاده کند و چه بخواهد مردم را بطرف رشد ببرد و اگر اثر معکوس بگذارد تکلیف نیست تکلیف این است که زمینده، اجرای احکام را فراهم کند.

حجت الاسلام حسینی: زمینده به معنای قدرت است میگویند شدت تعلق بین عابد و معبود بالا رود شدت تعلق بین مولا و مولا علیه بالا رود آیا باید مصلحت این شدت را از قبیل مقدمه واجب دنبال کند؟ میگویند مقدمه واجب واجب است یعنی اگر گفته اند که نماز بخوانید باید بگردید تا آب پیدا کنید، برای آب پیدا کردن نباید حکم خاصی داشته باشیم شما اگر دیدید که اگر به اندازه ۴ تیر که بیاندازد بگردید آب پیدا نمی‌کنید ولی اگر کمی بالاتر بروید و آنجا را بکنید آب پیدا می‌کنید شما باید بروید و آنجا را بکنید تا آب بالا بیاید و با اگر قناتی است که باید وقت صرف کنید و در درون آن بروید تا به آب برسید باید اینکار را انجام دهید وظیفه انسان است که مقدمات واجب را انجام دهد. انجام دادن مقدمه واجب کار کمی و کار عقلی است برای ولی فقیه در حفظ مصلحت کدام مقدم است یعنی ولی سعی کند تا جامعه قدرت پیدا کند بعد حکم را جاری کند و یا بالعکس.

برادر معلمی: تا موقعی هم که سعی میکند جامعه قدرت پیدا کند حکم را جاری میکند

خود اینکار هم تحت یک حکمی است (جواب: چرا؟) برای اینکه...

حجت الاسلام حسینی: یعنی اینکه من می‌گردم تا یک چاه بکنم این یک حکمی است.

برادر معلمی: اگر گفتیم مقدمه واجب واجب است این هم یک حکم میشود.

حجت الاسلام حسینی : وجوب این عقلی است و یا شرعی ؟ می گویند نماز با وضو خواندن واجب است ، سعی درباره این هم واجب است • کیفیت این سعی چگونه باشد را عقل معین می کند این را چگونه حکم می کنید ؟ عبارت دیگر تجارب کمی ما ، تجارب عینی ما اگر يك ثمراتی را داد ما باید این تجربه را بر اساس احکام توصیفی ببینیم شدت مسلمین چگونه میشود و جلوگیری یا برعکس از طرف دیگر عمل کنیم بگوئیم برای رسیدن به اخلاق کدام ملکات لازم است و برای رسیدن به آن ملکه چه حکمی باید اجرا شود و برای پیاده کردن این احکام خاص باید عمل نمائیم ، حکم به عنوان مطلوب قرار گرفتن يك وجه است نسبت بین حکم و کمیت را وظیفه ولی قرارید هم يك وجه دیگر است •

برادر معلمی : یعنی در آن صورت هم همیشه اینگونه است که يك نسبتی از حکم و نسبتی از عینیت باشد یعنی وقتی از مطلوب شروع میکند •

حجت الاسلام حسینی : گاهی مطلوب را اخلاق قرار میدیم و بعد يك نسبتی از حکم و يك نسبتی از کیفیت می گیریم و به مرتبه بالاتر میرویم • در مرتبه بالاتر نیز يك نسبت جدیدی از حکم و يك نسبت جدیدی از کمیت می گیریم و به مرتبه بالاتر میرویم (بطرف اخلاق) •

گاهی میگوئیم که خیر از خود احکام کیفی مدخل بسازید و بگوئید برای رسیدن به اخلاق فاضله باید کیفیت رفتار اینگونه شود • آن کیفیت را ابتداً مجرد ملاحظه کنید مانند اینکه اخلاق را مجرد نگاه می کردید بعد برای رسیدن به این کیفیت از احکام مصلحت سنجی کنید • هدف ما این است که همه احکام با هم پیاده شود و یا هدف ما این است که ...

برادر معلمی : اینکه همه احکام با هم بتواند پیاده شود ، شدتی نیست و هدف ما نیست (جواب : چرا ؟) زیرا نسبت به امور واحد چیزهای مختلفی گفته است (جواب : مثلاً؟) مثلاً در مورد آب احکام مختلفی است • يك چیز میتوان گفت ...

حجت الاسلام حسینی : اگر در میان بودید با آب قلیل وضو می گیرید و هر کس به یک قسمت عمل می کند .

برادر معلمی : ما می گوئیم که یک کار دیگر میتوان کرد . برنامه ریزی باید بگونه ای باشد که احکام به همان اهمیتی که نسبت به هم دارند در آن رعایت شده باشد یعنی اگر خداوند بین آب قلیل و کر (در اجرا) فرقی قرار نداده است ما هم فرقی قرار ندهیم .

حجت الاسلام حسینی : آیا در عمل یکی را در اولویت قرار مید هید یا می گوئید آب لوله کشی باشد یا می گوئید که لوله کشی نکنید . اگر آب لوله کشی باشد محکوم به حکم آب جاری است .

برادر معلمی : اگر هدف احکام باشد اینگونه می گوئیم ولی اگر هدف احکام نباشد و اخلاق باشد (اخلاق از طریق احکام) یعنی ما می گوئیم میخواهیم یک رشدی در جامعه در افراد و در روابط بین افراد بوجود بیاید و راه آنها اجرای احکام است . یعنی وقتی در آن جامعه نگاه می کنیم چیزی خلاف حکم خدا پیدا نشود نه اینکه همه احکام خداوند آنجا پیاده شود بلکه چیزی خلاف آن پیدا نشود . اینهم نه به آن معنا که کار حرامی انجام نگیرد و با واجبی ترك نگردد بلکه همان رده بندی که در آنجا وجود داشت اینجا هم وجود داشته باشد یعنی ارزش مستحب نسبت به واجب و نسبت به مکروه و مکروه نسبت به حرام به همان ترتیب در آنجا باشد . نه اینکه همه احکام در جامعه پیاده شود . احکام واجب باید پیاده شود ولی آنجا که مباح است مباح اختیار مردم است در برنامه ریزی آنچه چیزی که واجب است واجب باشد و آنچه چیزی که مباح است مباح باشد و آنچه چیزی که مستحب است مستحب باشد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی در عمل نظام اولویتها حفظ شود .

برادر معلمی : نه اینکه همه مستحبها باشند و همه مباحها نیز باشند ولی نسبت بین مباح و مستحب مشخص باشد آیا اینگونه میتوان گفت ؟ یعنی مادر برنامه ریزی مستحب را واجب نکنیم

نسبت بین مستحب و واجب معلوم باشد . اگر گاهی اضطرار پیش آمد عملی انجام می‌گیرد ولی
مطلوب نهائی اینگونه است که گفته شد .

حجت الاسلام حسینی : در اینجا مطلوب نهائی احکام شد .

برادر معلمی : خیر می‌گوئیم که از این طریق احکام پیدا میشود این هدف در مرتبه

پائینتر است .

حجت الاسلام حسینی : مطلوب اخلاق است یا احکام ؟ اخلاق اصل است یا احکام ؟

این يك بحث است که آیا ایند و فرقی هم دارد یا فرق ندارد ؟ یاد بعضی موارد فرق دارد و در
بعضی موارد فرق نمی‌کند ؟ بحث دوم اینکه حال که اخلاق و یا احکام اصل است ، آیا معنای
ولایت و سرپرستی رشد یعنی سرپرستی قدرت و به تبع آن احکام جاری میگردد . این قدرت یعنی
شدتهای روانی پیدا می‌گردد ؟ بعد حکم جاری میشود یا برای پیدایش شدت و قدرت روحی باید
اول کمیت بدست بیآوریم بعد احکام و بعد از آن شدت روحی ؟ در مسئله ولایت قبل از اینکه تقسیم
کنیم این از مسائل اصولی است ، البته خود این مطلب هم بنظر میرسد که به يك معنا تابع فرمول
دوئیت و ربط است نهایت اینکه باید ببینیم تخمینهای اولیه درباره اینها چه میشود والا بعد
اگر بگوئیم این مطلب ضد دوئیت و ربط است (در تقسیم بندی)

برادر معلمی : در مورد اخلاق و احکام بنظر میرسد که اینها رابطه يك به يك با یکدیگر دارند

چون اگر احکام الهی نتواند اخلاق انسانی بسازد یا اخلاق انسانی از طریق غیر از احکام الهی
بدست بیآید وحی زیر سؤال میرود .

حجت الاسلام حسینی : فرق آن فقط این است که گاهی احکام را با همین وضعی که

دارند در شکل مطلق می‌پذیریم گاهی می‌گوئیم نسبت بین حکم کیفی و حکم کمی است که حکم عینی
میشود اصلاً حکم کیفی مجرد اثر عینی نمیتواند داشته باشد بعبارت دیگر شرایط اجاره و شرایط

بیع منهای هیچ مبلغی که معنادار هرگاه که گفتید بین این مبلغ از طرف بایع (فروشنده) و بین این مبلغ از طرف مشتری، مبلغ هم جزء کیف میشود یعنی نه کیفیت بدون کمیت دارید و نه کمیت بدون کیفیت. در این صورت حکم در مقام عمل ترکیبی از کم و کیف است که یک پایه آن رافیه از کلمات وحی بصورت حکم بدست می آورد و یک پایه آن باید از احکام توصیفی که از عینیت است بدست بیآورد تا بتواند نسبت بین ایند و راهها هنگ سازد. میخواهم بگویم که اصلاً حکم رساله حتی در امور فردی بدون مصلحت انجام نمی گیرد. یعنی شما خازه اجاره می کنید، می توانید اجاره نکنید و نخرید، ولی می گوئید که این مصلحت نیست، می توانید ماشین حتی بصورت قسطی بخرید می توانید ماشین عمومی سوار شوید، تا به مسائل کوچک برسیم این کلمه ای که میگوئید صرف میکند و صلاح است و با صرف نمی کند و صلاح نیست... یعنی به عبارت دیگر عرض کنم گزینش امری است قهری که انسان در انجام تکلیف فردی حتماً انجام میدهد، حالا چون حکومت مدل سازی میکند اینکار عیب دارد یعنی احکام طریق هستند ولی طریقت آنها اگر با کمیاتسی که مصلحت دنیوی صرف داشته باشد عمل کنیم ناقص است یعنی یک بازاری فرض کنید که عیناً مثل مکاسب عمل میکند ولی همه اش برای مقاصد دنیوی او میخواهد حجم پولش را زیاد کند و تنهها هدرش خود پول است، حتی فکر اولاد و وارث خود را نمی کند و منتهای آمال و آرزویش این است که کمیت پولش زیاد شود این شخص میگوید که دقیقاً پولش حلال است یک شخص دیگر اینگونه نیست ولی به هر حال در حد متعارف هم که کار میکند اینگونه نیست که مصلحت را رعایت نکند، مصلحت یعنی گزینش یک فعل از بین افعال متعدد، مختلفی که میتوان در یک زمان انجام داد. این گزینش یک فعل یک کیفیت عمل دارد و یک کمیت دارد که بار دوم نسبت به کمیت آنهم بنظر می آید که گزینش دومی انجام میدهد اصلاً کیفیت مجرد از کمیت در عینیت وجود ندارد و کیفیت بدون گزینش هم در عینیت وجود ندارد. اینکه میگوئید حاکم مسلمین سعی کند همه احکام

برای اخلاق پیاده شود ، حکم که بدون کمیت وجود ندارد کمیت هم که بدون مصلحت وجود ندارد . ما می خواهیم عرض کنیم که اگر افزایش قدرتی که الهی باشد کمیتی که در جهت خدا بخواهد رشد پیدا کند نسبت بین آن کمیت و کیفیت احکامی که متناسب با آن است (یعنی الگو سازی که با آن می سازد) که اخلاق را تحویل میدهد این فرمایش حضرتعالی درست است که بعثت انبیاء راه رفتن به اخلاق حسنه را آورد ، ولی احکام توصیفی را هم درباره انسان آورد ، است احکام توصیفی که درباره انسان آورد ، باید زیربنای مدلی قرار بگیرد که بتواند بگوید که آیا انسانها چگونه شدت تحرك الهی شان بیشتر میشود و نسبت بین احکام کمی و کیفیشان بیشتر میشود ، مصلحت را بر آن اساس انجام میدهد .

برادر معلمی : من عرض می کردم که این مطلبی را که گفتم با این بحث تفاوتی پیدا نمی کند ، یعنی اگر ما بگوئیم که بین اخلاق و بین احکام رابطه یک به یک است به این معناست که وقتی می خواهیم در جامعه اخلاق اسلامی پیدا شود باید روابط، روابط اسلامی باشد (س : کمیات آن چگونه ؟) کمیات آنهم باید به نحوی تخصیص پیدا کند که بتواند احکام الهی پیدا شود . منظور فقط مراتب آن است . یعنی هدف نهائی این است که اخلاق الهی در مردم بوجود بیاید این چیزی است که نمیتواند ترك شود ، یعنی میتوانیم بگوئیم که ما در برنامه ریزی کاری می کنیم که فلان حکم به علت مصلحت نباشد مثلاً بگوئیم که ماکاری می کنیم که آب لوله کشی باشد ولی آب قلیل نباشد تا مردم به زحمت نیافتند ولی نمیتوان گفت که ما به گونه ای برنامه ریزی می کنیم که مردم اهل تقوی و توکل و رضا نباشند . آنچه ریزی که درباره انسان است باید همه اش وجود داشته باشد ، از این بعد شاید بتوان گفت که اینها تعطیل بردار نیست . بعد میگوئیم که درست است که این احکام وسیله ای برای رسیدن به اخلاق است ولی از بعد دیگر که نگاه کنیم میگوئیم که در این برنامه ریزی که کردیم هر حکم و رابطه و فعالیتی که وجود دارد متناسب با احکام الهی است

گاهی هم ممکن است که کاری که انجام میدهم بصورت تکی متناسب با احکام نباشد مثلاً در -
 وضعیت فعلی بگویند که در بانکها يك درصدی از ربا هست • ولی میگوئیم که فعلاً به علت
 اضطرار مجبوریم آنرا انجام دهیم بنابراین خود اینکار (ربا) را انجام دادن که اگر بصورت مطلق
 نگاه کنیم میگوئیم حرام است در مجموعه که وارد شده است معلوم میشود که بر ما واجب بوده است
 که اینکار را انجام بدهیم •

حجت الاسلام حسینی : من مشکل کار را توضیح میدهم تا معلوم شود که آیا هیچگونه
 فرقی بین این دو احتمال نیست یا اینکه فرقی دارند ؟ اگر فرق دارند کدام صحیح است ؟ گاهی
 میگوئیم بخاطر اضطرار از حکم دست برداشته میشود ، گاهی میگوئیم بخاطر مصلحت از حکم
 صرف نظر میگردد ، و حال اگر مصلحت شد آیا مصلحت نظام و مصلحت قدرت مقدم است یا نیست ؟
 اگر گفتیم مصلحت قدرت مقدم است ، حال اگر مصلحت را اصل بگیریم و بعد بگوئیم بدلیل مصلحت
 اسلام ، مصلحت رشد ، مصلحت پیدایش شدت بیشتر و گسترش آن (کمی در ابتدا و بعد کیفی)
 آیا میتوانیم بگوئیم بدلیل افزایش قدرت وظیفه است که از چند حکم صرف نظر گردد یا خیر ؟
 برادر معلمی : بنظر من میرسد که مصلحت با ضرورت فرق دارد • مصلحت سنجی همیشه
 است و تشخیص ضرورت نیز از بعدی تشخیص مصلحت است • ولی تفاوت آن شاید در اینجا باشد
 که آنجا که میگوئیم ضرورت انجائی است که بخواهیم عملی را خلاف دستورات اسلام عمل کنیم
 (بصورت مجرد) که اگر در مجموعه نگاه کنیم اینکار موافق اسلام است • یعنی ما باید اثبات
 ضرورت کنیم تا بتوانیم عملی را خلاف اسلام انجام دهیم ، مثلاً بنابه ضرورت گفت که فعلاً اگر
 بانکها ربا بگیرند اشکال نداشته باشد ویا ... هر چیزی را که اسلام حرام کرد • و ما مجبوریم آنرا
 انجام دهیم • ولی اگر از بین چیزهایی که اسلام مساوی قرار داد • است یکی را برد یگری ترجیح
 دادیم مانند حکم آب لوله کشی و احکام دیگر آب لازم نیست ما ضرورت چیزی را اثبات کنیم ، ما

میتوانیم بنابه مصلحت این حکم را جاری نمائیم و اینکار عیبی ندارد و همیشه در برنامه ریزی ایمن
مطلب وجود دارد، ولی هرگاه خواستیم عمل خلافی را انجام دهیم حتماً ضرورت باید اثبات
شود.

حجت الاسلام حسینی: آیا ضرورت‌های کمی برای اثبات نفی حکم کافی است.

برادر معلمی: ضرورت کمی یعنی ما قدرت انجام آنرا نداریم؟

حجت الاسلام حسینی: خیر میگوید اگر ما بخواهیم قدرتمان کم‌افزایش پیدا کند باید فلان

حکم کیفی را ترک کنید.

برادر معلمی: این ضرورت نیست و شاید چنین کاری درست نباشد، یعنی ما باید اثبات

ضرورت بکنیم که...

و حجت الاسلام حسینی: میگوید کمیت قدرت شما در شرائط فعلی و رشد اسلام با پیاده

کردن این حکم سازگار نیست. بحث کارشناسی اصولاً همین است، کارشناسی رشد کمیات

را می‌بیند هرچند کارشناسی اسلامی باشد. هرچند در اصول موضوعه آن اختیار را دخیل

بدانید و بعد از آن ایمان را داخل کنید و آمار بگیرید تا معلوم شود تعداد کسانی که مسجد

میروند چه اندازه است کسانی که جبهه میروند چه اندازه هستند. رشد چه اندازه واقع شد

است هرچند شما در دستگاه خود اینها را وارد کنید.

برادر معلمی: یعنی در این بخش که اگر تشخیص مصلحت بود باید کمیات مشخص شود

صحبتی نیست ولی گاهی در این تشخیص مصلحت باید یک حکمی را پیاده کرد و بعضی از احکام

دیگر که هم عرض این حکم هستند پیاده نکرد. گزینش طبیعی مطلب است.

حجت الاسلام حسینی: حال مانعی توانیم پول بیت المال را در آن جهتی که اسلام گفته

بود صرف کنیم و باید پول را در جهتی خرج کنیم که اسلام نگفته است...

برادر معلمی : خیر این نمیشود ، خود این مطلب باید طبق يك حکم ديگر از اسلام باشد
اگر اینگونه بود ما همان اسلام را عمل کردیم ، ایم مثلاً اگر اسلام فرموده که فلان چیز مهمتر از فلان
چیز ديگر است این کار رواست .

حجت الاسلام حسینی : من باب مثل عرض می کنیم میگوئیم که الان این کوپنی که دادیم -
میشود ثروتمند ها هم استفاد می کنند سو بسید هم داد میشود حال آیا از اموال عمومی به
کسی دادن که هیچ استحقاق ندارد جایز است ؟ برای چه اینوا باید داد ؟

برادر معلمی : برای اینکه راه ديگری ندارد اگر راه ديگری داشت قطعاً اینکار می کردند
اگر بخواهند اینکار را بکنند اولاً در تشخیص اینکه ثروتمند کیست مسئله پیدا میشود وثانیاً باید
بازار ديگری که ثروتمند ها بتوانند از آنجا خرید کنند درست کنند یعنی يك سیستمی درست
کردیم که در آن راه بازار آزاد و خلاف اجباری شد ، است چون آنها میخواهند نیازهای کوپنی
خود را تامین کنند .

حجت الاسلام حسینی : از اول بازار آزاد را رسمی می کنیم میگوئیم که ما فقط به فقرای دهیم
برادر معلمی : بحث کوپن اصلاً از اساس بعلمت ضرورت است والا در حالت معمولی که يك
چنین چیزی نیست هر کس هر چیز و به هر میزان که میخواهد می خرد این به علت کمبود جنس است .

حجت الاسلام حسینی : حال بنایه مصلحت نمیتوان جیره بندی کرد ، کارشناسها بگویند
بنایه مصلحت باید جیره بندی کرد . مصلحت اختیار را حذف می کنند .

برادر معلمی : در اینجا بحث جیره بندی با بحث سو بسید محفوظ شد ، است ، وقتنی
میگویند فلان چیز کم است به علت جنگ این ضرورت میشود ، گاهی میگویند فلان چیز کم است
و نمی خواهیم وارد کنیم بنابراین جیره بندی می کنیم این مصلحت میشود که این جیره بندی فقیر
وغنی ندارد ، ولی حال روی این چیزهایی که جیره بندی می کنند سو بسید می دهند . . .

حجت الاسلام حسینی : يك سؤال اساسی تر مطرح كنيم تا بعد به اينجا برسيم اساساً

آيا كيف بدون كم در خارج است (جواب : خير) پس بنابراین آيا لقب حكم دادن ...

برادر معلمی : از اين طريق كه ما آمدیم فرق كرد ، ما گفتیم كه بايد همه احكام را پياده كند

تا اخلاق اسلامی پياده شود ما چيز ديگری گفتیم ما گفتیم اخلاق اسلامی هدف است ، بايد

احكامی كه در نظام است متناسب با اسلام باشد تا اخلاق اسلامی پياده شود ، اينكه همه

احكام بايد پياده شود و باره اينكه همه احكامی كه آنجا است تك تك با احكام الهی می سازد

همانطور كه گفتیم شايد بگوئيم اينجا يك حكمی بود ، است كه وقتی بصورت تكی كه نگاه كنيم خلاف

اسلام باشد ولی در مجموعه كه نگاه می كنيم می بينيم كه ما اضطرار داشته ايم و مجبور بود ايم تا

اينكار را انجام بد ايم آن اضطرار هم آثار نامطلوب خود را دارد حال يك پله ديگر پائين

می آئيم و ميگوئيم اگر خواستيم آن حكم را پياده كنيم تا آن اخلاق بدست بيايد مگر بايد شرائط

عینی هم اجازه بد هد ؟ پس گاهی نگاه می كنيم می بينيم اين برنامه ای كه ريخته ايم با عينيت

سازگار نيست و يك چيزهائی كم دارد ، ميگوئيم پس آن اخلاق هم بدست نمی آيد ، آن حكم هم

پياده نمیشود ، يك پله از اينكار تنزل می كنيم ميگوئيم بجای اين حكمها ، اين حكمهای ديگر را

پياده كنيد ، يعنی در نظام احكام دو دو محل گرفتار مصلحت و گرفتار ضرورت ميشويم اينوا هم

می دانيم كه يك اخلاقی پيدا ميشود كه مورد پسند نيست ، چرا اينگونه كرد ايم ؟ برای اينكه

عينيت نمی گذاشت امكانات و مقدورات ما از اين بيشتري بود ولی آن حالت نهائی آن موقع است كه در

احكام ما ضرورت نباشد يعنی تك تك احكام هم موافق اسلام باشد .

حجت الاسلام حسینی : حال مادر همان فرض ايد ، آل صحبت می كنيم ، در فرض ايد ، آل

بين كميات و بين كيفيات رابطه است آيا اين نسبت رشد ميکند به چه معنی ؟

برادر معلمی : در آن نسبت هم رشد واقع ميشود يعنی از يك دسته از احكام به يك دسته

دیگر منتقل میشود یعنی این درست است که در آنجا ما هیچ خلافی انجام نمیدهیم اما اینکار آخر ندارد زیرا هر عملی که انجام میدهیم از آن بهتر را نیز میتوانیم انجام دهیم آن مستحباتی که در باره ماه رجب در مفاتیح الجنان نوشته شده است بگونه ای است که هیچکس نمیتواند همه آنها را انجام دهد به این معنی است که هر چه جلو برویم باز هم راه هست • اگر شبانه روز انسان را هم تعطیل کنید همه اینها را نمیشود پیاده کنید پس همیشه میتوان یک پله بالاتر آمد • (ج : حال فرض می کنیم زمانی که همه اینها واقع نشود ...) همین فرض محال است زیرا از آن به بعد دیگر رشد واقع نمیشود •

حجت الاسلام حسینی : همین اشکال را می خواهم بگویم • حال اگر ما رسیدیم به جایی که همه مستحبات اجرا شد آیا در آن موقع رشد متوقف می شود •
برادر معلمی : ممکن است رشد از این بعد متوقف شود ، ممکن است که بعد بگوئیم انسانها^ش که در این جامعه زندگی میکنند اخلاقیات بهتری پیدا میکنند •

حجت الاسلام حسینی : نمیشود زیرا در همه قسمتها رشد با هم است و اگر در جایی تعطیل شود در سایر قسمتها نیز اثر میکند • عضو ثابت در مجموعه متغیر ممکن نیست • حال اگر بگونه ای دیگر بگوئیم همیشه حکم یعنی نسبت بین کم و کیف یعنی نسبت تاثیر هم تابع کم است و هم تابع کیف است • چون کم همیشه تغییر میکند معنای مفهوم کیف یعنی تاثیر واقعی کیف به ارزش کیف عوض میشود • دلیل آنهم این است که شما یک نماز در پا نزد دقیقه میخوانید و جناب سلمان هم یک نماز در پا نزد دقیقه میخواند یکی هم مثل مولا الموحدین علی علیه السلام در پا نزد دقیقه نماز میخواند حتماً کمیت شدت حبی که فی ال... تبارک و تعالی ، علی بن ابیطالب دارد ما نمی توانیم تصور کنیم حال چه رسد به اینکه تصدیق هم بشود • تصور نماز سلمان هم برای ما نمی آید علی علیه السلام از یک مرتبه از شدت حالات قلبی و ذهنی و عینی برخوردار است که تیر

دریای مبارکش زده اند و در استخوان فرورفته است جراحهای خواهند تیر را بیرون بیاورند ، می گویند حضرت تاب نمی آورد . بعد گفته میشود در هنگام نماز تیر را بیرون بیاورید ، در هنگام نماز تیر را بیرون می آورند حضرت بعد از نماز قسم می خورد که متوجه نشد است .

اگر بین کم و کیف در عینیت در نسبت تا تاثیر آن در اخلاق کم رابعنوان يك عضو متغیر ببینید ، کیفیت عمل هم میتواند همراه این نسبت تا تاثیر متغیر داشته باشد یعنی هبه و بخششی که سلی بن ابیطالب می فرمود . هم کمیت مادی آن قابل فرق است و هم کمیت و شدت معنوی و اخلاص آن میخواهم بگویم کیفیت بدلیل آنکه هویت مستقل از کم ندارد کمیت هم در تاثیر هویت مستقل از کیف ندارد ، نسبت تا تاثیر که در اخلاق ظاهر میشود همیشه تابع ایند و وروی هم هست یعنی نسبت بین ایند و است . به همین دلیل است که هیچگاه آخر پیدا نمی کند سرپرست رشد هم باید نسبت بین کم و کیف را اصل قرار دهد نه کیفیت مجرد انتزاعی را فقط لحاظ کند یعنی بگوید که مردم کارهایشان طبق حکم رساله بشود ولو به نیت و اغراض فاسد از اینکارها را انجام دهند . از این باب که بیائیم اخلاق عوض میشود نه احکام . احکام همیشه تنهایی طریق اصول نمیشود ، نسبت بین احکام و کمیات باید رشد کند آنوقت اینجامعای قدرت يك معنای نسبتی میشود نه يك معنایی که بگوئیم فقط احکام جاری میشود (زمیده اجرای همه احکام بشود)

برادر معلمی : آنجا که می فرمائید کمیت در حال تغییر است آیا کمیت خود بخود در حال

تغییر است یا ما کمیت را تغییر میدیم ؟

حجت الاسلام حسینی : خیر يك شدت روحی یعنی نسبت بین کم و کیف قبلی يك تا تاثیر

اخلاقی را میدهد . این تا تاثیر اخلاقی اثر میگذارد برای پیدایش يك کم و کیف جدید . بنابراین

ما مستقل از کمیات تغییر کمیت نمیدیم ، مستقل از کیفیات نیز تغییر کیفیت نمیدیم (ج : خوب

آنجا هم همینطور است) آنوقت صحیح نیست که احکام را هدف قرار دهیم ولو هدف مرتبه دوم

نسبت بین کمیات و کیفیات هدف قرار بگیرد در معنی مصلحت و ضرورت فرق پیدا میکند • اگر نسبت بین حکم و کمیت داخل حکم را شما ملاحظه کنید معنای مصلحت با آنجائی که کیفیات را تنها ملاحظه می کنید و میگوئید مصلحت چیست فرق پیدا میکند •

برادر معلمی : در آنجا هم مجبور میشویم در آخر سراغ کمیات برویم در آنجا هم وقتی خواستیم بگوئیم در نظام ماحکمی خلاف اسلام نباید باشد میگویند چگونه میشود ؟ می گوئیم باید این برنامه ها و این کمیتها اینگونه تغییر کنند تا آنجا بتوان اینکار را انجام داد یعنی اینها دوباره با هم ترکیب میشوند • بعد متوجه این مطلب میشویم که اگر اینجا اشیا کمیات به یک صورت خاصی نباشند حکم خدا نمیتواند به آن صورت پیاده شود • مجبور میشویم در اضطرار عمل کنیم • در اضطرار عمل کردن از یکطرف اسلامی است و از یک طرف دیگر هم می دانیم که آثار نامطلوب هم دارد

حجت الاسلام حسینی : بیع راد چارچوب عمل کردن که امام فرمودند خیر •

برادر معلمی : این بیع که امام فرمودند خیر از یک بعدی طبق قانون است •

حجت الاسلام حسینی : امام فرمودند مصلحت عظمت اسلام قانون را معین میکند مصلحت

ولایت •

برادر معلمی : یعنی مصلحت ولایت طبق قانون بدست می آید یا همینطور بدست می آید

حجت الاسلام حسینی : طبق قانون توصیفی بدست می آید نه طبق قانون تکلیفی مصلحت

همیشه صلاح برای حرکت است •

برادر معلمی : این درست است و کسی با این مخالفت ندارد یعنی یک پای اجرا به

عینیت بند است ، از آنطرف هم که حرکت می کنیم همین را میگوئیم •

حجت الاسلام حسینی : آن پایه ای که شما میگوئید عینیت را اصل نمی گیرید •

برادر معلمی : در اجرا هم عرض کیفیتها عینیت است •

حجت الاسلام حسینی : اگر گفتیم اصل اخلاق است بعد گفتیم کیفیت و عینیت با هم وهم
عرض یکدیگرند ، این میشود .

برادر معلمی : نسبت به اجرا ، نسبت به این جهتی که ما انتخاب می کنیم ، کمیتها را برای
آن کیفیتها میخواهیم .

حجت الاسلام حسینی : همه حرف اینجا است که اگر شما هدف را اخلاق قرار دهید بعد
بگوئید نسبت بین کم و کیف است که همیشه راه و طریق مادر جریان رشد است گاهی کسی میگوید
راه رسیدن به اخلاق فاضله عمل به احکام خداست گاهی کسی میگوید راه رسیدن به اخلاق
فاضله نسبت بین احکام خدا و عینیت است .

برادر معلمی : خیر او هم میگوید راه رسیدن به اخلاق فاضله عمل به احکام خدا را این
جهان است . وقتی کلمه جهان آمد یعنی گاهی حکمی را نمیشود پیاده کرد باید حکم دیگری
را پیاده کرد نه به این معنا که کاری که ما می کنیم هیچ ربطی به احکام ندارد .

حجت الاسلام حسینی : خیر، ربط ندارد رفتن روی آن پله است ، نسبت آنرا ندیدن
است تشخیص مصلحت را یعنی تشخیص عینیت را باید با احکام توصیفی بد هید بعد بگوئید بنا بر این
مبتلابه فلان احکام است .

برادر معلمی : پس همیشه درد ستگاه ما احکامی که پیاده میشود احکام الهی است .

حجت الاسلام حسینی : بعنوان مبتلابه ، نه بعنوان اینکه اهداف ما است ، هدف را
اخلاق قرار مید هیم ، مبتلابه احکام میشود .

برادر معلمی : هدف اخلاق است ولی مبتلابه عینیت میشود از طریق احکام به آن اخلاق
میرسیم مبتلابه ما هم همان عینیتهاست .

حجت الاسلام حسینی : در این مورد چند احتمال است ۱- کسی که بالمره کاری به احکام

ندارد و کار خود را در چارچوب احکام نمی آورد فقط عینیت را بعنوان يك توصیف حسی تجریمی میداند نهایت در مدل خود توصیف از انسان را اسلامی بگیرد یعنی مدتش اسلامی باشد و به طرف اخلاق خاصی برود و هدفش پیدایش آن اخلاق باشد ۲۰ - کسی که میگوید کاری به عینیت ندارم و باید برای رسیدن به اخلاق فاضله از طریق احکام رفت بعد میگوید احکام را پیاده کنید و به اثر آن کاری نداشته باشید شما تنها مکلف به عمل هستید اگر عمل به احکام کنیم به آن اخلاق میرسیم که این بحث دوم در جامعه رایج است ۰ بحث اول در شکل کارشناسی اسلامی نیست و بصورت کارشناسی غربی است ولی در بحث دوم مسلمین روی آن پافشاری دارند ۳۰ - در این احتمال میگویند که نسبت بین حکم و کمیت عینی بر اساس تغییر وضعیت بطرف اخلاق حسنه اصل است ۰ اینها سه گونه حرف است ۰ در این فرض (فرض سوم) برای مصلحت باید مثل فرض اول - ابتدا نظر به عینیت داشت بعد تناسبات کیفی را ملاحظه کرد و بعد از آن مجدداً جمع بندی کرد و گفت که در این زمان برای رسیدن به اخلاق حسنه باید این کمیات را در قالب این احکام عمل کرد میگویند چرا؟ میگوید برای اینکه میخواهم مبتلابه موجود را به مبتلابه مرتبه دوم تشییع بد هم یعنی الگوی گزینش را میخواهم تغییر بد هم از الگوی گزینش فعلی (وضعیت ضرورت) به الگوی گزینشی که در ضرورت نباشد بعد به الگوی گزینشی که مستحب باشد بعد میگویند میخواهم جایگاه این احکام را در الگوی تخصیصی عوض نمایم الگوی تخصیصی صد تا اجاره و پنجاه تا خرید و دو بیست تا جعاله معین کرده بود میگوید حال میخواهم جایگاه جعاله را با بیع عوض نمایم ۰ میگویم این کارها را برای چه می کنید ، می گوید نسبت تاثیر آنها برای رسیدن به اخلاق فاضله کنترل می کنم ۰ نسبت بین کم و کیف ۰ مبتلابه آتی را می سازد ۰ اگر کسی بگوید ماکاری به مبتلابه آتی نداریم و مبتلابه فعلی برایمان اصل است تمام کار از عمل کردن به کیفیات موجود میشود و هم او در برنامه ریزی موجود این میشود که بطرفی برود که ضرورتها از بین میرود ۰ ولی راهی هم

برای از بین رفتن ضرورتها نمی گوید • میگوید فعلاً به اسلام عمل کنید خود اینکار ضرورت را از بین می برد •

برادر معلمی : یعنی در نوع دوم که کسی نمیتواند به عینیت کار نداشته باشد • یعنی همان کسی که میگوید وظیفه ما عمل به احکام است دیگر نباید کاری به نتیجه اش داشته باشد وگرنه کسی که میگوید وظیفه ما عمل به احکام است باید ببیند که چه چیزی در عینیت وجود دارد تا بعد معلوم شود که چکار باید بکند •

حجت الاسلام حسینی : در این حد که نگاه کند ببیند که چکار باید بکند •

برادر معلمی : یعنی ببینیم مبتلابه چه چیزی است تا از بین احکام وظیفه ما خود را پیدا نمائیم • ولی فکر اینها نمی کند که الان چه نحوه عملی بکنم یا از بین اعمالی که میتوانم انجام دهم کدام را انجام دهم که مبتلابه بعدی یک چیزی بهتر از مبتلابه فعلی باشد اینها کار ندارد • ما میگوئیم که اگر گفتیم احکام اخلاق حسده هدف است ، این اخلاق حسده از چه راهی بدست می آید ؟ میگوئید از اجرای احکام الهی ، اجرای احکام الهی نه به این معنا که همه احکام را اجرا کنید ، یعنی اینکه روابطی که وجود دارد چیزی خلاف حکم خدا در آن نباشد یا بصورت مجموعه ای در آن خلاف نباشد ، بعد داخل مجموعه راهم تصحیح کنیم بعد میگویند که این کاری به عینیت ندارد ؟ میگوئیم چرا ، روابطی که میخواهد پیاده شود یک مراد و اشیا و کمبتهایی میخواهد یعنی نحوه برخورد بر این اساس باشد ، آنها باید به یک فرم خاصی باشد تا بتوان اینها را پیاده کرد حال نگاه می کنیم در عینیت اینگونه نیست ، میگوئیم پس آن احکام هم به آن صورت نیست پس آن اخلاق هم بدست نخواهد آمد • باید از یک پله دیگر و بایک درصد تخفیفی آمد و بعضی از احکام را از ضرورت استفاده کرد و بعضی از احکام را هم پیاده کرد • بعد هم می دانیم که آن اخلاق هم اخلاق صد درصد کاملی نیست در حالی که وظیفه ما امن هست که

اینوا انجام بد هیم خود اینکار هم عمل به حکم الهی است یعنی اگر کسی در اضطرار افتاد و گوشت مردار دارد، عمل به عملی که حرام است (خوردن گوشت مردار) برای این شخص واجب است پس همه آن چیزهایی که آنجا وجود دارد از یک بعدی اسلامی است و کمیتها هم از یک بعدی تعیین میکنند که کدام روابط میتواند پیاده شود پس از یک بعدی که نگاه کنیم میگوئیم این احکام با این اشیاء وقتی مخلوط بشود آن اخلاق حسنه را می دهد .

حجت الاسلام حسینی : بنابه بحثهای قبل چند مطلب ضروری و واجب است توجه شود .
 اول اینکه کیفیت مجرد از کم در عینیت بالمره وجود ندارد و اگر رسالت نتیجه اش رساله احکام کلی بشود که در آن خصوصیت شخصی و زمانی و مکانی شرط نیست و لایت و کمیات آن کلیات را مشخص میکند یعنی به جریان آوردن احکام همان به کمیت رساندن میشود و آنچه چیزی که در هدف (اخلاق) اثر دارد و به معنای بالاتر آنچه چیزی که موثر در تقرب میشود نسبتی است بین حکم کیفی و کمیات عینی که متکیف به کیفهای حسی می باشد به عبارت دیگر نسبت بین ساختار کمیتها و کیفیات نتیجه را میدهد و هر دو در آن سهم هستند هیچکدام را نمیشود سلب کرد ، نه برای کیفیت مجرد از کم میتوان اثر مطلق در نسبت تاثیر قائل شد و گفت هر کمیتی به هر نحوه کیفیت مختص شود حتماً اثر مطلوب میدهد . خیر کیفیت مثل کلمه حق می ماند میشود پیاد به

الحق و میشود پیاد به الباطل نسبتی که کمیات به کیفیات دارند از طریق ولایت ولی عادل انجام میگیرد و باید دو بحث اصلی در آن مطرح شود یکی اینکه از نظر خود حکم اگر بین احکام تزام باشد یعنی قدرت انجام هر دو حکم با هم نباشد وقتی هم که قدرت نباشد تکلیف نمی آید در فرض که میگوید اهم را می خواهم ترك کنم در آن صورت تکلیف ثانی و مترتب هست پس مهم است که انجام دهد . و لکن اگر ابتدائاً نگاه کنید و انسان تسلیمی باشد باید اهم را انجام بد هد .

در اینجا یک مطلب باید مورد توجه قرار بگیرد که تزامی که بین جزئیات است با تزامی که جزئیات

بايك امر اعظم كه همه بقا كليات منوط به او است مثل ولايت اينوا ساد نمیتوان گفت كه يكی است بعبارت ديگر احكام جزئی نمیتواند با موضوع قدرت خود شان درتزام باشند بنا براین عظمت حكمهای اهم و بايد های بزرگتر كه درباره ولايت داريم به آن اندازه است كه میتواند كلييه جزئیات را بپا بدارد لذا هيچيك از جزئیات با او درمقابله نيست . حال اگر شرائط اضطرار باشد بايد همه توان برای حفظ ولايت خرج شود و اگر شرائط اضطرار نبود ، انشاء الله . تعالی در — زمانی كه سولت كفار شكسته شد در آن صورت آیا فقط يك نحوه تناسب كمی با کیفیات است یا متناسب با مراحل رشد مرتباً تخییر میکند ؟ يك مثال ساد عرض می كنیم :

همانگونه كه میگوئید رفتار قلبی خالصتر شود ، ادراك نظر دقیقتر شود ، رفتارهای حسی شدیدتر بشود عین همین سه موجب این میشود كه هر مرتبه كه بالا تر برود هر کیفیت واحدی با قبل خودش فرق داشته باشد . مثلاً برای کیفیت واحدی مثل نماز خواندن نسبت به رفتارهای قلبی و نظری و عینی درجه واحدی مثل صد در نظر بگیرید ، صد و يك آن نسبت به صد در کلیات شباهت دارند و درجه دو بست آن شباهت در کلیات دارد یعنی اگر خصوصیات فردی را از آن حذف كنیم یعنی درجات شدت رفتار قلبی و نظری و حسی را حذف كنیم هر دو نماز خواندن است هر دو تكبیر و حمد و ذكر ركوع و سجود و تشهد و حرکاتی كه در نماز هست انجام میدهند بطوری كه انسان میتواند بگوید نماز علی ابن ابیطالب (ع) با حذف خصوصیات شخصی یا نمازی كه فلان عرب عبارت را حفظ نمی خواند و باز نماز ما مثل هم است ولی محال است كه اثر آن در پرورش به يك اندازه باشد اثر در پرورش نسبتی است كه بین این سه مرتبه ای كه گفته شد با این کیفیت است این ظرف برای چه مظلومی است ممكن است کیفیت لیوان یکی باشد و لكن کسی در این دوائی ریخته كه همه مریضهای عالم را شفا میدهد و کسی هم در این يك آب گل آلودی ریخته است این لیوان بعنوان کیفیت و ظرف است ، کیفیت عمل ظرف است و كمیت بعنوان مظلوم این است . شما

چه چیزی رامیخواهید در این بگذارید ، استغفرال... ، استغفرال... ممکن است که يك نماز بصورت ظاهر نماز باشد ولی باطن آن ریا باشد مثل این می ماند که در لیوان مشروب باشد که شفا نمیدهد و زهر است ، ظاهر آن شکل همدیگر است ، اثر کیفیت احکام منوط به کمیت هستی است که در آن قرار میگیرد ، کمیت هستی که در آن قرار میگیرد یعنی نسبتی بین این کیفیت و این کمیت و در سرپرستی ولی رشد مرتباً عوض میشود ، پس وقتی که ما میگوئیم بشرالاً آخر رشد میکند گاهی میگوئیم که چون تعداد واجبات و مستحبات افزایش پیدا میکند و گاهی میگوئیم که به فرض که افزایش هم نکند چون همه اعمال اینگونه مثل مستحبات دعا خواندن نیست که همه وقت انسان در شبانه روز را بگیرد اگر تعداد آنها ثابت باشد نسبت تا تاثیر آن مرتباً همراه با کمیات جدید عوض میشود نماز واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه و یک رکعت است و لکن حتماً نماز واجب و مستحب يك روز وجود مبارك حضرت علی ابن ابیطالب از تمام عباداتی که غیر معصومین از اولین تا آخرین بکنند ارزش بیشتری دارد ، کیفیت تا با چه کمیتی ارتباط بگیرد مشخص میشود که چه نتیجه بدهد و معنای بریده و محض آن معنائی است که رسالت تمام نیست ، رسالت آنوقتی تمام است که با ولایت توأم باشد ، حال البته این مسئله کمیت و کیفیت يك نکته قابل توجه دارد و آن اینکه يك تکلیفی برای بندگان خداوندگان معمولی خدا که تحت ولایت هستند قرار دارد و یکی آنها که خودشان مسؤل ولایت هستند بندگان خدا که تحت ولایت هستند يك تکلیفهای فردی دارند که نمیتوان به آنها نسبت تکلیف سیاست گذاری و تولی داد ، هر چند ولی ولو در زمانی که ولایتش نصب شده باشد میتواند رفتار و رفتاری باشد که آثار تاریخی خودش را در هدایت بگذارد یعنی در حقیقت رشد راسپرستی کند و لکن برای نوع مردم اینگونه نیست ، نوع مردم تمیز صوفیه را میدهند و تدریجاً این صوفیه در نظرشان اصلاح به صوفیه آخرتی میشود تدریجاً آن صوفیه آخرتی رشد پیدا می کند ولی به هر حال تحت ولایت ولی هست آن مسئولیتی که ولی درباره نسبت بین کمیات

در سرپرستی رشد دارد جامعه آن مسئولیت را ندارد اگر در جامعه المؤمن بعض اولیا بعض پس ولی میتواند نسبت تاثیر بیشتر داشته باشد بگوئیم طلب فرد و طلب ولی و لکن اینگونه نیست که مسئولیت اولیه رابعنوان مخیر اصلی فرد داشته باشد ، مسئولیت به ولایت برمیگردد ، تا اینجای کلام نتیجه این میشود که ولی عینیت را ملاحظه میکند و بعد احراز میکند که چه تکلیفی الان به لحاظ قدرت کنونی میتواند محقق باشد ، نهایت در تصمیم گیری او برای است . فرق آن با عباد عادی این است که ممکن است آنها از کلمه « برای غفلت داشته باشند بگویند حال در این شرایط مبتلابه این است و قدرت هم این است و تکلیف هم این است و بیشتر از این مسئول نباشد ولی آنکسی که مسئول رشد است باید توجه داشته باشد که برای چه چیزی الان مکلف به این مبتلابه هستم .

برادر معلمی : در این قسمت که رابطه کم و کیف را می فرمائید کیف رابه معنای روابط و احکام

الهی و کم رابه معنای موضوعات می گیرید .

حجت الاسلام حسینی : یعنی باید به يك معنا هردو را الهی گفت که یکی از آنها

استنباطی است که بر اساس توصیف الهی از عینیت میشود البته دست ما از احکام توصیفی کوتاه

است و فقط به اختیار تکیه می کنیم و اینکه عالم ماده دار تکلیف است و یا اینکه برای جهت قرب و

قدر متیقنهایی که داریم اگر دست ما پر بود و مثلاً می گفتیم استراتژی ما جنگ است و احکام توصیفی

دیگر راجع به جامعه زیاد داشتیم ، طبیعی بود که مدل ما از اجمال به تبیین نزدیگر بود

ولی حالا وقتی هم که این اوصاف را داشته باشیم فرق بین الهی و غیر الهی در توصیف از جهان

چیست ؟ مادی جهان را ابدی و ازلی میدانند و تکلیف در آن قائل نیست و الهی میگوید جهان

مخلوق است و برای آخرت خلق شده است و دار تکلیف است . مادی میگوید انسان مانند سایر

اشیاء است و جهان مانند ساعت منظم کار میکند و تاثیر و تاثر متقابل است و عقل و ایمان هم

به تبع آن حاصل میشود الهی میگوید که خیر اختیار موهبتی است الهی که خدا خلق کرده و سه
بشر داد است بدلیل همان است که انسان با جامدات فرق پیدا میکند جامدات بستره مجریان
تکلیف انسان مکلف میشوند . البته در همین اجمالی که داریم سمت گیری توصیفهایمان فرق پیدا
میکند چون چنین توصیفی را داریم وقتی که الگو برای آمار چاپ می کنیم حساسیت تمام روی علم و
مدرك نیست علم بعنوان قدرت تحرك تاثير گذاری این انسان در سطحهای مختلف بر جهان
ماده . مصرف هم بعنوان اثر گذاشتن این عالم بر آدم . شما وقتی مدل آماری را مطالعه بفرمائید
چیزهایی را که می گویند سؤال کنید در ابتدا سئوالات عمومی مثل جنس ، سن و تحصیل و حقوق
و مصرف را نوشته است در اینجا سؤال از ایمان نکرد است از اینکه رفتار شخص الهی است یا
مادی نپرسید است و همه سئوالات آن از همین قبیل است الگوی شما برای سؤال کردن از
عینیت فرقهایی دارد میگوئیم مثلاً مناطق پر جمعیت را که می نویسید در اطراف حرم مطهر حضرت
عبد العظیم پر جمعیت است و مثلاً محله های بد شهر تهران هم پر جمعیت است حال فرق بین
اینکه ما بدست بیاوریم که آنها چقدر ضرر و چه اندازه استفاد برای جامعه دارند و اینها به
چه مقدار ضرر و استفاد برای جامعه دارند به ما می فهماند که ایمان هم در عالم يك جایگاهی
دارد وقتی دکترها را نگاه می کنید میزان ویزیت کردن و خدمت کردن و مقدار مصرف آنها را ببینید
تا مشخص شود که کدامیک از آنها متدین است و چند درصد کم تدین و چند درصد متوسط است انطباق
آنها را به اخلاق شرع هم ملاحظه کنید ، بعد بنظر بند وقتی که آمار بیاورند دکتري که متدین
است تعداد مریض بیشتری را ویزیت میکند و پول کمتری می گیرد و مصرف بسیار کمتری را هم برای
خودش دارد آن دکتر دیگر موجب صد بیماری دیگر میشود اول اینکه دین را تحقیر میکند ، تحقیر
دین در جامعه ضربه وارد میکند ، مدلی که بتواند اعمال را در مقابل کفر و الحاد اصل قرار دهد
صحیح است که گفته شود در توصیف ، الهی توصیف میکند ولو بالا جمال الهی توصیف کند مثل

فقیری که از آیات و روایات يك حد اقل بسیار کمی رادراختیار داشته باشد اگر این توصیف کمیات براساس اصول توصیفی اسلامی والهی باشد در آنصورت میگوئیم که حاکم و ولی براساس توصیف الهی وضشعیت راشناخت و تعیین موضع که بخواهد تغییر کند تعیینهای کمی آنرا مشخص کرد البته تعیینهای کمی را که ملاحظه میکند در ساختن (نه در مطالعه کردن) حتماً کیفیات را هم ملاحظه میکند که چگونه گزینش کند و از چه احکامی بکار بگیرد و حد اکثر سعی او این است که احکام آورد شود الاموقع ضرورت که نتواند احکام را بیاورد یا احکام احکامی باشد که وجوب عمل روی آن نباشد یعنی مخالفت قطعی نداشته يك حرف است و موافقت داشتن يك حرف دیگر است و یعنی موافقت قطعیه دارای مراتب است و اصلاً موافقت قطعیه تجریدی نیست و همیشه میل به طرف موافقت بیشتر میکند و در ظرف خودش صحیح است که گفته شود موافقت دارد • مثلاً گاهی مانع فعل شما کفار هستند که در اینجا ضرورتاً و اضطراراً مجبور هستیم از حکمی دست برداریم و گاهی وجود هوای نفس است (این مرتبه دوم یعنی کفر باطنی است) و گاهی سی الحمد ال • هم بر کفر باطنی و هم بر کفر ظاهری غلبه نسبی پیدا کرد • اید ولی نمیتوان گفت که جهل رادرتمام مرتب از بین برد • اید • قصور همیشه هست و اگر قصور باشد معنای آن این است که مانع بصورت مطلق برداشته شدن نیست مانع مرتباً کم میشود • نه اینکه مانع مطلقاً برداشته میشود • قدرت هم هیچگاه مطلق نمیشود قدرت در جهت اضافه میشود • بر همین اساس وجود ولایت رکن در جریان احکام و در مراحل مختلف رشد میشود یعنی اگر ولی نباشد رفتار انسانها برای یکدیگر بستر رشد نمیشود • کمیات بستر رشد نمیشوند • یعنی مرتباً در تصمیم گیری و هماهنگ شدن آن بطرف خدا تشنت و نا هماهنگی زیاد می گردد آن کسی که اینها هماهنگ میکند و جلو می برد و تا آخر میرساند ولی است • در اینصورت باید در خود ولایت هم صحبت کنیم که طبیعتاً احاطه ای که ولی معصوم بر حقائق امور دارد و نسخه ای که میدهد محال است کسی

ولی فقیه عادل به آن برسد • یعنی بعبارت دیگر هماهنگی که در زمان حضور واقع میشود در زمان غیبت قابل دستیابی نیست • البته نسبت به زبان غیبت ولی حق ولی عدل و حاکمی که از طرف حضرت فرموده " قد جعلته حاکماً علیکم فرضیده حکماً " به حکومت او راضی باشید به نسبتی که در زمان غیبت استعداد است و ممکن است و مقدور است ، پیش می آید البته احتمال زیاد است که اگر واقعاً ولایت ولی عادل گسترش پیدا کند حتماً خدا امام معصوم را برحسب قائد لطف بفرستد همانگونه که وقتی مردم در جهل باشند پیغمبر را می فرستد اگر مردم شدت نشان دادند و با کفر مقابله کردند و بعد هم با هوای نفس مقابله کردند و فقط تصور خودشان باقی ماند یعنی مقصر نبودند • آن روایت که میگوید " وعدمه منا " بودن امام بخاطر ماست انشاء الله • تعالی این عوامل که بر طرف بشود ظهور انشاء الله • تعالی نزدیک میگردد • بنابراین اگر فقیه بخواهد قوانین را مطالعه کند منهای کمیات نمیشود ، نمیگوید که قوانین ربوی که آمد کمیات را نگوید ، هم قوانین ربوی آمد را می گیرد و هم چه کمیاتی را ملاحظه میکند هم تا تاثیر آنواد را اخلاق می بیند میگوید که ایند و روی هم علت شد تا کاخ جوانان پر شود • الحمد الله • ربا و کمیاتی که در ایران داشت مثل سوئیس و بلاد کفر اثر نداشت و اخلاق آنگونه نشد که مانند چهارپا در کنار خیابان آمیزش کنند • اگر فرصت پیدا کرد • بودند اینگونه میشد و لکن فرصت پیدا نکردند الحمد الله •

خداوند امام خمینی را رساند و این مطلب را شکست داد و انشاء الله • در بلاد اسلامی کفر را شکست خواهد داد و حکومت اسلامی را بنیاد خواهد کرد • انشاء الله • روی این مطلب هم تا مهمل شود •

برادر معلمی : در مورد بحث کمیت و کیفیت که می فرمائید ، از یک طرف الان بحث کیفیت

را احکام تکلیفی می گیرید و بعد بحث کمیتها را همان اشیاء مادی یا همان چیزهایی که در بحثهای دیگر اسم آنها کیفیت است می گیرید • حالات قلبی و روانی هم که خود کیفیت هستند در این

بحث کمیت گرفته شده است (نسبت به احکام که کیفیت هستند) بنابراین چون ممکن است این بحث با آن بحث کمیت و کیفیت که اشیا کیفیت هستند و کمیت یعنی مقداری که با آن سنجیده میشوند و نسبتهایی باید بین آنها برقرار شود که البته نسبتهایی که برقرار است که آنها نسبتهای روابطی است که یک بحث دیگر است شاید اگر پای انسان در میان باشد آنها احکام الهی شود و اگر پای انسان نباشد ...

حجت الاسلام حسینی : ... نسبتی به یکدیگر دارند به لحاظ آن رابطه و نسبت ذهنی محض آنها آنها را به نامهایی می نامیم و طبیعتاً آن نسبتها یک اثری هم در محاسبات نظری دارند . ۲ - کمیت آنوقتی که یکدرجه از ذهنی پائینتر است که شما میگوئید چه نسبتی بین خاک و آب وجود دارد که اینها نوعاً بنام نرخ شتاب بیان می کنیم اگر ما بتوانیم تغییرات را کمی کنیم نرخ شتاب کمیت بین اینها را هم معین میکند یعنی معین می کند که آهن در درجه اول تغییراتش در پیوسیده شدن چه اندازه است در درجه دوم و درجه سوم چه اندازه است بعد که به اکسید تبدیل شد تغییرات آن چه تغییری دارد تغییرات نرخ شتاب نسبتهایی هستند کمی عینی برخلاف تغییراتی که می گفتیم ذهنی است ۳ - گاهی کل کیفیتهایی که در قبال قوانین حاکم بر جریان رشد است اعم از اینکه انسانی باشد یا نسبت تا اثری می باشد و یا نرخ شتاب باشد همه اینها را کمی میگوئیم حال درگزینش از احکام کیفی اینگونه است که از قوانین ثابت حاکم بر جریان رشد مجموعه ای را انتخاب می کنیم بعد فرضاً از کمیت این است که از کلیه کمیتهایی که از انسانی و غیر انسانی باشد اموری که در تحت اختیار و ولایت ما تغییر میکند نسبتش را بر مقدرات می بینیم با توجه به مقدرات عینی که خداوند متعال قرار داده است و عام است یعنی الان ما انفال داریم و کاری هم برای ایجاد آن انجام نداده ایم این یک قدرتی است که ما باید ببینیم که آیا در عین حال که انفال را هم داریم باز مثلاً دستمان بسته است و مجبور هستیم ربا را قبول

کنیم • ممکن است که شما جایی را در عالم بیآورید که انفال ندارند ، مثلا فرض کنید که جایی است که سه نفت دارند و سه معدن دارند • مقدرات آنها خیلی ضعیف است وضع آنها ممکن است که با وضع مافوق پیدا کند کمیاتی که در اختیار ما است که اعم از نیروی انسانی و ابزار و قدرت پول و کالاها با اضافه کمیات طبیعی که در اختیارمان است • نسبت بین اینها و بین قوانینی که جاری است باید ببینید در آن صورت بگوئید که وضعیت الان چگونه است بعد بگوئید که یکمرتبه نمیشود کیفیات رابطه هم ریخت و یکمرتبه هم نمیشود کمیات را زیاد کرد قدرت که آنچیزی است که زیاد شدن آن مصلحت اسلام است نسبتی است میان کیفیت این کمیات و کیفیتهای ارتباطی که انسانها با هم دیگر و با اشیا دارند •

برادر معلمی : يك نتیجه گیری دیگر می خواستم از این بکنم بعد بگویم که اگر کمیت رابطه این معاد گرفتیم (همه اشیا و چیزهایی که در بحثهای قبلی کیفیت بود در حال کمیت باشند) شاید بهتر باشد که به آنها موضوعات بگوئیم •

حجت الاسلام حسینی : موضوع بگوئیم یا مقدر بگوئیم ، نسبت بین قدرت و کیفیات است که تکلیف عمل را منجر میکند ؟ همه اینها هم انسانی و هم غیر انسانی را میتوان در يك لفظ لقب قدرت داد اگر قدرت انجام وظیفه دارم تکلیف برایم می آید اگر قدرت انجام وظیفه ندارم تکلیف برایم نمی آید این قدرت هم قلبی و هم ذهنی و هم حسی است و هم در رفتارهای ارتباطی و هم در اشیا است •

برادر معلمی : من منظورم این بود که اگر اسم اینها را موضوعات بگذاریم نسبت به احکام که میگوئیم هر حکم الهی که آمد • است بريك موضوعی بار شده است و آن موضوعات کلی است و لسی منظورم این است که گاهی بحث نظری است و میگوئیم هر حکمی کلی است و موضوعات آنها کلی است بعد سراغ عینیت می آئیم در اینجا مشخص است وقتی موضوعی نبود یعنی موضوعی که مصداق از آن

موضوع کلسی باشد در عینیت موضوع کلی وجود ندارد و مصداقی است هرگاه این موضوع مصداقی بود آن حکم جاری میشود و هر وقت آن موضوع نبود امکان اجرای آن حکم نیست و هر موضوعی هم در عینیت با حفظ جمیع شرائط و خصوصیاتش بیشتر از یک حکم بر آن باریست . اگر دو حکم بر آن بار باشد یعنی باید در عین یکی بودن دو باشد بنابراین از این بعد که بگوئیم راحت میتوان گفت که موضوع بدون حکم نیست و حکم هم بدون موضوع نیست یعنی حکم در خلاء نمیتواند اجرا شود حکم درباره این موضوعات است و این موضوعات مصداقی از آن موضوعات کلی هستند هر وقت این موضوعات بودند حکم آنها اجرا میشود و هرگاه این موضوعات نبودند طبعاً حکمشان هم اجرا نمیشود پس اگر . . .

حجت الاسلام حسینی : حال یک سؤال داریم ، تشخیص اینکه قدرت و موضوع و مصداق هست یا نیست گاهی تشخیص به لحاظ آئینده است و آئینده را قبول دارید و گاهی میگوئید ما کاری به اینکه آئینده چه میشود نداریم .

برادر معلمی : در اینجا چند بحث وجود دارد یک بحث در مورد این است که تشخیص این موضوع که مصداقی از آن موضوع کلی است چگونه است و کار چه کسی است و بازار آن چه چیزی است که بحثهای جهت داری علوم است . گاهی هم صحبت درباره این است که ما بگوئیم که الان یک موضوعی را می بینیم و یک حکمی را درباره آن جاری می کنیم . ما با این بحثهایی که در فرهنگستان داشته ایم می دانیم که نمیتوانیم بگوئیم که من این موضوع را می بینم بدون اینکه به آئینده اش کاری داشته باشم یعنی از قبل و بعدش برید . باشد یک چنین موضوعی شناخته نشد و حکم آنها قابل پیاد کردن نیست اینکار خودش تجربید است کسی نمیتواند بگوید که حکم این موضوع را پیاد می کنیم و کاری ندارم که چه میشود .

حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ مهم مطلب این است که نوعاً اشکالی که به امام خمینی

می گیرند هرچند امام می گوید مسائل را روی هم بسنجید ، امام می گوید این موضوع برید ه از موضوعات دیگر نوشته و آیند ه اش نیست . اشکالی هم که می گیرند می گویند شما اینرا اجرا بکن کاری نداشته باش که چه میشود .

برادر معلمی : من همین را میخواهم بگویم . اگر ما خود موضوع را مورد شناسائی قرار مید هیم و میگوئیم هر موضوع يك حکم بیشتر ندارد نمیتوانیم بگوئیم گاهی موضوع را مثلاً باگذشته و آیند ه و حال نگاه می کنم پس این حکم و گاهی به طرف دیگر می روم پس آن حکم لذا این موضوع يك موضوع نیست یعنی ما موضوع را چند چیز فرض کرد ه ایم .

حجت الاسلام حسینی : میگویند از جهتی اینگونه است و از جهت دیگر گونه ای دیگر .

برادر معلمی : یعنی در حقیقت یکی بیشتر نیست وقتی در حقیقت یکی بیشتر نبود نسبت به جریان کل جهان و نسبت به هدف خلقت این موضوع يك جائی بیشتر ندارد پس يك حکم هم بیشتر نیست و حتماً باید آیند ه ه موضوع در نظر گرفته شود که این کاری که می کنیم چگونه میشود . گاهی انسان میگوید ما کار می کنیم و توکل را قبول نداریم این حرف سر جای خودش غلط است اینگونه نیست که ما کاری که می کنیم حتماً همانطور بشود ما وظیفه داریم اینکار را انجام بد هیم و وظیفه داریم که آیند ه اش را هم ببینیم . چرا ؟ چون تمامی زندگی انسان از این موضوعات است یعنی کسی نمیتواند در عمل و نظر به اصالت شئی و اصالت شرائط به معنای مطلق آن معتقد باشد چون دیگر نمیتواند زندگی کند بلکه در يك محدود ه خاصه می آید بعد از آن موضوع را می برد یعنی تا يك حدی گسترده میکند .

حجت الاسلام حسینی : یعنی شما می گوئید که همه مردم به آیند ه شئی کار دارند .

برادر معلمی : من میگویم که اگر کار نداشته باشند انسان چرا آب بخورد ؟ چرا نان بخورد ؟

چرا نماز بخواند ؟ هر کاری که میخواهد بکند برای يك هدفی است میگوید که آب می خورم تا رفع

عطش بشود رفع عطشی در زمان آید • میشود یعنی اینکار برای نتیجه اش است یا اینکه مادر مسیری

راه میرویم تا به خانه امان برسیم اگر آید • اش را در نظر بگیریم که نمیتوانیم عمل انجام دهیم •

حجت الاسلام حسینی : یعنی کسی نمیتواند آید • راضی کند •

برادر معلمی : یعنی اگر کسی خواست آید • راضی کند حرکت بی معنا میشود یعنی حتی

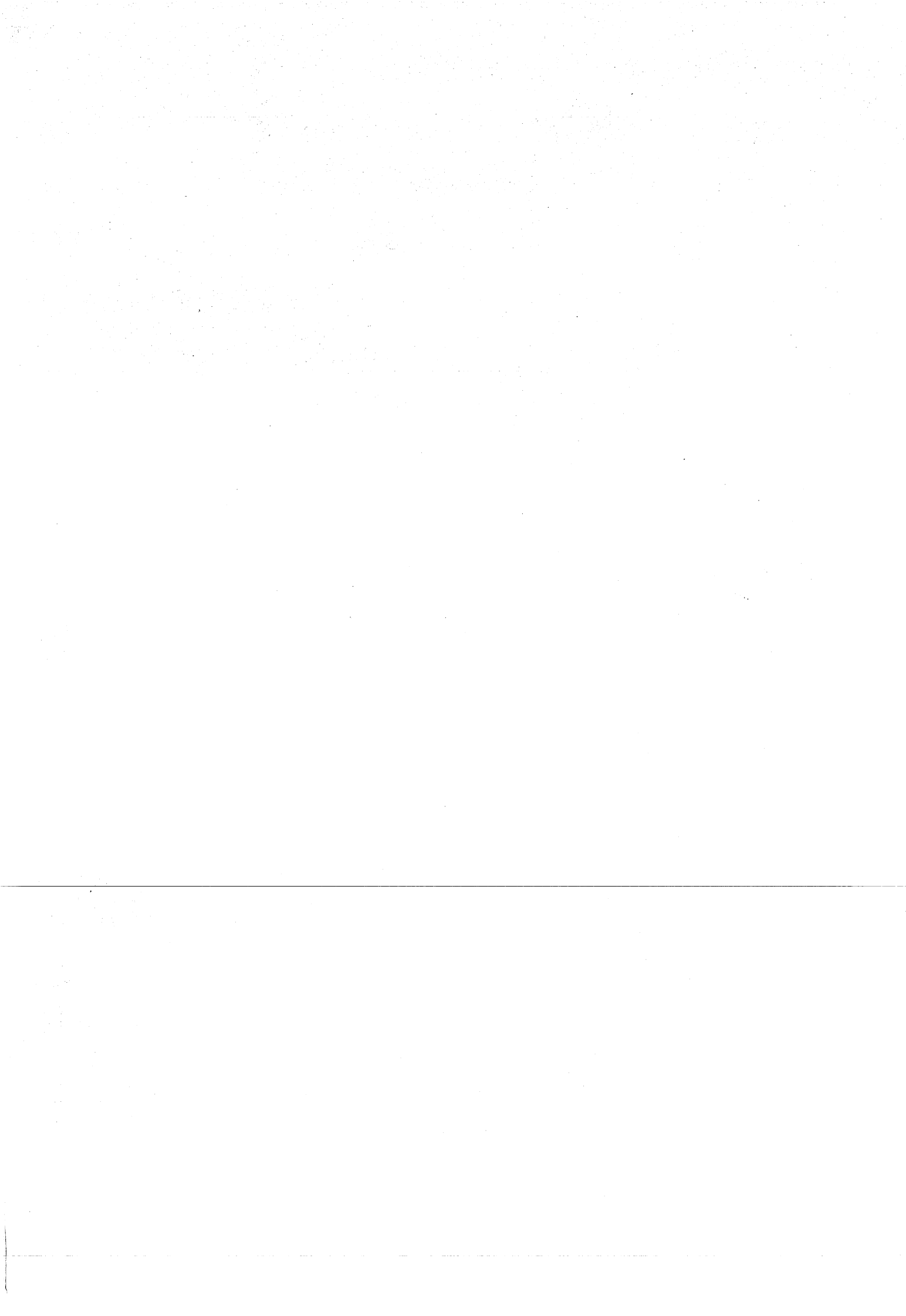
حرکت نکردن هم نفی میشود • حرکت اگر بود حتماً باید به يك غرضی باشد نمیتوان گفت که من

حرکت میکنم و به جهت آن کاری ندارم اینکار غلط است • همانگونه که آنطرف آنهم غلط است که کسی

بگوید من حرکت می کنم و حتماً هم به اینجا میروم چون قدرت خدا را قبول ندارد و اختیار را هم

قبول ندارد این احتمالاتها همان جبر و اختیار مطلق است •

والسلام علیکم ورحمه ال • • وبرکاته



برادر معلمی : سئوالات و جمع بندی های در مورد الگو خد متتان عرض می کنیم تا زمینه ای

باشد برای فکر کردن .

• اگر سؤال کنند که الگو چه فایده ای دارد با توجه به بحثهای قبل توضیحاتی را میتوان داد .
توضیح ساد ه آن این است که بگوئیم کیفیاتی که در جهان وجود دارند به تعدادی که هستند
متعددند . اگر فرمول و اساسی نداشته باشیم که از میان این کیفیات مختلف بر اساس وجه اشتراك
آنها را جمع بندی کنیم نمی توانیم از این تعدد های موجود جمع بندی و نتیجه گیری کنیم .

• می دانیم افراد مختلف وجه مشترکهای مختلفی برای کیفیات قرارداد ه بر آن اساس جمع بندی
می کنند (این ساد ه ترین فایده الگو است) بعبارت ساد ه الگو ابزاری است که در دسته بندی
کیفیات به ما کمک می کند .

• مرحله دقیقتر آن این است ، گاهی ما فقط قادر به دسته بندی مقدار محدودی از کیفیات
هستیم ، که در این صورت کارآئی ما کم است ، اما اگر این دسته بندی های مختلف در کیفیات
مختلف با هم هماهنگی نداشته باشد ما را با اشکال مواجه میکند و اگر بخواهیم همه کیفیات را در
یک دسته بندی بیاوریم الگوی ما باید آنچنان بزرگ باشد که همه کیفیات را بپوشاند الگو علاوه بر
دسته بندی باید بتواند وضعیت تعادل و عدم تعادل را هم برای ما مشخص کند . بررسی تعادل
و عدم تعادل هم دو بحث پیدا میکند ، یک بحث کیفی (یعنی در دسته بندی متوجه شویم که
چه کیفیاتی نباید باشد و هست و چه کیفیاتی باید باشد که نیست) و یکی هم بحث کمی .

• عین همین مراحلی که در مورد وضعیت موجود بود در مورد وضعیت مطلوب هم هست (با وجودی
که وضعیت مطلوب در زمان حاضر حضور ندارد) به این ترتیب که وقتی وضعیتی مطلوب ما قرار
می گیرد ، نمیتوان گفت همه کیفیاتی که در آنجا هست به صورت تك تك چگونه باید باشد ، بلکه

ما مقداری از مطلوب خود را معرفی می‌کنیم، بعد باید یک ابزاری وجود داشته باشد که به ما بگوید اگر شما این مطلوب را می‌خواهید چه کیفیات دیگری باید وجود داشته باشد تا این مطلوب موجود آید. • مثلاً اگر مطلوب ما این بود که در سال هفتاد تولید گندم مردم فلان مقدار باشد از روی این بدست می‌آید که پس باید چقدر کامیون داشته باشیم که گندمها را جمع‌آوری کند، یا چقدر کامیون داشته باشیم که بتواند اینها را درو کند، چقدر رسیلور، کارخانه آرد... باید داشته باشیم. خلاصه نشان می‌دهد که چه کیفیاتی باید در کنار آن موجود باشد و روشن می‌کند که اگر گندم تولید شود ولی کامیون نباشد یا کامیون باشد و وسیله نگه‌داری آن را در شهر نداشته باشیم (به فرض که چنین کاری لازم باشد) یا... کیفیت مطلوب ما یا محقق نمیشود، یا قابل بهره‌برداری نیست. • پس اینکه "در ایجاد کیفیات مطلوب ما چه کیفیات دیگری باید وجود داشته باشند تا تعادل وجود داشته باشد را باید الگو برای ما روشن کند.

تا اینجا که در مورد وضعیت موجود و مطلوب صحبت شد، همه بصورت ملاحظه استاتیک بود، یعنی در زمان حال یا زمان مطلوب اگر کیفیات به این صورت کنار هم قرارگیرد تعادل وجود دارد. • والگویی که فقط بیانگر ایندو باشد، الگویی تفسیر استاتیک است و زمان در آن وجود ندارد اما برای برنامه‌ریزی فقط شناسایی وضعیت موجود مطلوب مطرح نیست بلکه باید راه رسیدن از وضع موجود به مطلوب را هم تعیین کنیم. عین همان حرفهائی که در مورد استاتیک زدیم در مورد وضعیت دینامیک (ملاحظه حرکت و جریان) هم هست. • به این ترتیب که یک وقت فقط یک فرمول را در نظر می‌گیریم، مثلاً میگوئیم چقدر گندم چه اندازه نان تحویل می‌دهد. • یک وقت هم میگوئیم (قبل وضع موجود و مطلوب) هر مقطع حرکت هم باید یک وضعیت تعادل داشته باشد تا اعمال ماضیح باشد برای این منظور صرف برقراری رابطه بین دو کیفیت کافی نیست (مثل گندم و نان) بلکه باید فرمولی در اختیار باشد که راه حرکت تمام پارامترها و کیفیاتی را که در برنامه‌ریزی ما

موثر هستند ، به سمت مطلوب نشان دهد و ارتباطات اینها را روشن کند .

حجت الاسلام حسینی : یعنی بگوید تغییرات این متناسب با تغییرات آن چگونه بود ؟

است .

برادر معلمی : باید قادر به ملاحظه همه اینها باشد ، تا قدرت کنترل در هر مرحله وجود

داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگر صحبت شمارا به اینگونه بیان کنیم که وظیفه ، الگوساده سازی

مجموعه است بگونه ای که نهایتاً بتوان نسبت دو عدد کمی را ملاحظه کرد ، که موضوعشان کیفیت

است ، و تغییرات این دو عدد کمی را با هم ملاحظه کرد که روشن شود تغییر نسبت درجهت

مطلوب بود ؟ است یا خیر؟ یعنی درحقیقت دو ربطش ، که خود ربطش هم سومی است (این

یک فرض است) .

یک فرض دیگر هم این است که بگوئیم ساده سازی باید به سه عدد برسد که دو تا عدد تعادل

داشته باشد و بین آن دو تعادل یک نتیجه حاصل میشود ، یعنی عملاً در آخر کار باید سه عامل

بدست آوریم و اگر نتوانسته باشیم عوامل را ساده کنیم (مثلاً سه عدد باشد) به این معنی است

که نتوانستیم مجموعه ، خود را ساده نمائیم . باید به آنجا برسد که یک نسبت تعادلی داشته

باشیم ، به این ترتیب که اول موضوعات ما به سه ختم شود بعد نسبت داشته باشیم ، بعد

نسبت بین دو نسبت را ببینیم یعنی موضوع دو نسبت ماد دیگر " شیئی " نباشد بلکه موضوع آن

" نسبتی " باشد . اگر موضوع " نسبتی " شد اشکال ندارد که " دو " باشد ، اما اگر موضوع

" شیئی " شد باید " سه " باشد (ولو سه دسته موضوعات معنون به عنوان) اما نسبت که شد

دو باید باشد که جامع آن یک نسبت شامل برد و نسبت باشد که آن دو نسبت بین سه چیز هستند .

بعبارت دیگر (جزئیات آتواکه کنار بگذاریم) مدل چیزی است که قدرت ساده کردن اطلاعات

و تبدیل آنها به کمیات خاصی که نسبت بین آنها را بتوانیم بسنجیم را دارد .

برادر معلمی : بحث کیفی آن عرض شد ، اگر بحث کمی آنرا هم اضافه کنیم ، همین صحبت

شما نتیجه میشود .

تا بحال بحثی که در موضوع استاتیک یادینامیک شد بحث در کیفیت بود ، مثلاً در استاتیک می گفتیم

این کیفیات باید باشد ، یا اگر این کیفیت مطلوب را خواستید این کیفیات دیگر هم باید در کنار

او وجود داشته باشد (و در حرکت هم مثل همین) حال از یک بعد دیگر که به مدل و برنامه ریزی

دقت کنیم متوجه میشویم که کمیت خاصی بین کیفیات (هنگام جمع بندی کیفیات) وجود دارد

یا باید وجود پیدا بکند . وقتی ما بین متغیرها جمع بندی می کنیم یا وجه اشتراک می گیریم ، از

بعدی که با هم مختلف هستند تعداد پیدا میکنند (مثلاً میگوئیم سه تلفن یاد و ضبط صوت) .

همانگونه که آنجا ارتباط برقرار می کردیم و می گفتیم اگر بخوایم گندم تولید کنیم باید برای انتقال

آن به شهر هم کامیون وجود داشته باشد یک رابطه دیگر هم بین آن برقرار می گردد که اگر

اینقدر گندم تولید شود (به صورت کمی) و ظرفیت کامیونهای ما هم فلان مقدار باشد ، چقدر

کامیون برای انتقال آن لازم است . بنابراین یک رابطه کمی بین کیفیتهایی که قبلاً برای وجود

تبادل لازم می دانستیم برقرار میشود .

حالا همین بحث را در مورد کمیت هم اگر بگوئیم در بحث حرکتش هم عین همین هست مثلاً میگوئیم

اگر مطلوب شما اینقدر گندم باشد ، در زمان حاضر باید اینقدر گندم بکارید . همانطور که یک

نسبت استاتیکی بین کیفیات وجود دارد یک نسبت دینامیکی هم بین آنها وجود دارد . یعنی

در آینده که از یک کیفیت مقدار خاصی بخوایم در زمان حاضر هم باید یک مقدار خاصی بکار

بگیریم که آن مطلوب بدست آید . حالا دو بحث کمیت و کیفیت را که با هم ترکیب کنیم جمع بندی

حضرتعالی بدست می آید . که بین کیفیات یک نسبتهای خاصی بدست می آید که میشود کنترل

حرکت به سمت مطلوب را از راه کنترل این نسبتها انجام داد .

این مطالب بررسی بحث کمیت و کیفیت بود که در الگو باید انجام پذیرد ، يك بحث دیگر اینست که روشن کنیم تفاوت برنامه ریزی ما و کفار در چیست ؟ تا اینجای بحثی که ما مطرح می کنیم به نظر میرسد که بین ما و کفار فرقی نیست و آنها هم در برنامه ریزی خودشان مشابه همین کارها را می کنند ، آنها هم پارامترهائی را قرار داده و ضرائبی بین آنها قرار داده ، و براساس همینها هم محاسبه می کنند .

حجت الاسلام حسینی : يك تفاوتی به نظر می آید اینکه آنها قائل به جبر هستند ، به همین علت تقسیمات آنها همیشه به " دو " برمی گردد ، یعنی عامل سومی به اسم اختیار انسان در آن طرح نمیشود ، اما تقسیمات ما به سه برمی گردد ، چه در اشیاء و چه در انسان ، در اشیاء مشیت الهی حاکم است و در انسان هم علاوه بر مشیت ، نسبت بین طلب انسان و مشیت هم وجود دارد .

برادر معلمی : پس در اصل بحث (منهای این تفاوت در مبنای تقسیم بندی ، با تفاوت در چیستی آن دو یا سه مطلب) ظاهراً مثل هم عمل می کنیم ، هر دو به دنبال برنامه ریزی هستیم و برای این منظور وضعیت موجود و مطلوب را شناسائی کرده و راهی برای حرکت در این مسیر پیدا می کنیم .

از اینجا میتوان برای بیان تفاوت يك بحثی را مطرح کرد . بگوئیم ما اعتقاداتی داریم و طبق آن اعتقادات يك احکامی را باید انجام دهیم و زندگی ما باید شکل خاصی داشته باشد . جای این احکام (که برای عمل آمده است) در برنامه ریزی (که برای تنظیم عمل است) کجاست ؟ مثلاً بگوئیم احکام برای بیان رابطه انسان با غیر خودش آمده اند . بنابراین هر جا در برنامه ریزی ما این رابطه ها وجود داشت باید بنحوی با احکام رابطه داشته باشد . ولی کفار باید نباید های

دیگری را اساس کار خود قرار می دهند و ممکن است آنها به راحتی باید و نباید های خود را عوض کنند ولی ما نمیتوانیم به این سادگی هر چه خواستیم آنجا قرار دهیم .

به تبع این تفاوت معلوم است اگر گفتیم رابطه انسان و غیر خودش باید طبق این احکام باشد ، رابطه بین کیفیات هم طبق آن احکام خواهد شد درست است که احکام ظاهراً بیان نکرده اند که بین دو کیفیت چه رابطه ای باید باشد ولی وقتی تعیین مطلوب و تنظیم رابطه انسان با غیر خودش متناسب با احکام بود این کیفیات هم به شکل خاصی هماهنگ میشوند که انسان میتواند بگوید این شکل خاص آن با احکام الهی متناسب است که حتماً با شکل تنظیم کفار فرق میکند .

بحث دیگر هم دو مطلبی است که شما فرمودید راجع به اختیار انسان و اختیار حضرت حق ، اگر ما معتقد بودیم که انسان مختار است و قیوم و حرکت دهنده هر چیزی هم خداست ، آیا این اعتقاد و برنامه ریزی ما جا دارد یا فقط برای اعتقادات است . همچنین بحث دعا ، آیا بخاطر اعتقاد به دعا مثلاً برای برنامه ریزی کشاورزی میتوانیم بگوئیم در چه جاهائی باید چاه ، سد یا قنات بزنند و کجا هم باید دعای باران بخوانند ، یا اینکه این مطالب در محاسبات برنامه ریزی وارد نمیشود یعنی از یک بعد به نظر می آید که رحمت و تفضل خدا چیزی نیست که بتوان بر آن برنامه ریزی کرد ، چون در اختیار ما نیست ، و از بعد دیگر به نظر می آید اینها در دنیا اثر دارد و اگر برنامه ریز نتواند اینها را به یک نسبت تقریبی ملاحظه کند برنامه ریزی او ناقص خواهد بود . آیا تأثیر دعا فقط در این حد است که ماکار خود را انجام دهیم بعد دعا کنیم که این - برنامه ای که ما تنظیم کردیم واقع شود ، یا دعا برای مواردی است که مشکل با اسباب ظاهری حل نمیشود و خلاصه جای این مطالب را اگر پیدا کنیم تفاوت برنامه ریزی و الگوی ما با کفار پیدا میشود .

این در مورد اختیار حضرت حق ، در مورد اختیار خود انسان هم این مطلب وجود دارد که اگر ما معتقدیم انسان نه مجبور مطلق است و نه مختار مطلق ، تأثیرش در برنامه ریزی چیست ؟

برنامه ریزی که می‌داند مثلاً پنجاه میلیون انسانی که برای آنها برنامه ریزی میکند همگی دارای اختیار هستند چگونه به تبعیت مردم از این برنامه و تحقق برنامه اش اطمینان خواهد داشت ؟ (البته در بررسی این موضوعات نباید زیاد در اصل هر بحث عمیق شویم که مثلاً اصل وجود اختیار و محدودیت آنرا بخواهیم ثابت کنیم چون باعث اطاله کلام است بلکه باید به اجمال آن اکتفا نمود و حدود بحث را به کمک آنها مشخص کرد و حرکت کنیم)

پس يك بحث اعتقادات بود و يك بحث اختیار انسان و تاثير اين دو در برنامه ریزی • بعد از اینست آمدن این مسائل باید مشخص شود که فرمول برنامه ریزی بر اساس مطالب فوق چیست ؟ طبق بحثهای قبل می‌گفتیم " شاملترین فرمول د وثیت و ربط بین اوست " و این فرمول شامل را وقتی میخواهیم بکار گیریم ، در جاهای مختلف تعیینات مختلف پیدا میکند ، یعنی این فرمول در زمان یا مکان یا ربط بین زمان و مکان اشکال مختلفی می‌یابد • پس اول باید خود فرمول د وثیت و ربط روشن شود که " ربط بین " را واقعاً ربط بین بدانیم ، و بگوئیم با آن دو اختلاف دارد یا بگوئیم منتج آن دوست ، یا بگوئیم کلی است که آن دو جز هستند و بعداً تبیین کرد که این فرمول را چگونه میخواهیم بکار گیریم ؟ یعنی به يك کیفیت که رسیدیم اول چه تقسیمی باید انجام دهیم اول درون و بیرون بعد در هر يك از این دو تقسیم زمانی و مکانی انجام شود یا به نحو دیگر ، باید بگونه ای عمل کرد که وقتی فرمول د وثیت و ربط دو سه یا چهار به کار گرفته میشود دیگر وجوه مشخصه شیئی تقسیم بندی شد و در فرمول آمد • باشد ، که اگر بخواهیم مجدداً آنرا تقسیم بندی کنیم در یکی از اجزای آن مجدداً فرمول را تکرار کرد • باشیم پس این هم دو سؤال میشود یکی در مورد د وثیت و ربط بین و دیگری فرمول بزرگتری که بر اساس این بدست می‌آید که بتوان به وسیله آن تقسیم بندی یا جمع بندی نمود •

حجت الاسلام حسینی : بهتر است که فهرست و رؤس مطالب الان شخص شود ، تا

ببینیم کدامیک از بحثهای آن اولویت دارد .

برادر معلمی : اگر غیر از این مطالب چیزهای دیگری هم هست که باید برای برنامه ریزی

مورد دقت قرار گیرد بفرمائید .

حجت الاسلام حسینی : نه ، جوهره اش همان قسمت اول است که باید کیفیات را بتواند

به لحاظ آثارشان در نتیجه دسته بندی و بزرگ نماید ، یعنی همانجور که در دستگاه منطق

انتزاعی وجه اشتراك انتزاعی را ملاحظه میکنند و میگویند وجه اشتراك بین استکان و لیوان و کاسه

و بشقاب ظرفیت است ، مثلاً بین کاغذ و قلم و مداد تراش نوشت افزار است ، آنها وجه اشتراك

را نگاه می کنند ، شما در کل نگری باید منتهی های شاملتر را ملاحظه کنید ، که شمولیت او شمولیت

منتجه ای باید باشد ، یعنی باید يك عنوانی را ذکر کنید ، که آن عنوان حاصل تاثیر چند

کیفیت باشد ، حاصل تاثیر نه وجه مشترکی که شما میخواهید از این طریق انتزاع کنید ، اگر

بخواهید حاصل تاثیرش را ملاحظه کنید ، باید يك عنوان جدیدی برای این نتیجه ها قرار گیرد

ساده سازی يك مجموعه باید نهایتاً از طریق ملاحظه دو یا سه نتیجه در مقابل هم انجام

پذیرد ، بعد باید يك قدم بالاتر رود و اینها با نسبتهای کمی ذکر گردد و گفته شود که این کیفیت

در این کمیت چقدر است ، مثلاً گفته شود مجموع پولی که به نوشت افزار یاب و ظرف یاب و بیروی

انسانی یا چیز دیگر تعلق میگیرد چقدر است . در قدم بعد باید نسبت بین اینها ملاحظه

شود ، در حقیقت يك ساده سازی میشود که از مرحله قبلی که عناوینی بودند و معنوی داشتند

درمی آید ، دیگر يك مقدار عنوان آن ساده تر میشود ، میگویند نسبت بین این کیفیت و آن

کیفیت ، دیگر " لقب کیفی " در اینجا صحیح نیست ، " لقب نسبتی " است . و نهایتاً يك نسبت

شامل بر کل آن وارد میشود و تخییرات آن در زمان ملاحظه میشود تا وقتی که بتوان کل ساخت .

قسمت دوم اینکه فرق ما با ماد یون وجود عامل اختیار است هم نسبت به همه اشیا و هم اختیار

انسان • اما این سؤال که آیا اختیار انسان باید مشیت خدا را حساب کند ؟ بلکه حتماً ، شما مفروضتان این است که اگر مردم متقی شوند و اعمال خود را انجام دهند ، به حسب آنچه از فرمایشات خدا و رسول اکرم (ص) بدست آمده است ، خدا برکتش را نازل میکند " لوان اهل القرى امنوا والتقوا " اگر ایمان بیاورید و تقوی داشته باشید حتماً برکت نازل میشود چون اینها اسباب جلب برکت است • یعنی ما همینجور که معتقد هستیم اصول توصیفی را باید از شروع بگیریم یقین هم داریم که اگر ما کار خود را انجام دهیم خدای متعال لطف خود را میکند نه به معنای مجبور کردن خداست به معنی این است که تناسب با فضل و احسان خدا چنین دارد • هر چند از باب آزمایش به ما عطا نکند تا اگر ناخالصی هست بر ما واضح شود اما پافشاری ما و حفظ اخلاصمان اگر ادامه یابد نهایتاً مورد لطف و احسان قرار میگیریم • این در باب مشیت خدا ، پس هم باید در بن بستها دعا کرد ، هم در پشت کارهایی که انجام می دهیم دعا کرد ، هم دعا رابه عنوان يك پارامتر اصولی بحساب آورد ، در هر سه وجه یعنی نسبت به توفیق خوب کار کردن باید دعا کرد ، نسبت به ثمره کاری که انجام گرفته باید دعا کرد نسبت به بن بستها هم باید دعا کرد • برای حالات روحی هم باید وقت گذارد • هم باید روی آن کار تحقیقی فقهی و اصولی انجام شود (که به ذهن من می آید اگر يك کار تحقیقی روی آن انجام گیرد مثلاً بگویند دعای خسرو چیست ؟ اگر برای افراد مختلف متفاوت است آنرا معین کنند ، اگر فلان روایت موجود است و تمام و عام است آنرا مشخص کنند ، بعد که مشخص کرد دعای او را که به من بد همد ، مثل اینکه به بند ه اسلحه بد همد من یقین داشته باشم ، که این قدرت دفع دشمن را دارد ، اگر لسان روایت این است که دارد خوب حتماً دارد • معنی ندارد که بگویم ندارد ، معنی ندارد که بگویم يك کیفیت مادی که در اختیار من است این قدرت را دارد اما يك کیفیتی که معصوم فرموده است این قدرت را ندارد هیچوقت هم اگر این دعا را خواندیم خود را مستغنی از

اینکه اسلحه‌ای همراه ما باشد ندانیم، یعنی بدانیم هم وظیفه این است که در بخش قلبی این کار را انجام دهیم و هم در بخش حسی اسلحه بدست بگیریم. با وجود دعا و اسلحه ضرر هم برای من واقع شود، یعنی اگر امتحان الهی اینجور باشد که ما در فلان ساعت شهید بشویم، کس باید بدانیم زیرا اینگونه نبود که دعا بخواند خیرات را برطرف کند، دعا باید شر را برطرف کند برطرف هم کرده است. انشاء الله. تعالی مؤمناً له و محباً له ولا ولیاؤه انسان شهادت هم نصیبش گردد.

حالا میخواهم بگویم که چگونه با وجود ایمان و اقبال آن تعاریف فرق میکند و در برنامه ریزی ما هم باید فرق داشته باشد، در باره مؤمن آل فرعون که قرآن از قول او نقل میکند که گفت (افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد) "خود را به خدا سپردم و خدا بر بندگانش بینا است" خدا در باره اش می‌فرماید "فوقیه الله سیئات ما مکرو" ما دور کردیم از او بدیهای چیزهایی که آنها در باره اش فکر کرده بودند، آنوقت در ذیل این مطلب می‌فرماید "والله اعلم و ارحم" را با شمشیر قطعه قطعه کردند. اگر به ظاهر توجه شود خدا چیزی را برطرف نکرد است، اما واقعش این است که وسوس ظاهری برای این بود که ایمان او از بین رود و آنها نتوانستند ایمان او را از بین ببرند و خدا ایمان او را به بهترین نحوی حفظ کرد اگر برایمان باقی ماندن یا نماندن در برنامه به حساب نیاید به این معنی است که ما دنیا را میخواهیم ولو دین نداشته باشیم و اگر بحساب بیاید، بدین معنی است که ما دین را میخواهیم ولو در شرایطی هم در مضیقه قرار بگیریم. البته این راهم یقین داریم که خاصیت مؤمن بودن این نیست که همیشه شکست بخوریم (شکست ظاهری والا شکست باطنی که محال است) آن غرضی که برای تغییر آن غرض داریم کاری کنیم باید در جامعه حاصل شود، و غایت آن غرض هم شدت ایمان و تاثیر آن در جهان است برادر معلمی: غیر از مطالبی که تا بحال عرض کردم دو مطلب دیگر هم در بحثها بود یکی

اینکه هدف برنامه ریزی چیست؟ هدف اجرای احکام است یارشد معمولاً انسانی هدف است. اگر اخلاق حسنه هدف است احکام چه حکمی خواهند داشت؟ دیگر اینکه آیا برنامه ریزی به این معنی لزومی دارد؟ چون ممکن است بعضی بگویند ما امر خود را به خدا واگذار کردیم (که در این حد شاید کسی قائل نباشد).

حجت الاسلام حسینی: آن هم چون فردی بود این اقدام را کرده است. مسلماً در حد فردی خودش هم اقداماتی کرده است نهایت اینکه در ماوراء آن حد (و در خود آن حد) رابه خدا سپرده است.

برادر معلمی: اینکه صرف "توکل" صحیح نیست بلکه باید به قول معروف با توکل زانوی شتر را بست، معلوم است ولی یک بحث دیگر که در کنار احکام پیدا میشود این اختلاف نظر است که یک عدد میگویند برنامه ریزی می کنیم چون میخواهیم به آن هدف برسیم پس کارها را اینگونه انجام می دهیم، یک عدد دیگر هم نظرشان غیر از این است آیا شاید از یک نظر هم حرفشان درست است) می گویند شما کار به این نداشته باشید که در آینده چگونه میشود، و در تاهمید حرف خود هم شواهد مختلفی میتواند بیان کند. مثلاً بگویند اختیارات مردم مختلف است و هر چه هم که شما برنامه بریزید آنها میتواند آنرا به هم بریزند بعلاوه شما به اینکه مشیت خدا برانجام چه کاری قرار گرفته است اشرافی ندارید. بنابراین نباید به اینکه در آینده چگونه میشود کاری داشته باشید شما فعلاً باید به وضعیت موجود بپردازید، ببینید چه موضوعاتی وجود دارند بعد احکام آن موضوعات را پیاده کنید و آینده خود بخود آید خوبی خواهد شد در صورت پذیرش این صحبتها معنی برنامه ریزی عوض میشود، چون دیگر شناسائی وضعیت مطلوب و راه رسیدن به مطلوب از موضوعیت می افتد. اگر هم بخواهند دقیقتر عمل کنند میگویند شناسائی وضعیت موجود رابه نحو سیستمی و همه جانبه انجام می دهیم.

حجت الاسلام حسینی : این نحو خود رابه خدا سپردن در بحث فلسفیش چنین میشود که انسان هیچ طلبی نسبت به آینده نداشته باشد و خود رابه دست حوادث بسپارد ، و این خلاف تکلیف است نه فقط در امور عادی خلاف تکلیف است بلکه معنایش اینست که عمل ممتنع است و این حرف عرفی نیست که تمام باشد . چون این فرد بالاخره يك کاری را انجام داده و طلبی را ابراز میکند منتهی میخواهد اینکار را گردن خدا بگذارد " هرچه پیش آید " را پیشه خود میکند و برای انجام فریضه نماز حرکت نمی کند ، بعد نمازش قضا میشود این دروغ می گوید چون طلبش برنشستن قرار گرفته بود ، مطلق طلب از او سلب شدنی نیست . اینکه میگوئید فرد خالی از اکوان نیست بدین معنی است که دارد کاری را انجام میدهد ، چه بگوید که من اینکار را می کنم چه بگوید .

برادر معلمی : در چند جلسه گذشته راجع به اکثر این مطالب کمی بحث شده است الا در مورد فرمول خود الگو ، یعنی توضیح راجع به دوئیت و ربط و اینکه اگر دوئیت و ربط را به صورت يك فرمول بزرگتر در آوریم چگونه میشود ؟ اگر حد اقل احتمالاتی پیرامون آن بیان شود زمینه فکر قرار می گیرد .

حجت الاسلام حسینی : در جمع بندی مطالب راجع به الگو چند مطلب مهم بصورت کلی

بیان شد ، مثلاً اینکه " الگو ساده سازی است از نسبت بین خواصی که در وحدت ترکیبی وجود دارد و ملاحظه تناسب آنها بسا هم " که در هر مرتبه باید این مسئله جاری باشد ، مثلاً اگر گفتیم دوئیت و ربط بین این معنی است که باید دو چیز باشد و یک چیز هم ربط باشد که مجموعاً سه چیز بشود ، یا اینکه اگر گفتیم که سه عامل باید وجود داشته باشد و نسبت ربطیه باشد ، بعد بین دو نسبت ربطیه يك نسبت شامل باشد که جمع آن میشود سه عامل و دو ربط و يك منتج (ربط بین آن دو ربط) که شش عدد میشود ، باید همین تقسیم بندی در همه موارد دیگر

هم جاری شود ، تا به جزئی ترین قسمت ها برسد که در اینجا میگوئیم جریان اوصاف ، به این دلیل که گاهی اجزاء تشکیل دهنده يك چیز چند چیز است . اما تقسیم بندی ما ، تقسیم بندی جریان است یعنی تقسیم بندی جریان پیدایش منتهی است ، هم در ترتیب و هم در تبدیل ، ممکن است کسی بگوید مثلاً این تلفن بیست قسمت دارد و با این مدل تقسیم بندی نمی سازد ، ما جواب می دهیم ترکیبهایی که در بین اوصاف میشود يك جریان اوصاف می سازد که در بین آن يك طبقاً ترتیبی و تبدیلی درست میشود ، و در حقیقت آنها اصل هستند در پیدایش اثر خاصی که مورد نظر است .

این به نحو بسیار کلی است که این ساده سازی و ملاحظه نسبتهای در حال تغییری که به سمت مطلوب ما در حرکت است را ممکن می سازد ، در این قسمت با کفار مشترك هستیم . الگو قید اسلامی که میخورد توصیفهای اسلامی وارد آن میشود . که ساده ترین توصیف اسلامی وجود عالم اختیار دار تکلیف بودن عالم ، مختار بودن انسان و مشیت خدای متعال ، و اموری که يك نحو تصرف در قانون را ایجاد میکند ، یعنی جبر بودن محض را در مراتب متعدد می شکند در حقیقت نسبت مادی را به نسبت الهی تبدیل میکند ، این يك قسمت از تفاوتهاست ، که خود این به نظر ما میرسد که سه مرتبه از ولایت است ، يك مشیت خدای متعال است حاکم بر تمام عوامل يك اختیارات عباد است که يك منتهی پیدامیکند و قدرت ولی نور یا ولی ظلمت را زیاد میکند و بعد از اینکه زمیده را درست کرد آنوقت تصرفات و ولایت ولی نور یا ظلمت اختیار مرتبه ثانی است نسبت به اختیارات مشیت بالغه که حاکم بر کل اشیا است می باشد ، در مرتبه سوم ، در شرایط خاصی که پیدا شده است ، يك خواستی هم مال تك تك عباد است و هر سه اینها هم به نسبت در پیدایش کیفیت در خارج موثر است از اینجا میشود گفت عدل الهی است ، که توصیف از جهان و انسان و ولایت با توصیف مادی او فرق میکند . در قدم دوم بعد از الهی شدن الگو میگوئیم اسلامی

است به اینکه مطلوبیتهائی که در اوصاف غرض اوست و سمت گیری به طرف او میکند و بر اساس آن
مطلوبها می گوید وضعیت ناهنجار یا روبه رشد است آنها را از احکام توصیفی اسلام گرفته
باشد و در این مرحله از الهی تبدیل به اسلامی شد چه بسا که در ادیان دیگر این اوصاف
به این شکل نباشد (گرچه در ادیان دیگر خصوصاً یهود و از مذاهب دیگر خصوصاً اهل جبرو
اهل تسنن در همان قسمت اولش هم تقریباً از قول ما فاصله می گیرند ولی به نظر ما می رسد واقعش
اینست که خدا پرستی به با تفویض مطلق و نه با جبر مطلق سازگاری ندارد ، لذا اسم اول آنرا
اسلامی نمی گذاریم می گوئیم لازمه خدا پرستی اینست که عدم جبر و تفویض مطلق را در قدم اول -
پذیرفته باشد تا عدل که از اوصاف فعل حضرت حق است درست در آید ، که معاد و امثال آن بر
آن پایه درست میشود (مطلوبیتهائی که ما داریم ما را از همه فرق و ادیان جدا میکند ، یک
توصیفهای خاص دیگری را برای اخلاق داریم که حتماً در خصوصیات با فرق و ادیان دیگر تفاوت
دارد ، حالا برای رسیدن به این مطلوبها نسبت بین کم و کیف لازم بود که عرض شد اگر محرز شود
که لازمه این مرحله ترك بعضی از افعال است اولاً حتماً باید گزینشی باشد و ثانیاً پس از احراز
لزوم ترك (که یا ناشی از قصور افراد است یا ناشی از تقصیر اهل کفر و عناد باشد و آنها مانع
درست کرده باشند ، مثل شرایط فعلی جامعه ، یا ناشی از ظرفیت کم یک جامعه باشد مثل
زمان رسول الله (ص) که مدتها ایشان تشریف داشتند و حکم به ترك شرب خمر نمی کردند ، و
این دست ولایت ولی جامعه است که موقعیت هر زمان جامعه را بسنجد و متناسب با ظرفیتش با
او رفتار کند مثل طفلی که در مسیر رشدش باید ملاحظه ظرفیتش را کرد ، اگر به طفل یک ماهه
کباب بزرگ بد هید چه بسا منجر به مرگ او گردد نمیتواند هضم کند باید شیر بخورد حتی برنج
و آش هم نمیتواند بخورد چه رسد به اینکه شما بخواید یک خوراک صلب و خشن که برای
ریاضات نفسانی هست به او بد هید ، این قسمت دیگری که الگوی ما را از اسلامی بودن به طرف

ولایت الهی می آورد. این فصل اول صحبت بود. سئوالات اصولی که در الگو مطرح است که باید راجع به آن دقت کرد، یکی همین سؤال است که ملاحظه احکام ارزشی از کجا آغاز میشود؟ آیا همیشه اول به مقدرات عینی براساس الگوی اسلامی (به وسیله ملاحظه کیفیاتی که در یک جامعه اجرا میشود و مقدراتی که به این کیفیات تخصیص یافته است) توجه می‌کنیم، بعد حکم می‌کنیم که تعدادی که به اقتصاد بها داده شده است زیاد است و به فرهنگ کم است، فرهنگ در اینجا تابع اقتصاد مادی درآمد است، هدف‌گیری آن بد است، بعد که بحران را تشخیص دادید تغییرات را آغاز میکنید، بهر حال مهم این است که آیا باید اول عینیت و حسن را دقت کنیم یا برعکس اول مطلوبهای اخلاقی را ملاحظه می‌کنیم، بعد می‌گوئیم چه احکامی باید در دوره آینده اجرا شود، بعد قدرت را براساس این تنظیم میکنیم. یا نسبت بین ایندو را می‌بینیم یعنی می‌گوئیم وضعیت موجود کیفیت و کمیت چگونه است، انسانها خودشان چگونه اند رابطه‌شان با عینیت چگونه است، تخصیصهایی که پیدا کرده اند چگونه است. و چگونه در جهت نهائی باید باشد. بعد برای رسیدن به آن مسئله‌ای که طرح میشود در پشت بین ایندو آیا اول باید قدرتها را این اندازه برسد، یا اول باید کیفیتها (به وضع مطلوب برسد) یا در فرض سوم می‌گوئیم نسبت بین کم و کیف باید اینگونه تغییر کند.

بعبارت دیگر تغییرات در تخصیصهای کمی (به معنی تخصیص مقدرات مادی) اولویت دارد تا بعد زمینه اجرای کیفیات پیدا شود، یا تغییر قوانین کیفی اولویت دارد تا بعد کمیتها به تبع آن تغییر کنند یا هم زمان با هم باید هم در مورد قانون تصمیم بگیریم و هم در مورد مقدرات مادی اگر مطلوب سوم تمام شد بدین معنی است که همراه با هم، باید در قانون و کمیات تصرف کنیم و اگر بنا شد اول تغییر مقدرات باشد بعد تغییر قانون، باید اول بتدریج تخصیصها را عوض کنید خود بخود بدنهال آن قانونهای باطل شروع میکند به پوک شدن، و سپس میتوانیم

قوانین را تغییر دهیم ، مثلاً اگر تخصیصهای موجود براساس ربا باشد (انشاءالله... که نیست) باید آنها را تغییر دهیم ، بعد ربا خود بخود در جامعه از این قدرت شدیدی که دارد (که هرکس اسم تغییر بانک و چک و پول می آورد میگویند دنیا زیر و رو میشود) درآمد ، آنوقت قانون آنها عوض کنیم .

کدامیک از این فرضهاست اول باید کیفیت و قانون را تغییر داد ، یا اول باید کمیت را تغییر داد ، یا هم زمان با هم باید تغییر کند . مطلب دیگری که باید در الگوریتم آن دقت شود اینست که رابطه انسان و قدرت مادی (یا نسبت بین دو وثیت و ربطش) ارزش هست ، که ارزش به یک معنی ارزش مادی است ، و به یک معنی این ارزش مادی به مطلوبیتهای انسانی رابطه دارد ، و ارزش مادی در نزد انسان از جهتی تا اثیارات ماده بر انسان است و از جهتی تا اثیارات انسان بر ماده است که این ارزش را مطرح میکند که ارزش الهی به عنوان ربط عرض شد .

برادر معلمی : منظورتان از ارزش الهی اعم از احکام است ؟

حجت الاسلام حسینی : ارزش الهی که در اینجا میگوئیم یک نظام ارزشی داریم که تشکیل شده است از احکام و معارف تکلیفی و تومیفی ، یک ارزش هم به معنی ارزش در مقدرات مادی است یعنی اگر ما بخواهیم سه چیز رسم کنیم ، یک ارزش تومیفی داریم ، یک ارزش تکلیفی داریم ، یک ارزش عینی و قدرت عینی داریم ، یعنی گاه است که منظورمان از نظام ارزشی ، ارزشهای اخلاقی است ، مثل اینکه حرص بدست ، ایثار و سخاوت و عفت (به معنای اخص و اعش) خوب است انعکاس همه اوصاف در یکدیگر هم امر مهمی است مثلاً همین باب عفت که عرض کردم به معنی خاصش خوب شدن داری در امور جنسی است اما به معنی عامش خوب شدن داری از همه آنچیزی است که بازگشت به نفس میکند ، وقتی میگویند فلان فرد غیف النفس است به این معنی است که علاوه بر هرزه بودن در امور جنسی حاضر هم نیست که خودش را در معرض آهوان دیگران قرار

د هد بلکه خودش را حفظ میکند ، چیزی از او بروز نمی کند که معنی دعوت مردم و خودش را داشته باشد ، دعوت مردم به خود يك وقت در شکل جنسی ملاحظه میشود ، و يك وقت کلیه رفتار میتواند به شکل دعوت مردم به خود درآید و به يك معنی دعوت به پرستش خود باشد ، هم آدم خودش خودش را بپرستد و هم دیگران را به پرستش خود دعوت کند . وقتی عفت بنفس در مورد دعوت مردم به خود در امور جنسی و در امور دیگر از اوصاف نفس هم کنار رفت ، آنوقت تازه نوبت اینست که آیا خودش را دعوت نسبت به خودش هم میکند ؟ یعنی در نفس غتی که دارد به خودش التفات میکند یعنی ناکس نفس هست ، کسی که نکاح با خودش میکند يك شکل جنسی او مسئله استمناع است و يك شکل آن مسئله خود عجب است و فروغش . به حسب روایتی که بعضی در باب کبر به حضرت صدیقه طاهر (ص) نسبت می دهند (من خودم ندیدم) که ایشان فرموده باشند —
 سلمان کم تکبر است . با اینکه سلمان در ده درجه ایمان است ، به ذهن می آید که از آن تکبری که ما می شناسیم هیچ ندارد ، ولی معلوم میشود که کبر در سایر اوصاف قابل ضرب شدن هست و بعضی اوصاف را انسان نمیتواند حالا متوجه شود که به مثل سلمان میگویند کم تکبره و نمیگویند هیچ تکبر ندارد . سجد حقیقی کی حاصل میشود ؟ (از این مطلب بگذریم)

يك نظام ارزشی توصیفی داریم که توصیف از مکارم اخلاق را دربردارد ، يك نظام ارزشی تکلیفی داریم که نحوه و کیف حرکت را معین میکند ، شما میگوئید ارزش دارد که در جامعه رابطه انسانها با هم در شکل بیع باشد نه ربا ، بعد میگوئید که ولی در نظام غری ربا ارزش دار است ، يك نظام ارزشی هم در مقدرات عینی است که در حقیقت حاصل تا ثیرات نظام ارزشی اول به نظام ارزشی دوم و از نظام ارزشی دوم به نظام ارزشی آخر که قیمت مادی اشیا را معین میکند .

یکی از چیزهایی که در این بخش الگو به آن نیاز داریم روشن شدن این مسئله است که "قیمت" به معنی ارزش موثر در رسیدن به مطلوب (ارزش موجود در جهت مطلوب) در مقدرات مادی

چگونه است ؟ آیا واقعاً رابط بین انسان و عینیت میتواند کلمه " قیمت " واقع شود ؟ برای تعیین ارزش مقدرات مادی ، چند مطلب باید مورد دقت واقع شود . مطلب اول در باب این بود که در مدل باید چه چیز اصل قرار گیرد ، مقدرات عینی مادی یا کیفیات یا نسبت آیند و با هم و مطلب دوم این است که رابطه مقدرات مادی با انسان از طریق ارزش ممکن است یا خیر ؟ و مطلب سوم معیار ارزش مادی است ، که قیمت اشیاء به این وسیله باید معین گردد ، یعنی بعد از اینکه تمام شد کلمه " ارزش مقدرات مادی " میتواند رابط واقع شود ، این يك ارزش خیلی کلی است و تناسبات بین آن بدست نیاید معلوم نمیشود که قیمت ضبط صوت ، کاغذ و قلم چقدر است ؟

در این قسمت سوم هم باید معادله بسیار کلی آن بدست آید ، معادله کلی آن مثلاً اگر گفتید نسبت فرهنگ به سیاست و نسبت سیاست به اقتصاد ، سه ، دو و یک میشود یا اگر برعکس گفتیم در نظام تعلق مشیت ولایت " سه " فرهنگ " دو " و اقتصاد " يك " است بهر حال باید کلی این مطلب مشخص شود ، آنوقت اگر گفتیم در همه جا حاضر است یعنی در بخش خودش هست (واحد ش يك) در دو بخش دیگر هم دو تا يك سهم جداگانه دارد ، نتیجه این میشود که بگوئیم ولایت سه سهم دارد بعد بگوئیم فرهنگ ، يك سهم در اقتصاد و یکی در خودش دارد ولی در بالا دست خود (سیاست) سهم ندارد . بعد بگوئیم اقتصاد در عین حالی که تاثیر دارد اما در مسئله تولى و سرپرستی سهم ندارد بلکه فقط زمیده است به عنوان " يك واحد " به حساب می آید ، نه در فرهنگ اصل در تخییرات اقتصاد است و نه در ولایت هر چند فرهنگ نسبت به اقتصاد نسبت تاثیر مخیری دارد ولو نسبت تاثیرش از ولایت کمتر باشد) در این صورت میگوئیم اقتصاد " يك " فرهنگ " دو " و سیاست " سه " یعنی اگر بخواهیم جمع کنیم و شش سهم یا شش تومان داشته باشیم ، باید سه تومان هزینه ولایت ، دو تومان هزینه فرهنگ و يك تومان هزینه اقتصاد قرار دهیم .

حالا اگر این نسبت مغیر را بدست آوردیم ، بعد باید به نسبت دید آیا آنچه در مغیر است سهم استاتیک یا سهم کمی عینی او هم واقعاً همین سه نسبت در اوست ، یا هر سهمی که به ولایت داده شود ولو برابر باشد ، نسبت تأثیرش سه برابر است در مجموعه ، و هر سهمی که به فرهنگ داده شود ، نسبت تأثیرش دو برابر است نسبت به تغییر ، و هر سهمی که به اقتصاد داده شود ، نسبت تأثیرش در تغییر هم به همان اندازه است (بیشتر از آنچه گذاشتید بر - نمی‌دارید) این هم یک تفسیر از سه سهم کردن • یک تفسیر دیگر در باره سه سهم قرار دادن این است که بگوئیم خیر ، این تأثیری که این سه در تغییر دارند (اقتصاد یک ، فرهنگ دو و سیاست سه) اصلاً به برخورد کمی تنها به آن صحیح است (که بگوئید سه تومان به سیاست ، دو تومان به فرهنگ و یک تومان به اقتصاد می‌دهیم) و به برخورد کیفی تنها صحیح است که بگوئید هر کدام از اینها ولو سهمشان برابر محض باشند نسبت مغیرشان این رقمی هست بلکه بهتر است بگوئیم نسبت خاصی بین کم و کیف را باید رعایت کنیم • آنوقت این نسبت خاص بازگشتش به این است که (در ملاحظه تبدیلی) بگوئیم هر فشاری که در اقتصاد ظاهر میشود فشاری است که در یک زمان قبلش در فرهنگ بوده است و در دو زمان قبلترش در سیاست و ولایت و حب بوده است • بنابراین عین اینکه میگوئید اول راجع به یک چیز فکر کنم بعد آنرا درست کنم ، اقتصاد هم نسبت به فرهنگ تا آخر زمانی دارد • بگوئیم آنچه الان موجود است دو زمان قبل تر در حب قلب بود • است در زمان بعد در نظر آمد • و در زمان سوم به عینیت آمد • است • اگر اینگونه بگوئیم به این معنی است که تفاوت فاصله بین اینها به این نحو است که همیشه باید سهم قلب بیشتر باشد اما این فاصله هم باید مدام بیشتر گردد • اگر بخواهد سرعت عینی اقتصاد زیاد گردد باید مرتباً فاصله بین عینیت با نظر ، و فاصله نظر با قلب بیشتر گردد ، یعنی نوخ شتاب اینها باید با هم فاصله یک و دو سه داشته باشد ، بعبارت دیگر هر چه که عینیت تغییر میکند

تغییرات شدید تر او در ذهن ، و از ذهن شدید تر در قلب باشد ، این چند مطلبی است که در اول کار جزو مشکلات الگو است .

بعد که این تمام شد یعنی " فرهنگ ، سیاست و اقتصاد " یا " امور انسانی ، ارتباطی و عینی " را ملاحظه کردیم باید دید آیا خرد کردن و تقسیم کردن آن در عینیت چگونه است ، معادله - " درون و بیرون و ربط بین " را بیاوریم یا " دوئیت و ربط بین " اول در " درون و بیرون و ربط بین " بکار آید و در مرحله بعد در " زمان ، مکان ، و ربط بین " یا به شکل دیگری خرد شود بهر حال ممکن است که ما فرمول د وئیت و ربط بین را که فرمول حاکم و شامل است مجبور باشیم در چهار یا پنج یا شش یا ده رتبه رویش کار کنیم (عین عدد که قبلاً می گفتیم جوهره اش جمع بندی و تفریق پذیری است ، اما به هر حال چهار عمل اصلی را برای کار کردن لازم داریم) اینجا هم ممکن است بگوئید جوهره اینها به دوئیت و ربط بین برمی گردد اما در مقام عمل باید پنج بار دوئیت و ربط بین را تکرار کنیم تا به کمیت برسد ، آنوقت باید دید این پنج بار چگونه انجام می گیرد .

برادر معلمی : نکته ای که راجع به این مطالب می باشد اینست که گاهی ممکن است بعضی

از مطالبی که الان داریم راجع به آن صحبت می کنیم خودش حاصل باشد ، یعنی آیا همه اینها قبل از ساختن الگو باید روشن شود یا اینکه بعضی بعد از اتمام الگو بدست می آید .
مثلاً بحث ارزشهای مادی که فرمودید اینگونه نیست که بعد از درست شدن الگو متناسب با آن الگو ارزش هر شیئی مشخص شود ؟ چون ارزش اشیا در زمان و مکانهای مختلف متغایر است و این نشان میدهد که بعد از اینکه الگو را ساختیم مطلوبهای خود را با آن الگو مشخص کردیم و آنرا با وضعیت موجود تطبیق دادیم و گفتیم برای حرکت از این مکان به آن مکان مطلوب یا از این زمان به آن زمان مطلوب مطلوبترین چیز چیست ؟ (آنوقت ارزش گذاری ممکن میشود) يك مطلوب نهائی

داریم سزجای خودش و در ظرف يك یا شش سال به آن نمیتوانیم برسیم بعد محاسبه می‌کنیم که بهترین چیز برای این راه این است که مجموعه مورد برنامه ما تا سال آینده فلان وضعیت را داشته باشد بعد در تعیین هدفی که ما برای يك سال می‌کنیم نسبت به روابط اجتماعی و انسانی و الهی که بین ما برقرار است یا نسبت به روابطی که الهی نیست و در جامعه برقرار است و نسبت به آن مطلوبی که تعیین کردیم ، کیفیات يك نرخ و ارزشی پیدا میکنند .

حجت الاسلام حسینی : اوصاف قیمت پیدا میکنند يك حرف است (که ما وصف فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را در مدل کلی می‌دهیم) بعد ضابطه صوت متناسب با اینکه نسبت تا تیرش در کداميك از این سه بیشتر باشد جزو همان دسته قرار می‌گیرد ، مثلاً ممکن است رسانه های جمعی جزو چیزهایی شود که خیلی بیشتر از وضعیت فعلی بر آن اهتمام انجام بگیرد یعنی جزو ابزار ولایت شود ، و گفته شود که رسانه های جمعی از نظر پتانسیل اجتماعی به اندازه ای ارزش دارد که اگر بناست سونسید بپردازید ، مثلاً باید به نسبت سونسید از نان برداشته شود و روی رادیو و امثال آن بیاید . بهر حال يك قسمت عظیمی از اهرم آقای خمینی (دام ظلّه) ارتباط ایشان با مردم است . یعنی رادیو تلویزیون حکم بلندگوی حضرت امام خمینی را دارد ، آنوقت بگوئیم نوحی که روی رادیو تلویزیون گذاشته شده است (دقیقه ای چهل و پنج هزار تومان) کم است ، آنرا به نود هزار تومان افزایش دهید . آنوقت در قسمت های فرهنگی هم هزینه بگذارید ، آن فرهنگ از طریق فیلم و دیگر ابزارهای تعلیمی آموزش داده شود ، قیمت گذاری ابتدائاً روی اوصاف است ممکن است گفته شود که ولایت اوصاف اسلامی از طریق رادیو تلویزیون نیست ، مثلاً بهتر این است مسجد ها را از طریق اعزام روحانی تقویت کنیم ، پس اول روی وصف و تناسبات اوصاف قیمت می‌گذاریم ، بعد در مراحل بعدی است که در شیئی وارد میشود ، وصف مقدورات مادی و وصف مقدورات فرهنگی ، وصف حب و ولایت به عنوان اوصافی کلی چه حکمی دارد و جای آن کجاست؟

برادر معلمی : یعنی همان نسبتی که بین اوصاف برقرار میشود بعداً در بین کیفیات هم هست (این از يك طرف) از طرف دیگر مجدداً وقتی بخواهیم از این طرف هم شروع کنیم میگوئیم آن نسبتی که بین اشیا است همان نسبت هم بین اوصاف برقرار میشود ، یعنی اگر از طرف مطلوب به سمت موجود حرکت کنیم پس آن دستگاہی که در اوصاف است یعنی میگوئیم که چنین چیزهایی میخواهیم بعد نگاه می‌کنیم می‌بینیم که کدامیک از مقدرات موجود این وصف را دارد ؟ و يك وقت است که از طرف موجود شروع می‌کنیم ، در این صورت نگاه می‌کنیم ببینیم که چه چیزهایی داریم و هر کدام از اینها اوصافی دارند چه از طرف موجود شروع کنیم چه مطلوب آنچه در آن مشتوک است اینکه نسبتی که بین اینها برقرار است باید یکی گردد .

حجت الاسلام حسینی : باید یکی گردد اما دومی یعنی اشیا را نمی‌توانید بخوانید ، یعنی واقعاً قیمت تلفن را نمیشود معین کرد مگر بعد از اینکه اثر الگو پیدا شد . يك درجه پائین تر از این حتی قیمت اینکه تلفن وضبط و الکترونیک را هم روی هم بگذارید نمیتوان گفت چه اندازه است . ولی در اوصاف خیلی کلی که شما نسبتها را برقرار کردید و الگوی خود را درست کردید و پول گذاری و تخصیص خود را در کلی معین کردید ، خود بخود بدون اینکه شماروی جزئیت آن سعی بنمائید قیمت این به تبع الگوی شما معین میشود لذا کسی که بگوید مثلاً آینه قدر پل بسازید یا چه کارهای دیگری انجام دهید ، خیلی مشکل است مگر اینکه اول کار به وصف کلی معین شده باشد که چه چیزهایی چه نسبتهایی دارند ، آنوقت آن وصف را خرد کنیم .

برادر معلمی : یعنی آن چارتری که اگر اسم آنرا چارت اوصاف بگذاریم وقتی خرد شود

خودش به يك مرحله ای میرسد که تطبیق آن به اشیا مادی سادہ میشود .

والسلام علیکم ورحمہ الہیہ وبرکاتہ